۱۹۴

ابوطالب

أسوه مقاومت وایمان

پژوهشی در:

پایمردی، ایمان و تکفیر یگانه حامی خاتم رسولان

بسم الله الرحمن الرحیم

ابوطالب علیه‌السلام اسوه مقاومت و ایمان

نویسنده:

اسدالله رضایی

ناشر چاپی:

زائر- آستانه مقدسه قم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

ابوطالب علیه السلام اسوه مقاومت و ایمان

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : ابوطالب علیه السلام اسوه مقاومت و ایمان: پژوهشی در پایمردی، ایمان و تکفیر یگانه حامی خاتم رسولان: اسدالله رضایی.

مشخصات نشر : قم: آستانه مقدسه قم،انتشارات زائر، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۱۹۲ ص.

فروست : آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر؛ ۱۹۴.

شابک : ۲۰۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۱۸۰-۱۱۲-۲ :

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری.

یادداشت : کتابنامه: ص. ۱۷۲- ۱۹۲؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : ابوطالب بن عبدالمطلب، ، ۹۱؟ -۳قبل از هجرت.

موضوع : ابوطالب بن عبدالمطلب، ۹۱؟ -۳قبل از هجرت. -- سرگذشتنامه

شناسه افزوده : آستانه مقدسه قم. انتشارات زائر

رده بندی کنگره : BP۲۵/۶/ر۶الف۲ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۳۱

شماره کتابشناسی ملی : ۲۰۹۲۳۴۸

ص: ۱

اشاره

تقدیم به : روح بلند وملکوتی کریمه

اهل بیت فاطمه معصومه علیهاالسلام

و به : روح بنده خاکی

والد مرحوم ! .

ص: ۲

ابوطالب علیه السلام

اسوه مقاومت و ایمان

پژوهشی در:

پایمردی،ایمان وتکفیر یگانه

حامی خاتم رسولان

اسدالّله رضایی

ص: ۳

فهرست مطالب

ص: ۶

طلیعه

این نوشتار بر آن است که از یک سو: ابوطالب علیه السلام را به عنوان اسوه مقاومت و پایمردی در برابر کافران قریش درجهت دفاع از رسول اللّه صلی الله علیه و آله ، معرفی کند، بِدان امید که نسل امروزی در پرتو آشنایی با زندگی و فداکاری هایش وی را اسوه خویش در حراست از دین وشرف و دست آوردهای این مکتب جاودانه قرار دهند.

و از دیگر سو: ایمان، خداباوری وگرویدن ابوطالب علیه السلام را به آیین اسلام و رسول اللّه صلی الله علیه و آله ، که بسیاری از مسلمانان در آن تردید دارند، به اثبات رسانَد و آن راد مرد تاریخ را در این جبهه نیز اسوه مقاومت شناسانده و پرده از این حقیقت بردارد که تنها انگیزه که ابوطالب را آلوده و مشرک قلمداد می نمایند، خدشه دار ساختن شخصیت جاودانه و بی مانند فرزند او علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است. این توطئه از زمان امویان آغاز شد و همچنان در کتاب ها انعکاس می یابد!؛ از این رو:

در نختسین فصلِ بخش اول، با عنوان: «ابوطالب حامی همیشه بیدار» مروری هر چند کوتاه به زندگی یگانه مدافع پیامبر اسلام، «ابوطالب» شده است. درفصل دوم، به حمایت های ایثارگرانه ابوطالب علیه السلام از پیامبر خدا با عناوینِ: «کانون گرم و کودک بی پناه»، «ابوطالب تنهاترین

حامی» ، «پایمردی در حراست از جان پیامبر»، «مشاور فرهیخته»، «نخستین گام پیروزی در سایه مقاومت ابوطالب»، شکایت قریش»، خون بهای محمد!» ، «قطعنامه ای ننگین و دژ مقاومت»، و... اشاره رفته است؛ چه این که در فصل سوم، درباره حمایت های او از مسلمانان با عناوینِ «آزاربستگان مسلمان»، «اشرار قریش و عثمان بن مظعون»، «بیمه شدن پناه جویان حبشه» و «دعوت نجاشی به اسلام» مطالبی ارائه گردیده است.

بخش دوم با عنوان «ابوطالب، تجلی ایمان» پس از تعریف مفهوم واژه «ایمان» و«کفر» از دیدگاه اهل نظر، در نخستین فصل، «روایات، جلوه گاه ایمان ابوطالب» با استفاده از منابع مختلف، ایمان یگانه حامی رسول خدا را اثبات می کند.

دومین فصل درقالب «بازتاب ایمان در شواهد تاریخی»، حوادث، کرامات، دیده ها و شنیده ها درچارچوب نثر ونظم و قصاید بلند و زیبا، رستگاری عموی بزرگوار پیامبر خدا را به تصویر می کشد.

در قسمتی، ضمن طرح این سوءال که «آیا ایمان ابوطالب مخفیانه بوده یا بی پرده؟» با این پاسخ که ایمان او از دید مشرکان و حتّی توده مسلمانان، پنهان و از نظر خواص و انسان های الهی و مورد اطمینان، آشکار بوده است، دامان بحث را جمع و از خواندگان فرزانه این نوشتار برای رفع نواقص، مدد و راهنمایی می طلبد.

کلید واژه ها: ابوطالب، کفیل رسول اللّه صلی الله علیه و آله ، پایمردی، اشراروسران قریش، کفر، شرک، ایمان، روایت، تاریخ، شعروقصیده.

انگیزه، در رسالت قلم!

از آن جا که بشر در همیشه تاریخ دنبال هدف بوده، به هرکاری که دست یازیده، انگیزه ای خاص را جامه عمل پوشانده است؛ تلاش و

تحمل رنج ها در طول ایام برای رسیدن به مادیات دنیایی است و با هموار ساختن مشقت های عبادی و پرستش خداوند، رسیدن به کمال معنوی را جست وجو می کند؛ چه این که به کارگیری اندیشه نیز به انگیزه خدمت به فرهنگ انسانی، یا تخریب آن انجام می گیرد. از این رو، تاریخ نگاران وسیره نویسان از گذشته های دور، با قلم فرسایی خویش همچنان مقصدی را می پیمایند تا دیدگاهشان را در قالب نوشتار متبلور سازند.

موضوعی که این قلم را به نوشتن واداشته، رسیدن به این حقیقت است که از یک سو: ابوطالب علیه السلام را چنان که بوده به عنوان اسوه مقاومت و پایمردی معرفی کند و از سوی دیگر: پاسخ دهد که: آیا ابوطالب، به راستی آن گونه که بسیاری از دانشمندان اهل سنّت معتقدند، کافر بوده است؟ وچه انگیزه ای برای این کار وجود داشته است؟ و قلم به دستان و آنان که نقل تاریخ را وظیفه خویش پنداشته اند، چه هدفی را تعقیب کرده اند؟ چرا عده ای ابوطالب علیه السلام را مشرک می دانند و بسیاری دیگر، اسلام و ایمان آن مرد بزرگوار را به رخ کشیده اند؟

به راستی چه انگیزه ای برخی مورخان و مفسران را وا داشته است که یگانه حامی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در روزگاران سخت وطاقت فرسا مشرک بدانند؟ و این انگیزه از چه زمانی آغاز شد، و چرا؟

در پاسخ می توان گفت: انگیزه این تلاش را جز این نمی توان یافت که تکفیر ابوطالب علیه السلام غرض سیاسی - اجتماعی داشته(1)، دست های مرموز و اندیشه های ناپاک خواسته اند از این طریق شخصیت فرزند

---

۱ - ۱ . اسنی المطالب / ۵۰؛ الطرایف فی معرفه مذاهب الطوایف / ۲۹۸؛ الحجه علی الذاهب الی تکفیر ابی طالب / ۴۱؛ الصحیح من السّیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله ، ج ۳، ص ۲۵۷.

جاودانی او، علی بن ابی طالب علیه السلام را خدشه دار سازند. و با این تیر مسموم، عظمت آن یگانه دوران را نشانه گیرند و به بشر اعلام بدارند که «علی» در خانواده ای مشرک بالیده و در دامان پدری کافر پرورش یافته و قدم به جامعه اسلامی گذاشته است، در نتیجه، او هیچ امتیازی با دیگر هم عصرانش ندارد!

بدیهی است وقتی در تمام مراحل زندگی آن حضرت هیچ نقطه ضعفی مشاهده نکردند به ناچار، اندیشه های شان را متوجه پدرشان و یگانه مدافع رسول خدا صلی الله علیه و آله کردند.(۱)

اما این که یاوه گویی های پیش گفته از چه زمانی آغاز شد تا حقایق را پرده پوشی کنند؟ پاسخ را باید بسان دیگر حق کشی ها و ستم ها از زمان به قدرت رسیدن اموی ها به ویژه معاویه، جست وجو کرد. آری، سرآغاز این گونه تهمت ها وجعل فضایل برای خاندان اموی و کتمان و انکار مناقب خاندان عصمت و طهارت به خصوص علی علیه السلام ، دستگاه معاویه بوده است(۲)؛ چه این که لعن و نفرین آن حضرت در منابر و جماعات و سخت گیری بر پیروان او نیز ریشه در همان زمان داشته است؛ اما به گفته ابن ابی الحدید: «خورشید را نمی توان با باد و نسیم پنهان کرد»!(۳)

طرح افسانه «ایمان نیاوردن ابوطالب علیه السلام » نیز از سوی عباسیان عنوان شده است تا خود را از این طریق در برابر علویان، شایسته تر برای خلافت قلمداد کنند و بگویند جَدّ ما عباس، ایمان آورد، ولی

---

۱ - ۱ . ابوطالب مظلوم تاریخ / ۱۹؛ ابوطالب چهره درخشان قریش / ششم (مقدمه). الامثل فی تفسیر کتاب المنزل، ج ۶، ص ۲۲۰ و ابوطالب / ۹۱۰.

۲- ۲ . اسنی المطالب / ۵.

۳- ۳ . شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۷.

جَدّ شما ابوطالب ایمان نیاورد!(۱)

و بسیاری دیگر نیز که دست به قلم برده اند، در پیِ نمایاندن و پیراسته ساختن خورشید تابناک علوی در آسمان مه آلود انسانی بوده اند، و هدفی جز دفاع از حق و حقانیت نداشتند؛ بدین سان توانسته اند انبوهی از تهمت های بافته و پرداخته شده را از دامان «ابوطالب علیه السلام » بزدایند و او را چون آب، زلال و پاک و چون کوه، استوار و گرویده به اسلام و رسول مکرم صلی الله علیه و آله معرفی کنند. در همین زمینه شیخ مفید ۳۷ کتاب و صاحب منیه الراغب ۴۵ اثرِ مستقل از عالمان نامدار سُنّی و شیعه نام می برند که در باره ایمان آن مرد فداکار نگاشته شده است(۲).

۱- ۱ . اسنی المطالب / ۵.

۲- ۲ . ایمان ابوطالب علیه السلام / ۵ و منیه الراغب فی ایمان ابوطالب / ۳۳ - ۴۰.

بخش اول:ابوطالب اسوه مقاومت وپایمردی

اشاره

بخش اول:ابوطالب اسوه مقاومت وپایمردی

ص: ۱۶

فصل اول

اشاره

فصل اول

نگاهی کوتاه به زندگی ابوطالب علیه السلام

در تاریخ بشر، فراز و نشیب های زندگی انسان های بزرگ و نامدار نیز عظیم و با اهمیت است. ابوطالب که خود، از این دسته انسان ها است بی شک شایسته ترین جایگاه را در تاریخ اسلام به خود اختصاص داده است و به حق، هیچ اندیشه مندی نمی تواند گسترش دین اسلام را بدون نقش وی و فرزند فرزانه اش تحلیل کند. آن دانشمند، چه زیبا از مقام این دو تجلیل کرده است:

«اگرابوطالب و فرزندش علی نبودند، دین اسلام پا نمی گرفت و شخصیت پیدا نمی کرد. این دو قیام کردند؛ پدر در مکه پناهگاه و حمایتگر بود، و فرزند در مدینه تا پای جان جنگید...»(۱).

نام و القاب ابوطالب علیه السلام

او، نامش «عِمران»(۲) وکنیه اش «ابوطالب» فرزند عبدالمطّلب،

۱- ۱ . شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۸۴: لولا ـ ابوطالب و ابنه لما مثّل الدین شخصاً فقاما فذاک بمکّه آوی و حامی و هذا بیثرب جسَّ الحماما.

۲- ۲ . در یکی از زیارت های رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده: «السّلام علیك یا رسول اللّه، السّلام علی عمّک عمران...»: بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۱۸۹؛ الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۷، ص ۱۹۶ و ابوطالب / ۱۱.

یکی از درخشان ترین چهره های عرب است، ولی بیش تر به «عبـد مناف» شـهرت دارد، چنان که عبـدالمطّلب هنگام مرگش، نسبت به خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله در شعری به او چنین وصیت کرده است:

«ای عبد مناف(۱) (ابوطالب) کسـی را به تو می سپارم که بعد از پدرش یگانه دوران است. وصـیّ خود می کنم کسـی را که کُنیه اش ابوطـالب، نامش عبـد مناف و دارای تجربه بسـیار است. ای فرزنـد گرامی ام ! بسـتگانت را گرامی بـدار، به خصوص فرزند آن که غیبتی کرده، که بازگشت ندارد».(۲)

برخی گفته اند: اسم ابوطالب همان کنیه اوست، اما «واو» ابو به «یای» ابی اشتباه شده است.(۳)

اما کنیه معروف او «ابوطالب»(۴) است.

ابوطالب را، با القابِ شیخ الابطح(۵) سیّد البطحاء، رئیس مکه، شیخ قریش(۶)، کفیل الرسول و عمّ الرسول(۷) یاد می کنند.

ص: ۱۹

۱- ۱ . اگر چه «منـاف» نام یکی از بت ها است، در اصل از «مان نوف» به معنای بزرگی و یکی از صـفات خداونـد است. عبد مناف یعنی عبد خدای بزرگ؛ ابوطالب یگانه مدافع اسلام / ۳۹.

۲- ۲ . بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۱۸۳؛ دلایل النبوه، ج ۲، ص ۲۲؛ مواهب الواهب، ۳۷ و ۷۱ و الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۷، ص ۱۹۸، رقم ۱۰۱۷۵.

۳- ۳ . همان، ج ۷، ص ۱۹۶ و عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب / ۸.

۴- ۴ . چون فرزنـد ارشد او «طالب» نام داشـته «ابوطالب» گفته می شود، از طالب نسـلی باقی نمانده است، او در جنگ بَدر، از سوی قریش بالاجبـار آورده شـد ولی پس از جنگ اطلاـعی از او به دست نیامـد، نَه در میان کشـته شـدگان بود و نَه در میان اسیران و نَه به مکه بازگشت: الطبقات الکبیر، ج ۱، ص ۹۹ و شرح المولد النبوی / ۲۹۸.

۵- ۵ . الشیخ الابطح او ابوطالب / ۵.

۶- ۶ . شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۹.

۷- ۷ . براساس چند روایت که در بخش های بعدی اشاره خواهد شد، از ابوطالب به «کفیل» و «عمّ» رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد شده است.

ولادت ابوطالب

ابوطالب علیه السلام سی و پنج سال قبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله (۱) یعنی ۵۳۵ میلادی در مکه، کنارِ خانه خدا، دیده به جهان گشود، او قد بلند، سپید روی(۲) و شجاع بود.

پدر و مادر ابوطالب

پدرش «عبدالمطّلب» پسرهاشم، پسر عبد مناف، پسر قصّی، فرزند کلاب، فرزند مُرّه... از نجیب ترین طایفه یعنی بنی هاشم جدّ رسول خدا صلی الله علیه و آله است(۳) . کنیه او ابو البطحاء و ابو الحارث(۴) است و به شیبه الحمد(۵) ، عامر، سیّد البطحاء، ساقی الحجیج، ابو السّیاده و حافر زمزم، شهرت داشت.(۶)

او شخصی است که: «نوری از صُلب ابراهیم علیه السلام به اسماعیل علیه السلام منتقل شد و از آن به ذرّیه او، تا رسید به عبدالمطّلب. کسی که فیل بزرگ برای او سَجده کرد. قصه اصحاب فیل از آنِ اوست «أَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ رَبُّکَ بِأَصْحَابِ الْفِیلِ...» به برکت همان نور بود که خداوند شرّ ابرهه را دفع کرد»(۷). عبدالمطّلبی که از عالمان و حکمای قریش بود. او

ص: ۲۰

۱- ۱ . الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۷، ص ۱۹۶.

۲- ۲ . ابوطالب تجلی ایمان / ۲ .

۳- ۳ . الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۷، ص ۱۹۶.

۴- ۴ . کشف الغمّه فی معرفه الائمه، ج ۱، ص ۶۴.

۵- ۵ . تذکره الخواص / ۱۴.

۶- ۶ . الملل و النحل، ج ۲، ص ۵۸۶.

۷- ۷ . همان.

مستجاب الدعوه و حرام کننده شراب بود. نخستین کسی بود که از بت ها دوری جُست...(۱). او رئیس و دادستان در میان عرب(۲) بود و فضایل بسیار داشت.

هنگام حفر چاهِ «زمزم» نذر کرد که اگر خداوند پسران او را به دَه تَن برساند، یکی از آنان را در راه خدا قربانی کند و خداوند نیز نذر او را با «عبداللّه علیه السلام » پدرگرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله برآورده ساخت. آن گاه که خواست به نذرش وفا کند، قرعه به دوست داشتنی ترین فرزندش یعنی عبداللّه افتاد. او دست عبداللّه را گرفت تا چون جَدّش ابراهیم علیه السلام اسماعیلش را به قربانگاه ببرد. ضجه و ناله های زنان، سدّ راه او شد. به پیشنهاد برخی میان عبداللّه و دَه شتر قرعه انداخت تا نُه بارونود شتر، همچنان عبداللّه سنگینی می کرد، ولی وقتی بارِ دَهُم میان او و صد شتر قرعه انداخت، صد شتر از قرعه بیرون آمد و به جای عبداللّه در پیشگاه خداوند قربانی شد.(۳)

وقتی سپاه ابرهه به خانه خدا هجوم آوردند، عبدالمطّلب در حالی که حلقه درِ کعبه را در دست داشت، می گفت: «پروردگارا! از تخریب خانه ات ممانعت کن و نگذار صلیب های آنان غالب و پیروز گردد. این جا بود که خداوند لشکرش را فرستاد و سپاه ابرهه را نابود کرد...»(۴) «وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْراً أَبَابِيلَ...»(۵).

عبدالمطّلب دَه پسر که مشهورترین آنان عبارت اند از: حارث، زبیر،

۱- ۱ . اسنی المطالب / ۵۸.

۲- ۲ . الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۵۰۷.

۳- ۳ . المناقب المثالب، ج ۱، ص ۵۳ و تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۱۸۲.

۴- ۴ . الروض الانف، ج ۱، ص ۲۶۲.

۵- ۵ . فیل / ۳.

ابولهب، ابوطالب، حمزه، عباس و عبداللّه علیه السلام و نیز شش دختر ، داشته است.(۱)

هنگامی که محمد صلی الله علیه و آله در شش سالگی مادرش را از دست داد، جَدّ بزرگوارش کفالت او را بر عهده گرفت و سخت او را گرامی می داشت(۲). عبدالمطّلب هنگام بدرود حیات، محمدِ هشت ساله را به فرزندش ابوطالب سپرد و درباره او فراوان سفارش کرد.(۳)

او در ۱۲۰ سالگی چهره در خاک برد(۴) و در «جحون» کنار قبر جَدّش قصّی بن کلاب به خاک سپرده شد.(۵)

از «امّ ایمن» نقل شـده: وقتی عبدالمطّلب از دنیا رفت، محمّد صـلی الله علیه و آله هشت سال داشت. روزی او را دیدم که کنار قبر جَدّش نشسته، اشک می ریزد.(۶)

مادر ابوطالب، «فاطمه» دختر عمروبن عائذبن عِمران بن مخزوم اسـت(۷). فرزندان عبدالمطّلب از چند مادر بودند، ولی عبداللّه علیه السلام ، ابوطالب و زبیر از فاطمه بنت عمرو هستند.(۸)

افتخار کفالت

یکی از افتخارهای بس بزرگ برای ابوطالب و همسر فداکارش

۱- ۱ . مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۰۵ و شرح المولد النبوی / ۲۹۹.

۲- ۲ . چنان که در بخش های بعدی اشاره خواهد شد .

۳- ۳ . التبیین فی انساب القرشیین / ۶۰.

۴- ۴ . الطبقات الکبیر، ج ۱، ص ۹۷.

۵- ۵ . شرح المولد النبوی / ۲۹۹ و تذکره الخواص / ۱۸.

۶- ۶ . همان / ۳۱.

۷- ۷ . تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۴۹۷؛ الطبقات الکبیر، ج ۱، ص ۱۰۳؛ دلایل النّبوه، ج ۲، ص۲۲. و اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۴۱، به شماره ۲۹۴۸.

۸- ۸ . همان.

فاطمه بنت اسد، کفالت و میزبانی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است. همان گونه که اشاره رفت و در بخش های بعدی نیز گفته خواهد شد، عبدالمطّلب کفالت و تربیت تنها یادگار فرزندش عبداللّه را به ابوطالب سپرد و با کمال آرامش و ضمیری مملو از اطمینان از بابت محمد صلی الله علیه و آله چشم از جهان فروبست. ابوطالب نه تنها از این کار دلگیر نشد، که با اشتیاق تمام و آغوش باز، او را پذیرفت و بی درنگ به خانه شتافت و به همسرش چنین مژده داد: «این پسرِ برادرم است و عزیزتر از همه فرزندان و اموالم خواهد بود. مواظب باش کسی کوچک ترین تعرضی به او نداشته باشد. او نور چشمم و پاره تنم است، امرِ او امرِ من و نهیِ او نهیِ من خواهد بود...».(۱)

به راستی از زمانی که این افتخار نصیب ابوطالب گردید تا لحظه ای که مرگ میان او و رسول خدا صلی الله علیه و آله حایل گشت، خود را وقف حمایت، تربیت و نصرت برادرزاده اش کرد و هیچ کس را چون او دوست نمی داشت. همواره در کنار وی بود؛ نمی خوابید جز در کنار بستر او، و از منزل خارج نمی شد جز همراه او...(۲) .

حتّی در مسافرت ها پسر برادرش را تنها نمی گذاشت. نخستین بار که ابوطالب عزم سفر شام کرد، محمد صلی الله علیه و آله را نگران دید و گفت: «به خدا سوگند، هرگز بدون تو از این شهر خارج نمی شوم»(۳) چنان که یادآوری خواهد شد، در این دوران ابوطالب علیه السلام از محمد صلی الله علیه و آله که خویش را به سرعت از جهات مختلف برای رسالتی عظیم آماده می ساخت، کراماتی بسیار دید و شنید.

ص: ۲۳

۱- ۱ . بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۳۸۳.
۲- ۲ . الطبقات الکبیر، ج ۱، ص ۹۹.
۳- ۳ . شرح المولد النبوی / ۳۰۳.

فاطمه بنت اسد

فـاطمه دختر اسـدبن هاشم بن عبـد مناف (که با ابوطالب درهاشم، هم نَسَب است) همسـر ابوطالب از زنانی بود که در نخستین روزهـای ظهور اسـلام به پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله ایمان آورد و همراه ایشان به مـدینه هجرت گُزیـد. زنی بود که جای «آمنه بنت وهب» را برای رسول خدا پُر ساخته، به راستی حقّ مادری را به محمد صـلی الله علیه و آله ادا کرد و می شود گفت: اسـاس شخصـیت جـاودانه رسول اللّه در دامـان فـاطمه شـکل گرفت و در حقیقت او در منزل، نه تنها میزبان رسول خـدا، بلکه یگانه پناهگاه او بود.

هنگامی که فاطمه بنت اسـد درمدینه از دنیا رفت، پیامبر سـخت متأثر شد و مَحبت هایش را بی پاسخ نگذاشت. او را با پیراهن مبارکش کفن کرد(۱) و به اسامه بن زید، ابو ایوب انصاری و عمر و، غلام سیاه دستور داد برای فاطمه قبری آماده کنند. وقتی به لحد رسید، خودش با دستان مبارک آن را حفر وخاک هایش را خارج کرد، و او را به خاک سپرد. آن گاه فرمود:

«... خـدایا! به حقّ محمـد و انبیـای قبـل از او مـادرم فاطمه بنت اسـد را مورد غفرانت قرار دِه و او را بر حجت هایش توانا ساز، قبرش را فراخ گردان: «فانّک ارحم الراحمین»(۲).

حضرتش هنگام تشییع پیکر فاطمه بنت اسد با پای برهنه و با احتیاط قدم بر می داشت و در نماز بر جنازه او هفتاد تکبیر گفت. ابتدا در لحد وی خوابید(۳)، سپس فاطمه

ص: ۲۴

۱- ۱ . اسد الغابه، ج ۷، ص ۲۱۲، ش ۷۱۷۶.

۲- ۲ . بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۱۷۹.

۳- ۳ . اسد الغابه، ج ۷، ص ۲۱۲.

را در آن، جای داد. وقتی از حضرت درباره آنچه انجام داد پرسیدند، فرمود:

«با پیراهنم او را کفن کردم، تا روز قیامت که همه عریان محشور می شونـد، عریان نباشـد. این که قدم هایم را با احتیاط بر می داشـتم، به دلیل ازدحام فرشـتگان شـرکت کننـده در مراسم تشییع او بود. این که هفتاد تکبیر گفتم؛ چون فرشـتگان خدا برای نماز جنازه فاطمه هفتاد صف تشکیل داده بودند...(۱)».

بنـابر نقلی فـاطمه بنت اسـد نخسـتین میّتی بود که رسول خـدا پس از تشـریع نمـاز میت در اسـلام، آن را بر بـدن فـاطمه اقـامه کرد(۲). چه این که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

«فاطمه بنت اسـد، در حالی که بچه هایش گرسـنه بودند مرا سیر می کرد، و در حالی که فرزندانش غبارآلود و ژولیده بودند، مرا پاکیزه نگاه می داشت...»(۳).

فرزندان ابوطالب

ابوطالب علیه السـلام چهارفرزند پسـر، به نام های طالب، عقیل، جعفر و علی علیه السـلام داشت، که هرکدام به فاصـله دَه سال متولد گردیده بودند. همچنین چند دختر به نام های امّ هانی(هند)، جمانه و رابطه که برخی اسماء گفته اند، داشته، که همه آن ها از فاطمه بنت اسد بوده است.(۴)

هنگامی که فاطمه بنت اسد ، خبر میلاد رسول خدا را

۱- ۱ . بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۱۸۰ - ۱۸۱.
۲- ۲ . السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۳۴۷.
۳- ۳ . بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۴۰۷.
۴- ۴ . الطبقات الکبیر، ج ۱، ص ۱۰۰ و شرح المولد النبوی / ۲۹۷.

به شوهرش بشارت داد، ابوطالب گفت:

«رازی به تو می گویم، ولی با کسی در میان نگذار: تو به زودی فرزندی به دنیا می آوری که وصی و جانشین محمد خواهد شد!»(۱).

وفات ابوطالب

درباره وفات ابوطالب و نیز این که نخست ابوطالب بدرود حیات گفته یا خدیجه همسر گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله ؟ دیدگاه های مختلفی ارائه گردیده است. برخی گفته اند: میان مرگ ابوطالب و خدیجه سه روز فاصله بوده است(۲). برخی وفات ابو طالب را ۳۵ روز بعد از رحلت خدیجه علیهاالسلام دانسته اند(۳). ولی در این اتفاق نظر است که رحلت جانکاه آن دو حامی اسلام، یک سال بعد از شکسته شدن حصر شِعب ابی طالب، یعنی سه سال قبل از هجرت، اتفاق افتاده است. و نیز مورخان و سیره نویسان بیش تر بر این نظرند که در سال نُهم یا دَهُم بعثت مطابق با سال پنجاهم عام الفیل در حالی که شش ماه از حصر شِعب گذشته بود(۴) در ماه رمضان یا نیمه شوال یا اول ذی قعده سال نُهُم و بنا بر قولی در رجب سال دَهُم بعثت درحالی که هشتاد و چند سال از عمرش گذشته بود، دار فانی را وداع گفت و سه روز پس از او، بانوی گرامی خدیجه بنت خویلد نیز پیامبر صلی الله علیه و آله را تنها گذاشت.(۵)

۱- ۱ . الخرائج و الجرائح فی معجزات النبی صلی الله علیه و آله ، ج۱، ص ۱۳۹ و حیات محمد فی احادیث الشیعه / ۲۱.

۲- ۲ . التبیین فی انساب القرشیین/ ۶۳.

۳- ۳ . تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر الاعلام، ج ۱، ص ۲۳۶.

۴- ۴ . تبیین انساب القرشیین / ۶۳ و الجامع الاحکام فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۴۱.

۵- ۵ . شرح المولد النبوی / ۴۳۹ و اسد الغابه، ج ۱، ص ۱۲۷.

سال حزن

مرگ آن دو بر پیـامبر اسـلام سـخت گران تمـام شـد؛ به گـونه ای که آن سـال را سـال «حُزن» و «انـدوه» اعلاـم کرد و فرمود: «اجتمعت علی هـذه الامّه فی هـذه الایّام مصـیبتان، لاادری بایّهما أنا اشـدّ جزعاً: براین امت در این ایام دو مصـیبت بزرگ وارد شد، نمی دانم بر کدامین آن بیش تر عزادار واندوهناک باشم!»(۱).

قسطلانی با عنوان «عام الحُزن» می آورَد: «وقتی چهل و نُه سال وهشت ماه و یک روز از عمر شریف پیامبر گذشته بود، عموی او درحـالی کـه هشـتاد و نُـه سـال داشـت، در سـال دَهُـِم بعثت بـدرود حیـات گفـت و پس از سـه روز خـدیجه به دیـار بـاقی شتافت».(۲)

در پِی رحلت ابوطـالب، قریش جرأت یافتنـد تـا رسول خـدا صـلی الله علیه و آله را بیش تر بیازارنـد. از آن پس درکوچه ها و معابر عمومی جهّال قریش خاک و خاکستر بر سر و روی حضرت می انداختند(۳). وقتی فشار بر آن حضرت به اوج خود می رسید، می فرمود: «عمو! چه زود فقدانت را دریافتم و بر من اثر گذاشت!»(۴).

مزار ابوطالب

ابوطالب علیه السـلام در حالی که هشتاد و نُه، یا هشتاد و چهار بهار از عمرش گذشته بود، پسر برادرش را در اوج نیاز به یاری او، تنها نهاد و

۱- ۱ . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵ و دلایل النبوه، ج ۲، ص ۳۵۲.

۲- ۲ . المواهب اللدنّیه بالمنح المحمّدیّه، ج ۱، ص ۲۶۶.

۳- ۳ . تاریخ طبری، ج ۱، ص ۲۴۳.

۴- ۴ . شرح المولد النبوی / ۴۳۹: «یا عمّ ما اسرع ماوجدت فقدک بعدک».

در قبرستان قریش: «حجون»(۱) در کنارِ پدرش عبدالمطّلب چهره در خاک کرد(۲) و برای ابد از طعن و سرزنش قریش راحت شد. از گذشته های دور، روی قبر او بارگاهی قرار داشت که توسط وهابیان ویران گردیده است(۳).

۱- ۱ . «حجون» در حدود سه فرسخی مکه و محلّ دفن اموات آن شهر است: معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۲۵.

۲- ۲ . تذکره الخواص / ۱۹؛ المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، ج ۳، ص ۱۱ و اسدالغابه، ج ۱، ص ۱۲۷.

۳- ۳ . ابوطالب یگانه مدافع اسلام / ۲۱۱؛ پاورقی.

فصل دوم

اشاره

فصل دوم

نقش ابوطالب علیه السلام در حساس ترین شرایط

مقدمه

هر پدیده ای که در بستر فرهنگ و بینش جامعه انسانی روی می دهد، طبیعتا، عکس العمل های متفاوت آن جامعه را در پی دارد. برخی سرسختانه و تا پای مرگ با آن مخالفت می کنند، عده ای با جان و دل، تمام هستی شان را در راه آن فدا می سازند، بعضی هوادار دسته اول یا دومند، و دسته چهارم همچنان بی تفاوت می مانند.

دین اسلام نیز که یک انقلاب دینی و فکری به تمام معنا بود، هنگام طلوع خویش در تاریک ترین فضا و وحشت زاترین شرایط و ظلمانی ترین مکان، انعکاس های یاد شده را به ارمغان آورد؛ از این رو ، عده ی بسیاری که دنیا و مقام شان را در خطر جدی می دیدند، عَلَم مخالفت برداشتند و از هیچ تلاشی برای محو این پدیده نوظهور، دریغ نکردند. در مقابل، برخی اندک ولی در نهایتِ مردانگی و شَجاعت از تمام هستی شان برای حمایت اسلام و آورنده اش مایه گذاشتند که در رأس آن ها سالار مکه ابوطالب علیه السلام قرار دارد. در این فصل به بخش هایی از حمایت های او از اسلام و رسول خدا اشاره

ص: ۲۹

می گردد.

۱. کانون گرم و کودک بی پناه

۱. کانون گرم و کودک بی پناه

هنگامی که محمد، تنها حامی خود یعنی مادرش را از دست داد، جدّ نامدارش عبدالمطّلب سرپرستی او را بر عهده گرفت و تا واپسین لحظات عمرش به شایستگی از نور چشمانش حمایت کرد و در تربیت و شکوفایی او بسیار کوشید، حتّی در لحظه هایی که روح بلندش به پرواز می آمد، نیز یاد نوه از جان عزیزترش او را آرام نگذاشت و پیوسته نگران آینده محمد صلی الله علیه و آله بود. آن گاه آرام گرفت وچشم از جهان فروبست که ابوطالب علیه السلام پیمانی استوار در حمایت از محمد صلی الله علیه و آله با پدر بست و خیال او را آسوده ساخت. ابوطالب با این که خود عیالبار بود و از نظر شرایط زندگی، وضع مطلوبی نداشت نه تنها از این مسئوولیت سنگین، ناخرسند نبود، که به آن، مباهات می کرد. از این رو بی درنگ به خانه بازگشت و کفالت برادرزاده اش را به همسر فداکارش بشارت داد. در ضمن، دورنمایی از ارجمندی محمد صلی الله علیه و آله را چنین به تصویر کشید: «باید بدانی که او، تنها یادگار برادرم است و نزد من از جانم عزیزتر و از مالم گران بهاتر است. از این که کسی متعرض او بشود، جدّا پرهیز داشته باش...!» و در نقلی دیگر آمده: «این، فرزندم محمد، و نور چشمانم است. دستور و نهی او، چون دستور و نهی من است، پس کسی نباید متعرضش گردد»(۱).

ابوطالب در این سخن، از یک سو: والاترین جایگاه و عظمت را برای برادرزاده اش یادآوری می کند و از دیگر سو: به همه هشدارمی

ص: ۳۰

۱- ۱ . مواهب الواهب.../ ۱۵۲ و بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۳۸۳. «انّ هذا ولدی محمّد، و هو قرّه عینی، و امره کامری و نهیه کنهی، فلایتعرّض علیه احد فیما یریده».

دهـد که هیـچ کس نمی توانـد با اوماننـد دیگر یتیمان برخورد کنـد. بی تردیـد هر ژرف اندیشـی این جمله ها را درباره یک کودک از شخصیتی چون ابوطالب، امری ساده و دور از بصیرت های معنوی و الهی، تحلیل نمی کند.

فاطمه بنت اسد از گفتار شوهرش تبسـمی کرد و گفت: «درباره فرزندم محمد صـلی الله علیه و آله این گونه توصـیه می کنی؟ درحالی که او محبوب تر از جان و فرزندان من است»(۱).

ابوطالب از گفتار همسرش سخت خوش حال گردید و همواره از حضور پُرشور محمد صلی الله علیه و آله در کانون خانواده اش خرسند بود. محمد نیز در خانه او بیش تر از پیش شکوفا می شد و می رفت تا جهان تاریک زمان خود را، روشنی بخشد. سالاـر مکـه که پیوسـته می دیـد هر روز بیش از روز دیگر بر ادب و جمـال او افزوده می شـود، به وجـد می آمـد وگـاهی می گفت:

«نور چهره تو در زیبایی و درخشـندگی، آن چنان است که بر نورخورشـید و ماهِ ما پیشـی می گیرد. به خدا قَسَم تو، آرزوها و خواسـته های ما هستی؛ آرزویی که نورش متعالی است. تو نور همه مخلوقات و بنی هاشـمی، و به وسـیله تو برای هر بزرگی و کمالی، گشایش حاصل خواهد شد. و نیز تو بالاترین افتخار و عظمتی و به حق برای هر بلندمرتبه ای فَرَجی خواهی بود».(۲)

رسول اکرم از آن دوران شـیرین و فراموش ناشـدنی به ویژه فـداکاری های فاطمه بنت اسـد یاد می کند؛ به مَحبت های او ارج می نهد و به علی علیه السلام هنگامی که در فقدان مادرش اشک می ریزد ،

۱- ۱ . همان.

۲- ۲ . بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۳۸۳، باب منشأ رضاعه و ماظهر من اعجاز... .

می فرماید: بلکه فاطمه مادر من هم بود: «یا علی فلقد کانت (فاطمه بنت اسد) تجوع اولادها و تَشبَعنِی، وتشعث اولادها و تُدهِنَنی...»؛ ای علی! فاطمه بنت اسد مرا سیر می کرد در حالی که بچه هایش گرسنه بودند. بچه هایش ژولیده بودند، اما مرا آرایش می کرد ...»(۱).

ابن سعد دانشمند بزرگ اهل سنّت برخوردهای کریمانه ابوطالب با محمد را والاتر از تصور انسان وصف می کند، آن گونه که هیچ پدری با فرزندانش چنان صمیمانه و فداکارانه اُنس نمی گیرد. او می نویسد: «هنگامی که عبدالمطّلب بدرود حیات گفت، ابوطالب سرپرستی رسول اللّه صلی الله علیه و آله را بر عهده گرفت و همواره با او بود. این درحالی بود که ابوطالب، ثروتی نداشت. اورا فراتر از فرزندانش دوست می داشت، وهمیشه کنارِ او می خوابید وجز با او از منزل خارج نمی شد. ابوطالب چنان شیفته پیامبر بود وبه او عشق می ورزید، که هرگز همانند آن دیده نشده بود، وهمیشه خود به اوطعام می داد»(۲).

۲. ابوطالب، تنهاترین حامی

اشاره

۲. ابوطالب، تنهاترین حامی

به اتفاقِ تاریخ نویسان، ابوطالب علیه السلام در سخت ترین شرایط تنها مدافع واپسین فرستاده خدا روی زمین بود؛ گویی از ابتدای خلقت، کفالت و حمایت بی دریغ آن حضرت، جزوِ سرشت عموی گران مایه اش بوده است. از این رو هنگامی که عبدالمطّلب درد فراق را احساس کرد، دست محمد صلی الله علیه و آله را که طفلی بیش نبود در دست

۱- ۱ . همان، ج ۳۵، ص ۱۸۰، باب فی نسبه و احوال والدیه.

۲- ۲ . الطبقات الکبیر، ج ۱، ص ۱۱۹: لمّا توفی عبدالمطلب قبض ابوطالب رسول اللّه صلی الله علیه و آله فکان معه، کان ابوطالب لامال له وکان یحبّه حبّا شدیداً لایحبّه ولده، وکان لا ینام الا جنبه ویخرج معه و صبّ ابوطالب صبابه لم یصب مثلها شی ء قطّ و کان یخصّه بالطعام. و سبل الهدی و الرشاد، ج ۲، ص ۱۳۵ و بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۴۰۷.

ابوطالب گذاشت و سفارش بسیاری درباره او کرد. ابوطالب علیه السلام در جواب پدر گفت: «ای پدر! درباره او توصیه فراوان نکن، من از او چیزهای عجیبی شنیده ام»(۱).

به راستی که وی، همواره خود را کفیل رسول خدا می دانست؛ و به حق به پیمانی که با پدرش بسته بود، سخت پای بند وتا پای جان وفادار ماند.

در این قسمت به نمونه هایی از حمایت های بی مانندِ او، اشاره ای هر چند کوتاه می شود.

۱ _ ۲ : پایمردی در حراست از جان پیامبر

۱ _ ۲ : پایمردی در حراست از جان پیامبر

ابوطالب علیه السلام به معنای واقعی کلمه، خود را درهمه شرایط مدافع پیامبر می دانست و هیچ گاه تحمل جدایی برادرزاده اش را نداشت. محمد صلی الله علیه و آله نیزتاب فراق عموی خویش را نمی آورد، از این جهت آن گاه که ابوطالب علیه السلام عزم مسافرت تجارتی شام را کرد پسر برادر را نگران و محزون دید وگفت: «به خدا قَسَم تنها از این شهر خارج نمی شوم و از او جدا نمی گردم»(۲).

طبری مورخ نامداراهل سنّت پس از نقل داستان دیدار وگفتار راهب نصرانی درباره نشانه های نبوت محمد صلی الله علیه و آله می نویسد: «ابوطالب علیه السلام او را سریعاً به مکه باز گرداند»(۳)، شتابِ بی درنگ ابوطالب علیه السلام دربازگشت به مکه بدون این که سفر تجارتی را که در آن

۱- ۱ . بحار الانوار، ج ۳۵ ص ۸۵.

۲- ۲ . تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵۱۹: «و اللّه لاخرجن به معی، و لایفارقنی وافارقه ا بداً». السیره النبویه، ج۱ ص ۱۱۶ _ ۱۱۸؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۲ ص ۱۴۰؛ السیره النبویه، ج۱ ، ص ۸۱. و دلایل النبوه، ج ۲ ص ۲۷.

۳- ۳ . تاریخ طبری ، ج ۱ ، ص ۵۱۹ : «فخرج به عمه سریعاً حتی اقدمه مکه». دلایل النبوه، ج ۲، ص۲۹.

زمان امری حیاتی محسوب می شد، به سر برسانَد، جز برای حفظ جان پیام آور الهی نبوده است؛ زیرا بعد از مطّلع شدن راهب و همسفران وی، هستیِ عزیزش را درخطر می دید؛ از این رو شتابناک به مکه بازگشت تا در حفظ جان محمد صلی الله علیه و آله کوچک ترین کوتاهی از خود نشان نداده باشد. طبیعی است که این کار، خود نهایت ایثار، صداقت و پایمردی او را به رسول اسلام صلی الله علیه و آله می رساند.

با توجه به اطلاعات راهبان و بزرگان اهل کتاب به ویژه یهودیان از نشانه های نبوت، حراست از جان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله قبل از بعثت، بسیار جدی و غیر قابل انکار بوده است و این مسأله وظیفه ابوطالب را سخت سنگین و دشوار می ساخت. چنان که «بحیرا» دانشمند مسیحی پس از مشاهده علامت های رسالت به خصوص با دیدن «مُهر نبوت» بر کتف حضرت، اشک از چشمانش جاری شد و به ابوطالب گفت: «ای مرد! در بازگرداندن این بچه به زادگاهش شتاب کن؛ زیرا اگر می دانستی در این سرزمین چه اندازه دشمن دارد، او را با خود نمی آوردی...»(۱).

۲ _ ۲ . مشاور فرهیخته

۲ _ ۲ . مشاور فرهیخته

ابوطالب علیه السلام تنها حفظ جان پیامبر صلی الله علیه و آله را بر عهده نداشت، بلکه گسترش آرمان های او نیز یکی از مهم ترین دغدغه های ابوطالب علیه السلام بود؛ زیرا شیخ مکه جاودانگی و عزت محمد را در سایه فراگیریِ دین و رسالت او می دانست و به خوبی دریافته بود که اگر جان برادرزاده اش مورد تهدید خطرها و کینه های سران اهل کتاب و قریشِ

۱- ۱ . مواهب الواهب / ۱۷۲؛ بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۱۹۳-۱۹۸ و کمال الدین و تمام النعمه / ۱۸۲ - ۱۸۳.

مشرک، قرار می گیرد، به دلیل اهداف و پیام های بلند و آسمانی اوست، وگرنه محمد صلی الله علیه و آله را همگان دوست می داشتند و به نیکی یاد کرده، به او لقب «امینِ» قریش داده بودند.

به همین دلیل هنگامی که زمینه تا حدودی فراهم شد، پیام آورخدا از سوی خدایش فرمان یافت که: «اینک رسالتش را آشکار سازد»؛ طبیعی بود که جایگزین کردن «خدای واحد» به جای «خدایان متعدد» درمیان مردمی که سخت خودخواه بودند، بسیار دشوار و محتاج پشتوانه ای اجتماعی - سیاسی بود؛ و رسول خدا چنین پشتوانه ای محکم را جز در ابوطالب سراغ نداشت. این جا بود که با راهنمایی عباس بن عبدالمطّلب نزد ابوطالب رفت و نظر او را در این مورد جویا شد. ابوطالب علیه السلام بدون درنگ با گفتار محکم و آهنین خود، پیامبر صلی الله علیه و آله را نه تنها دلگرم و تشویق کرد؛ که آرمان پدرش عبدالمطّلب را نیز بدرقه راه برادرزاده اش کرد و گفت: «اخرج یابن اخی فانّک بالمنیع کعباً...: فرزند برادرم! مأموریتت را به انجام برسان، تو مقامی بس رفیع و حزب وگروهی استوار و پدری بلند مرتبه داری. به خدا سوگند هیچ زبانی به تو آزار نمی رساند، جز این که با زبان های آهنین آزرده شود و دشمنان تو با شمشیرهای تیز و بُرنده از تو دورگردند. به خدا سوگند، عرب مطیع ورام توخواهد شد... همانا پدرم عبدالمطّلب با خواندن همه کتاب های آسمانی می گفت: به حق از صُلب من پیامبری برگزیده خواهد شد، که دوست دارم زمانش را درک کنم و به او ایمان آورم و از فرزندانم هر کس وی را درک کند باید به او بگراید»(۱).

بی تردید دادن مشورتی این چنین استوار، از مردی که جز صلابت

۱- ۱ . الطرایف / ۳۰۳ و الغدیر، ج ۷، ص ۳۸۸.

و پایمردی از او انتظار نمی رفت ، بس سرنوشت ساز بود؛ زیرا وی از یک سو: رسول خدا را بیش از پیش مصمم تر و بُرنده تر می ساخت و از سوی دیگر: خیره سرانِ شرك را كه جایگاه اجتماعی خود را درخطر توفان حركت فرهنگی و عقیدتی نوظهور می دیدند هراسناك تر و پریشان احوال تر می كرد.

۳ _ ۲ . نخستین گام پیروزی در سایه مقاومت ابوطالب

۳ _ ۲ . نخستین گام پیروزی در سایه مقاومت ابوطالب

البته این عنایت تنها در دوران زندگی قبل از رسالت برادزاده اش نبود، بلكه بعد از بعثت، در دشوارترین شرایط كه آن رهبر فرزانه اسلام جز خدایش كسی را نداشت، ابوطالب علیه السلام و خدیجه فداكار علیهاالسلام او را دلگرمی می دادند.

روی همین عنایت آن گاه كه رسول خدا صلی الله علیه و آله طبق آیه شریفه: «وَأَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ...»؛(۱) مأموریت یافت ابتدا دعوت خویش را در میان بستگانش، علنی سازد، ابوطالب علیه السلام نقش اساسی خود را ایفا كرد؛ زیرا اصل مطرح كردن چنین قضیه ای برای سران مغرور شرك، بس سنگین تمام می شد.(۲) چه این كه دوبار پس از صرف طعام، مجلس توسط «ابولهب» به هم ریخت؛ بار سوم كه ابولهب لب به اعتراض گشود ، ابوطالب علیه السلام خطاب به او گفت:

«ساكت باش ای اعور! تو را چه به این كار!» سپس به حاضران فرمود: كسی برنخیزد! همه نشستند. آن گاه متوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله شده، عرض كرد:

«سَرور من! به پاخیز، هر آنچه دوست داری و نیز رسالت

۱- ۱ . شعرا / ۲۱۴: نخست خویشان نزدیک را [از خدا] بترسان.

۲- ۲ . تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵۱۹.

پروردگارت را ابلاغ کن، که تو راستگو و تصدیق شده هستی»(۱).

این نخستین پیروزی خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله بود که در پرتو یاری ومقاومت عموی فداکارش به ارمغان آمد و توانست پیام خدایش را به گوش سردمداران شرک چون: ابوجهل، ابولهب و... برساَند و خدایان دروغین شان را باطل و اعتقاد آنان را موهوم اعلام کند . در این محفل تاریخی، نه تنها رسالت خویش را به در و دیوار قلب های تاریک مشرکان نوشت، که شالوده جانشینی پسر عمّ خود علی بن ابی طالب علیه السلام را نیز ریخت؛ آن سان که ابوجهل و دیگران به عنوان تمسخر به ابوطالب علیه السلام گفتند: «تو مأمور شدی که از پسرت علی پیروی کنی!»(۲).

چنین توفیق بی نظیر در آن زمان حساس، جز در سایه عنایت های الهی وحمایت ویژه سردار مکه امکان پذیر نبود؛ چون هیچ کس نمی توانست به مردمی که در اوج غرور و تکبر قرار داشتند، بگوید : دست از خدایان تان بردارید! و از مردی فرمان بَرید که در طول زندگی خویش نه سایه پدر بر سر داشت؛ نه مَحبت مادر را و نه سرمایه ای، تا هزینه رسیدن به اهدافش سازد. آیا جز این بود که ابوطالب علیه السلام برای آن حضرت هم پدر بود؛ هم جای نوازش های گرم مادر را پرکرده بود، وهمْ سنگری بود مستحکم، دربرابر هجمه های دشمنِ سرسخت وخون آشام؟

۴ _ ۲ . شکایت قریش و عکس العمل ابوطالب علیه السلام

۴ _ ۲ . شکایت قریش و عکس العمل ابوطالب علیه السلام

آن گاه که مشرکان قریش باور کردند که به راستی رسول تازه

۱- ۱ . الغدیر، ج ۷، ص ۳۹۵؛ الطرایف، ۳۰۰؛ السیره النبویه،ج ۱ ص ۱۶۶. و سیرُ اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۹۳.
۲- ۲ . تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵۴۹. والکامل فی التاریخ / ۴۸۸.

فرستاده شده، خدایان شان را تهدید می کند و آن ها را مُشتی سنگ و چوب بی شعور می خواند، دسته جمعی نزد بزرگ مکه (ابوطالب علیه السلام) ، شکایت آوردند که: برادرزاده اش را از اهانت به خدایان شان باز دارد؛ چگونه خدایانی بسیار را رها ساخته، به یک خدا دل ببندیم؟(۱)

ابوطالب علیه السلام شکایت قریش را به اطلاع محمد صلی الله علیه و آله رساند و رسول خدا فرمود:

«ای عمو! اگر خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم قرار دهند، دست از هدفم برنخواهم داشت». حضرت احساس کرد ابوطالب علیه السلام دست از حمایت او برداشته؛ لذا اندکی دلگیر شد، ولی ابوطالب علیه السلام با سخنان محکم و گرمش فرمود: «ای برادرزاده! برو هر آنچه دوست داری بگو، به خدا قَسَم هرگز تو را تسلیم آن ها نخواهم کرد»؛ در همین باره ابیاتی بلند و حماسی که اوج مقاومت او را در برابر کفار نشان می دهد از ابوطالب نقل شده است: «واللّه لن یصلوا الیك...: به خدا سوگند! هرگز دست ناپاك آنان به تو نخواهد رسید، مگر این که من چهره درخاك کنم ومدفون گردم!، به رسالتت ادامه دِه، که هیچ گزندی متوجه تو نخواهد بود، وبا این کارِ خود چشم هارا روشن ساز(۲)».

۱- ۱ . مفهوم آیات ۵ تا ۸ سوره ص.

۲- ۲ . تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵۴۵ و الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۴۸۹؛ این کتاب اشعاری از او نقل کرده است: واللّه لن یصلوا الیک بجمعهم حتی اوسّد فی التراب دفینا فامض لامرك ما علیك غضاضه ابشر و قرّ بذلک منک عیوننا ودعوتنی و زعمت انک ناصحی فلقد صدقت و کنت قدماً امینا سبل الهدی و الرشاد، ج ۲، ص ۳۲۷؛ الطرایف / ۳۰۱؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۵۳؛ البدایه و النهایه، ج ۳-۴، ص ۵۳ و تاریخ ابن الوردی، ج ۱، ص ۱۳۸.

۵ _ ۲ . خون بهای محمد صلی الله علیه و آله

۵ _ ۲ . خون بهای محمد صلی الله علیه و آله

قریشیان بعد از آن که دریافتند ابوطالب علیه السلام همچنان سرسختانه از محمد صلی الله علیه و آله حمایت می کند و شمار مسلمانان بیش تر از پیش می گردد، دست به نقشه ای دیگر زدند و بر آن شدند که خوش سیماترین جوان آن روزگار «عماره بن ولید» را نزد او آورند تا وی را به فرزندی قبول کرده، محمد صلی الله علیه و آله را برای کشتن به آن ها بسپارد؛ چرا که می پنداشتند علاقه ابوطالب علیه السلام به برادرزاده اش بر اساس تعصب خانوادگی است، یا شیفته زیبایی ظاهری او گردیده است. ولی زهی پندار باطل که آن مرد ایثارگر این ترفند را نیز نقش بر آب ساخت و به نقل طبری، گفت: «به خدا سوگند، بدمعامله ای با من انجام می دهید!... به خدا هرگز چنین کاری را نمی کنم!»(۱).

گفت و گوهای سرانِ قریش با ابوطالب علیه السلام درباره تسلیم کردن محمد به آن ها و پذیرش خون بهای او یعنی «عماره بن ولید» در کتاب های تاریخی و سیره انعکاسی وسیع یافته، ولی از آن جا که ابوطالب علیه السلام با برخی به تندی و با برخی دیگر مصلحت جویانه برخورد می کند ، معلوم می شود قریش به او سخت فشار آورده بوده اند. هنگامی که «مطعم بن عدی» جسورانه به ابوطالب می گوید: «قد اَنْصَفَک قومُک و قصد والتخلّص منک: به حق، قومت با تو، به انصاف ومدارا برخورد کرده اند ومصمم اند تو را از این مشکل برهانند» او به خشم آمده، می فرماید: «لا واللّه ما اَنْصَفُونی، اعطیهم ولدی یقتلونه و آخذ ولدهم

۱- ۱ . تاریخ طبری، ج ۱ ص ۵۴۵؛ الغدیر، ج ۷، ص ۴۰۱؛ الغدیر، ج ۱، ص ۲۱۹؛ السیره النبویه، ج ۱، ص ۷۶؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۲، ص ۳۲۷؛ البدایه و النهایه، ج ۳-۴، ص ۵۳ و المناقب و المثالب / ۸۷.

فاغـذوه....؟!: نَه، به خـدا قَسَم غیر منصـفانه حرف می زنیـد. آیا فرزنـدم را به شـما تحویل بـدهم تا او را بکَشـید و فرزندتان را بیاورم غذا دَهَم...!»(۱)

اما وقتی ابوجهل به ابوطالب می گویـد: «ما جواب ما جئناك فیه و شـکوناه الیک من ابن اخیک!: جواب ما درباره شـکایت از پسـر برادرت چیست؟»، سالار مکه، موضع مسالمت جویانه می گیرد و می فرمایـد: «سأنهاه عن ذلک(۲)»، بـه زودی وی را از این کـار بـاز خواهم داشت. و بـا این بیـان، اجتماع قریش را متفرق می سازد. او سیاست وقت کشـی و گـذر زمان را در پیش گرفته، قضیه را به زمانی دیگر محول می کند؛ زیرا به خوبی می دانست که هر چه زمان بگذرد به نفع رسول اللّه خواهد بود و خداوندْ دین و فرستاده اش را یاری خواهد کرد .

۶ _ ۲ . بسیج عمومی و عزم پولادین ابوطالب علیه السلام

۶ _ ۲ . بسیج عمومی و عزم پولادین ابوطالب علیه السلام

قریشـیان برای به زانو درآوردن رسول خـدا، هر اقدامی که به نظرشان موءثرمی افتاد، می کردند. یکی از راه های جلوگیری از اشـاعه فرهنگ یکتاپرستی ورسـتگاری، تبلیغات روانی بر ضـدّ پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله بود و سـران کفر ضـمن اعلام بسیج عمومی پیمان بستند همگان انزجار خود را در هر قالبی، به محمد صلی الله علیه و آله آشکار سازند و او را از نظر روحی بیازارنـد. یکی از سـران قریش به نام «عقبه بن ابی معیط» در جمعِ هم قطارانش اعلام کرد: «اصبروا علی آلهتکم انّ هذا شـی ء یراد...: درراه خدایان تان استوار باشید که این خواسته شماست(۳)»؛ و براین

۱- ۱ . الحجه علی الذهب / ۳۵۵؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱ ص ۵۴ و سیر اعلام النبلاء،ج ۱-۲، ص ۹۶.

۲- ۲ . الطرایف / ۳۵۶.

۳- ۳ . الطبقات الکبیر، ج ۱ص۱۷۳؛ الطرایف / ۳۰۴ ایمان ابوطالب / ۲۴ و الغدیر، ج ۷، ص ۳۸۹: در این کتاب داستان هایی دیگر نیز آمده است.

اساس با خدایان شان تجدید میثاق کردند.

شامگاه همان روز، ابوطالب که همچنان محمد صلی الله علیه و آله را از نظر دور نمی داشت، وی را ندید. جویای او شد، ولی حضرت را نیافت. سخت نگرانِ جانِ پیامبر خدا شد؛ بی درنگ جوانان بنی هاشم را فراخواند و دستور داد هرکدام شمشیری بُرنده در دست گرفته همراه او، وارد مسجد شوند. ابوطالب هنگام رفتن به مسجد ، با «زید بن حارثه» برخورد می کند و از او سراغ محمد صلی الله علیه و آله را می گیرد. زید می گوید: او با من بود. و ابوطالب را از سلامت پیامبر اطمینان می دهد؛ ولی ابوطالب می گوید: «لاادخل بیتی حتی اراه: وارد خانه نمی شوم تااورا باچشمانم ببینم» زید به سرعت خود را خدمت رسول خدا به خانه ای در «صفا» می رسانَد و او را از نگرانی عمویش آگاه می سازد. پیامبر صلی الله علیه و آله نزد ابوطالب می آید، وقتی ابوطالب او را می بیند، می فرماید: «یا ابن اخی أین کنت، أکنت فی خیر؟!:کجا بودی؟ آیا سلامت هستی؟!» رسول خدا صلی الله علیه و آله عمو را از سلامت خود مطمئن می سازد.

ولی ابوطالب در عین حال در برابر بسیج عمومی قریش ساکت نمی ماند و صبحگاهان با همان جوانانِ شمشیر به کف، سرزده وارد اجتماع آنان می شوند و فریاد می زند: آیا می دانید چه تصمیمی دارم؟ گفتند: خیر . آن گاه به جوانان دستور می دهد آنچه دردست دارند، نمایان سازند. همه شمشیرهای خود را آشکار می سازند، و ابوطالب خطاب به قریش می فرماید: «به خدا قَسَم اگر محمد صلی الله علیه و آله را بکُشید، هیچ یک از شما را زنده نخواهم گذاشت تا همه ما نابود شَویم». وقتی آنان، عزم و جدیت همراه با تهدید ابوطالب را بازتاب پیمان عمومی

خویش دانستند، همه و بیش تر ابوجهل در برابر بزرگِ مکه شرمنده و رسوا شدند(۱).

چه این که ابوطـالب در برابر تصـمیم نـابخردانه قریش، بـا اشـعاری کوبنـده و آهنین حمایت بی دریغ خود را از پیام آور خـدا صلی الله علیه و آله اعلام کرده و هشدار می دهد:

«آن روز که قریش، برای حفظ افتخارشان اجتماع کردند؛ عبد مناف بدانند که مایه مباهات در بنی هاشم است، و همانا محمد، برگزیده خداوند، افتخار آنان است ولی خوب و بدِ قریش، به مقابله با ما برخاسـتند، اما بدانند بر ما ظفر نمی یابند، وشـکیبایی شـان را به خطا از دست می دهنـد. چون، مـا همواره تـا پـای جان در برابر آزارهای شان، از او(محمـد) حمایت می کنیم و به سنگ های رها شده به سوی وی پاسخ می دهیم»(۲).

۷ _ ۲ . تکذیب و تصدیق!

۷ _ ۲ . تکذیب و تصدیق!

همـان گونه که یادآوری شـد، ابوطالب علیه السـلام به راستی خودش را وقف حراست از جان و آرمانِ واپسین فرسـتاده خـدا کرده بود و هرگز بـا کسـی سـازش نکرد؛ حتّی بـا بسـتگان نزدیکش که سرِ ناسازگـاری با پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله را داشتند ، سخت برخورد می کرد. از این رو، ابوایوب

ص: ۴۲

۱- ۱ . الطبقات الکبیر، ج ۱ ، ص ۱۷۲: «واللّه لوقتلتموه مابقیت منکم احداً، حتی نتفانی نحن وانتم».

۲- ۲ . السیره النبویه، ج ۱ ، ص ۲۲۱ و سبل الهدی و الرشاد، ج۲، ص ۳۲۸: وان فخرت یوما فانّ محمّداً هو المصطفی من سرّها و کریمها تداعت قریش غثّها و سـمینها علینا فلم تظفر و طاشت حلومها ونحمی حماها کلّ یوم کریهه ونضرب عن احجارها من یرومها

انصاری نقل می کند: روزی پیامبر اسلام در بازار «ذی المجاز» مردم را به یکتاپرستی فرا می خواند، «عباس» عموی او [قبل از مسلمان شدن [در حالی که سخنان پیامبر را می شنید، می گفت:گواهی می دهم تو دروغگو هستی (اشهد انّک کذّاب) هنگامِ بازگشت، قضیه را با «ابولهب» در میان گذاشت: آن گاه هر دو برادر، فریاد می زدند: «انّ ابن اخینا کذّاب فلا نعزّنکم عن دینکم: پسرِ برادرما دروغگو است، شما را از دین تان نگردانَد!».

ابوطالب وقتی از این داستان باخبر شد، به عباس وابولهب فرمود: «ماتریدانِ تربّت ایدیکما»(۱)، واللّه انّه لصادق القیل» و سپس این اشعار را انشا کرد : (ای محمد!) توامین خدایی که هرگز دروغ نمی گویی، آنچه می گویی راست است، نه لهو ونه بازیچه . ای فرستاده خدا! تو رسول خدایی ، و من می دانم که صاحب عزت، بر تو کتاب فرو فرستاده است»(۲).

این داستان از دو جهت در تاریخ اسلام اهمیت دارد و عمق قضیه را آشکار می سازد، از یک سو: سرسختی و مقاومت جبهه مخالفان تا آن جا پیش می رود که حتّی عموهای آورنده دین جدید، بر ضدّ او قد عَلَم کرده، بی پرده به تکذیبش می پردازند؛ و از دیگر سو: نشان می دهد ابوطالب با چه مشکلات اجتماعی عجیبی مواجه بوده است و چگونه توانسته در مقابل سیل سختی ها و رنج های گسترده، با قامت

۱- ۱ . تربّت یداک، از کلماتی است که نزد عرب صورت دعایی دارد یعنی خیر نبینید، یا فقیر شَوید و از شدت فقر، به خاک بچسبید؛ ترجمه: شما دو نفر، چه می خواهید؟ خیر نبینید! به خدا سوگند او راستگوست.

۲- ۲ . مناقب آل ابی طالب، ج۱، ص۵۱ و مواهب الواهب / ۸۷: انت الامین اللّه لا کذب والصادق القول لا لهو و لا لعب انت الرسول رسول اللّه نعلمه علیک: نزل من ذی العزه الکتب

راست به مبارزه پردازد.

۸ _ ۲ . قطعنامه ای ننگین و دژ مقاومت

۸ _ ۲ . قطعنامه ای ننگین و دژ مقاومت

وقتی واپسین تیر مشرکان مکه به سنگ می خورَد، تصمیم نهایی خود را برای به تسلیم واداشتن ابوطالب علیه السلام می گیرند و در ضمنِ قطعنامه ای ننگین، هم سوگند می شوند تا هرگونه روابط اجتماعی - اقتصادی را بر خاندان ابوطالب تحریم کنند. و تا آن جا پیش می روند که ابوطالب دست از خانه و کاشانه خویش برداشته، به «شِعب ابی طالب» عزیمت می کند و با تحمل سخت ترین شرایط، از جانِ فرستاده خدا، حفاظت کرده، آن جا را دژ محکم و پایگاه مقاومت قرار داد.

مضمون قطعنامه سران قریش، هر چند ظاهرا همانند قطعنامه های استکبار امروزی درباره تحریم روابط اجتماعی و اقتصادیِ ساده و معمول آن روز بوده است، در واقع بزرگ ترین پیمان در نوع خود به شمار می آید ودر حقیقت با تمام قدرت، نابودی خاندان بنی هاشم و در رأس آن، ابوطالب و سرانجام: رسول اللّه صلی الله علیه و آله را پی ریزی کرده بودند؛ چنان که ابن اثیر در کتابش می نویسد:

«قریش، ضمن قطعنامه ی متعهد شدند که نَه به بنی هاشم و بنی عبدالمطّلب زن بدهند و نَه از آنان زن بگیرند، نَه از آن ها چیزی بخرند و نه چیزی به آن ها بفروشند؛ همه آن را تأیید و برای تأکید بیش تر و پایدار ماندن برآن، صحیفه را داخل کعبه آویختند...! و نقض آن را مشروط به تسلیم شدن به خواست های خود کردند»(۱).

۱- ۱ . الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۵۰۴ و السیره النبویه، ج۱، ص ۲۸۷.

این قطعنامه ظالمانه باعث شد بنی عبدالمطّلب و بنی هاشم جز ابولهب، مکه را برای حفظ جان رسول خدا به دستور ابوطالب علیه السلام ترک گفته، در شِعب، پناه گُزینند.

این پیمان عمومی بر ضدّ خاندان رسالت، عده زیادی را خرسند ساخت. از جمله وقتی ابولهب از بنی هاشم جدا شد، به «هند» دختر عقبه (همسر ابوسفیان) برخورد و گفت: «کیف رأیت نصری اللات و العزّی دیدی چگونه بت های بزرگ یعنی لات وعزّی را یاری دادم!»، هند گفت: «لقد أحسنت». براساس این پیمان، بنی هاشم دو سال یا بیش تر از آن در شِعب با بدترین شرایط محاصره بودند(۱).

در کتاب البدایه والنهایه علاوه برآنچه ابن اثیر آورده است، علت تحریم بنی هاشم را چیزی دیگر می داند وآن این که سرانِ قبایل عرب برای چاره اندیشی و رهایی از دست رسول خدا، واپسین گام ها را برداشتند و مصمم شدند از یک سو: بیش ترین فشارها و آزارها را بر مسلمانان وارد سازند تا دست از آیین محمد بردارند و از سوی دیگر: عزم خود را جزم کردند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را علناً و در ملأ عام بکشند. وقتی ابوطالب علیه السلام از تصمیم آن ها باخبر شد، بنی عبدالمطّلب را گرد هم فراخواند و دستور داد با رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شِعب شده، آن جا را پایگاه حراست از جان پیامبر صلی الله علیه و آله قرار دهند و نگذارند کسی وارد آن جا شده و پیامبر را بکشد. بنی عبدالمطّلب اعم از کافر و مسلمان (جز ابولهب) از دستور او پیروی کردند.

۱- ۱ . اسماعیل بن کثیر الدمشقی، البدایه و النهایه، ج ۳۴ ص۹۱: «لایجالسوهم و لایبایعوهم، ولایدخلوا بیوتهم حتی یسلّموا رسول اللّه صلی الله علیه و آله للقتل، و کتبوا فی مکرهم صحیفه و عهودا ومواثیق لایقبلوا مِن بنی هاشم صلحاً ابداً و لایأخذهم رأفهً حتی یسلّموه للقتل».

آن گـاه که بزرگـان طوایف قریش، از تـدبیر ابوطالب آگاه شدنـد و نقشه شُوم شان را نقش برآب دیدنـد، گرد هم آمدنـد و قعطنامه کردند که: «بابنی هاشم، نشـست و برخاست و معامله نداشـته باشـند، و به خانه های شان نروند، قریشیان با این حیله در واقع پیمانی محکم بسـتند که هیچ صـلحی را نپذیرفته و با آن ها هرگز مدارا نکنند، مگر این که محمد را برای کشـتن به آنان تحویل دهند»(۱).

بـه نظر می رسـد ایـن بخشـی از گفتـار ابن کـثیر برخلاـف آنچه مشـهور است، رَوَنـد طـبیعی صـدور قعطنـامه را بسـیار منطقی وخِرَدپسـندانه به تصویر می کشـد؛ زیرا صِـرف تحریم روابـط اجتمـاعی و اقتصـادی از سوی بزرگـان قریش، کـاربرد چنـدانی نـداشت و نمی توانست بنی هـاشم را متقاعـد سـازد، و بنی هـاشم با توجه به این که یکی از تیره های بزرگ و پرجمعیت مکه بودنـد، می توانسـتند کـاستی های خود را به گونه ای در میان خودشان رفع کننـد. گذشـته از این که دراطراف مکه تیره هایی دیگر نیز سـاکن بودنـد و بنی هـاشم توانِ آن را داشـتند که روابـط اقتصادی خود را با آن ها تنظیم کننـد، بی آن که از تحریم قریش آسیب ببینند.

از این رو، می توان گفت: طرح اصـلی سـرانِ شرک، کشتن علنی رسول خدا آن هم نه توسط یک یا چند قبیله، بلکه به واسطه همه قبایل مشرک مکه بوده، تا بنی هاشم نتوانند درمقابل آنان صف آرایی کنند. طبیعی است که چنین توطئه ناجوانمردانه ای بس خطرناک و شکننده بود، بدین سان شیخ مکه با زیرکی و هوشیاری تمام، دستور تَرک مکه را می دهد تا درمکانی دور از چشم قبیله شرک، جانِ پیامبر

۱- ۱ . البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۹۲.

آسمانی را حفاظت کنند؛ و دستاورد این تصمیمِ بخردانه وی، صدور قطعنامه آن چنانی از سوی بزرگان مکه می شود.

چه این که تأمل در مضمون قطعنامه که می گوید: «لایقبلوا من بنی هاشم صلحاً ابداً و لا یأخذهم بهم رأفه حتی یسلّموه للقتل».(۱) این معنا را تأیید می کند.

همچنین به نقل تاریخ نویسان مبنی براین که ابوطالب در مدتِ اقامت در شِعب، هر شب بر بالین حضرت حاضر شده، او را از سوء قصد احتمالی پیشگیری می کرد و هنگامی که همگان می خوابیدند محلّ استراحت او را تغییر داده، یکی از پسرانش (علی علیه السلام) یا یکی از برادرانش را به جای محمد صلی الله علیه و آله می خواباند(۲)، این مطلب را قطعی می سازد که نقشه اصلی قریش، ترور پیامبر بوده است، و چون با عکس العمل جدی و حساب شده ابوطالب رو به رو می شوند، قطعنامه صادر می کنند.

اما به هرحال، این ایثارگری وپایمردی ها و هموار ساختن بدترین شرایط و به جان خریدن وحشتناک ترین ستم ها که حتّی زن ها و بچه ها خودشان را با برگ درختان از مرگ نجات می دادند، جز با دین باوری و دین مداری ابوطالب قابل تحلیل نیست. در حمایت های ابوطالب علیه السلام از رسول خدا همان بس که امام صادق علیه السلام می فرماید: هنگامی که ابوطالب علیه السلام وفاتش سر رسید، خداوند به رسولش پیام داد: مکه را ترک کند؛ چون دیگر در آن شهر یاوری ندارد(۳).

۱- ۱ . هیچ صلحی را از بنی هاشم نپذیرند و هرگز با آن ان مدارا نکنند، مگر آن که محمد را برای کشتن تحویل دهند.
۲- ۲ . الغدیر، ج ۷، ص ۴۰۳ و البدایه و النهایه، ج ۳-۴ ، ص ۹۲.
۳- ۳ . اصول کافی، ج۱، ص ۴۴۰ ؛ کتاب الحجه من ابواب التاریخ، باب مولد النبی و ابوطالب / ۲۹.

فصل سوم

اشاره

فصل سوم

مسلمانان در سایه حمایت ابوطالب

همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله در سایه حمایت های بی امان ابوطالب علیه السلام از گزند مشرکان درامان ماند، شیفتگان به او و مکتب اسلام نیز، از حمایت های شیخ مکه بی نصیب نمی ماندند. وی همواره از مسلمانان در برابر آزارهای کفار دفاع کرده ، با پشتیبانی بی پرده خویش درداخل و خارج مکه به آنان دلگرمی می داد.

هر چند فداکاری ها وحمایت های او از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله این قسمت از تاریخ را تحت الشعاع قرار داده است و سبب شده جانبداریِ ابوطالب از مسلمانان از دیدِ واقعه نگاران دور بماند، در عین حال در لابه لای منابع تاریخی، مواردی یافت می شود که در این بخش به اشاره چند نمونه بسنده می کنیم.

۱. آزارِ بستگانِ مسلمان

۱. آزارِ بستگانِ مسلمان

وقتی سران شرک تصمیم گرفتند که: هرکس به بستگان مسلمان خود، سخت بگیرد تا دست از اعتقاد جدیدشان برداشته، به دامان کفر بازگردند و اطراف محمد صلی الله علیه و آله را خالی سازند، شرایط زندگی بر

ص: ۴۹

مسلمانان بیش از پیش دشوار شد. هنگامی که ابوطالب از تصمیم سرانِ قبایل با خبر شد، بنی هاشم را فرا خواند و در اجتماع آن ها اعلام کرد: «کسی حق ندارد رسول خدا و مسلمانان را بیازارد و از قریش پیروی کند»(۱)؛ همه جز ابولهب قبول کردند؛ آن گاه در وصف آن ها اشعار زیر را انشا کرد:

«دیدم قومی بی مروت و بی انصاف را که چگونه هر دوستی و پیوندی را بریدند، و دشمنی و عنادشان را بر ما آشکار ساخته، و از دشمنان پیروی کردند. و ما از هر سرزنش کننده و هر بدی که بر باطل باشد، به پروردگار انسان پناه می بَریم»(۲).

از تاریخ صدر اسلام چنین بر می آید: تا زمانی که تعداد مسلمانان اندك بود، ادامه حیات تا حدودی در مکه امکان داشت، اما همین که از یک سو: بر تعداد پیروان قرآن افزوده شد، به همان اندازه فشارهای سران کفر رو به فزونی گذاشت و از سوی دیگر: در توانِ ابوطالب نیز نبود که در برابر قریش، قد عَلَم کند و درایت وی و سیاست روز، نیز آن را نمی پسندید. این جا بود که رسول خدا دستور مهاجرت داد؛ لذا در تاریخ آمده: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله رنج ها و ستم های کفار بر یارانش را می دید، در حالی که خودش درپناه خدا و عمویش در آسایش به سر می برد، وعمویش نمی توانست جلوی آزار آنان به مسلمانان را بگیرد، فرمود: «اگر به حبشه مهاجرت کنید، در امان خواهید ماند...»(۳).

۲. اشرار قریش و عثمان بن مظعون

۲. اشرار قریش و عثمان بن مظعون

۱- ۱ . تاریخ الاسلام، ج ۱ ، ص ۸۵.

۲- ۲ . البدایه و النهایه، ج ۳-۴، ص۴۳ و تاریخ الاسلام، ج۱، ص۱۶۲.

۳- ۳ . البدایه و النهایه، ج ۳۴، ص ۵۳ و تاریخ الطبری، ج۱، ص۵۴۷؛ با تصرف.

در مکه، هنگامی که مبارزه مشرکان با مسلمانان و رسول خدا صلی الله علیه و آله اوج می گرفت، ابوطالب پیوسته مدافع آنان بود. «عثمان بن مظعون» در ابتدای بعثت وقتی کنارِ کعبه می ایستاد، به موعظه می پرداخت و مردم را از بت پرستی برحذر می داشت. عده ای از جوانان شرور قریش به او حمله کردند و یکی از آن ها چنان ضربه ای بر یکی از چشمان او وارد ساخت که گویا کاسه چشمش کَنده شد. ابوطالب وقتی از این جریان آگاه شد سخت خشمگین گردید و تصمیم گرفت چشم ضارب را بیرون آورَد! قریشیان گرداگردش را گرفتند و قَسَم دادند دست از ضارب بردارد و در مقابل، دیه بگیرد؛ ولی ابوطالب سوگند یاد کرد راضی نمی شود مگر این که همان چشمی را که کنده شده از جا برکَنَد(۱)!، بسیار طبیعی بودکه از یک سو: وقتی قریش، آن همه ایستادگی و پایمردی را از ابوطالب دردفاع از مسلمانان می دید تا حدودی و حدّاقل در حضور وی جرأت اهانت به آنان را به خود نمی دادند، و از دیگر سو: حمایت های بی دریغ او از مسلمانان همواره باعث دلگرمی آنان می شد؛ به گونه ای که لحظه ای در پیشبرد اهداف خود درنگ نمی کردند.

۳. بیمه شدن پناه جویان حبشه

۳. بیمه شدن پناه جویان حبشه

همو بود که درخارج از مکه نیز موءمنان از توجه اش بی بهره نمی ماندند، آن جا که به دستور خداوند(۲) وقتی عده ای از مسلمانان به سرپرستی «جعفر بن ابی طالب علیه السلام » به حبشه مهاجرت کردند و مورد استقبال «نجاشی» قرار گرفتند، ابوطالب سخت مسرور شد واشعاری به این مضمون در مدح پادشاه حبشه سرود و برای وی فرستاد:

ص: ۵۱

۱- ۱ . ابوطالب یگانه مدافع اسلام / ۱۵۹ و الحجه علی الذاهب / ۳۵۷.

۲- ۲ . نسا / ۹۷: «قَالُوا أَلَمْ تَکُنْ أَرْضُ اللّهِ وَاسِعَهً فَتُهَاجِرُوا فِیهَا...».

کاش می دانستم جعفر (جعفر بن ابی طالب) و عمروعاص (فرستاده قریش نزد نجاشی برای بازگرداندن مهاجران) و دشمنان نزدیک پیامبر ، چه کردند؟؛

آیا احسان و الطاف نجاشی به جعفر و همراهان او رسید؟؛

یا افراد خبیثی مانع شدند؟؛

ای نجاشی! مردم نیک اندیش می دانند که تو شخصی شریف و بزرگوار هستی؛

به افرادی که به تو پناهنده شده اند سخت نمی گذرد. و می دانند خداوند مقامی بلند و ارجمند به تو داده و اسباب نیکی ها را در اختیارت گذاشته است(۱).

نجاشی از قدردانیِ مردی چون ابوطالب سخت خرسند گردید و بیش از پیش، با مسلمانان مهاجر که تعدادشان به ۸۳ تا ۸۸ نفر می رسید(۲)، احسان می کرد.

طبیعی بود که درآن شرایط حساس وغیرقابل تحمل که حتّی موءمنان در خانه های شان آسایش نداشتند، کارنجاشی بالاترین حمایت از مسلمانان بود، و چه این که اشعار مدح ابوطالب از نجاشی، امنیت و سلامت هجرت کنندگان را بیمه کرد؛ از این رو، به هدایا و فرستادگان قریش برای اخراج مهاجران از حبشه توجهی نکرد

---

۱ - ۱ . الغدیر، ج ۷ ، ص ۳۷۷؛ ابوطالب یگانه مدافع اسلام / ۱۹۲؛ البدایه و النهایه، ج۳-۴، ص۶۱ و السیره النبویه، ج ۱، ص۲۷۵: ألا لیت شعری کیف فی الناس جعفر و عمرو و اعداء النّبی الاقارب وهل نال احسان النجاشی جعفراً و اصحابه ام عاق ذاک شاغب وتعلم خیار الناس انک ماجدو کریم لایشقی لدیک المجانب ونعلم بان اللّه زدک بسطه واسباب خیر کلها بک لازب.

۲- ۲ . الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۴۹۶ و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۹-۳۰.

و آنـان را سرشکسـته و ذلیلانـه بازگردانـد که این خود، از یک سو: برای مسـلمانان درخارج از مرزهای جزیره العرب پیروزی عظیمی به شـمار می آمد و از سوی دیگر: مهاجران به عنوان سفیران دین توحید واسلام، برای نخستین بار، پیام رهایی انسانیت را با حضور و رفتارشان به گوش انسان های آزاده و خردمند رساندند.

نکته بسیار جالب توجه این که «عمروعاص» و«عماره بن ولید» فرستادگانِ مشرکان برای بازگرداندن هجرت گُزیدگان، وقتی از خود نجاشی مأیوس شدنـد و نتوانسـتند نظر وی را دربازگردانـدنِ مسـلمانان جلب کننـد، به ناچار، به همسر پادشاه حبشـه متوسـل گشـتند، ولی باز توفیق موافق حالشان نگشـت(۱)، ونجاشـی بـا توجه به متأثر شـدن از آیات قرآن کریم و توضـیحات دلنشـین جعفر بن ابی طـالب، و اشـعار بلنـد و مردانه ابی طـالب، دست رد بر سـینه قاصـدان قریش زد وآنـان را مفتضـحانه نزدِ اربابان شان بازگرداند.

۴. دعوت نجاشی به اسلام

اشاره

۴. دعوت نجاشی به اسلام

ابوطـالب نه تنهـا از رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و پیروان اوحمـایت کرد، که درترویـج دین و آرمان پیامبرخـدا نیز درنگ نکرد و نقش حیـاتی خود را در هجرت مسـلمانان به حبشه و نصرت و یاری دین، به خوبی ایفا کرد(۲) . ابوطالب علیه السلام هنگامی که دریافت پادشاه حبشه از اشـعار او که در واقع خود، نوعی ترویج اسـلام و دفاع از فرهنگ اسلامی بود، خوش حال شده، از این فرصت طلایی نهایت استفاده را برد و خرسندانه ضمن اشعار بس بلند و معنادار دیگر، نجاشی را به دین

۱- ۱ . همان.

۲- ۲ . تاریخ اسلام، ج ۱، ص ۱۳۱.

اسلام فراخواند:

«پادشاه حبشه خوب می داند که «محمد» وزیر وجانشین موسی و پسر مریم است. و برای هدایتی از آن دست که آن ها آوردند، به ارمغان دارد و همگی به فرمان خدا راه می نمایند و به او پیوند می دهند. و شما مسیحیان در کتابتان احوال او (محمد) را می خوانید، خواندنی درست و نه داستانی و دروغین؛ وَ تو، نجاشی آن چنانی که از امت محمد به تو روی نیاورده اند مگر آن که با بزرگداشت و تجلیل تو بازگشته باشند...»(۱).

از مضمون این اشعار فهمیده می شود ابوطالب علیه السلام انسانی معمولی نبوده، بلکه در زمره فرهیختگان دوران خود وآشنا به کتاب های آسمانی بوده است؛ لذا چنین اشعاری از او دور از انتظار نخواهد بود.

اما این که: نجاشی، دعوت ابوطالب را لبیک گفته است یا نه؟ بحث مفصّلی را می طلبد؛ ولی از تاریخ بر می آید که پادشاه حبشه در مجموع، حتّی هنگام حضور مسلمانان درسر زمین او، به دین اسلام گرویده ؛ هر چند از دید دیگران پوشیده مانده باشد. اما این تأثیرگذاری در او، از آیات تلاوت شده توسط جعفر یا فرهنگِ رفتاری مسلمانان به ویژه جعفر بن ابی طالب، یا اشعار ابی طالب باشد، مهم نیست. فقط می توان گفت: هیچ یک از عوامل یاد شده بدون تأثیر نبوده و آنچه به مسأله اهمیت خاصی می دهد اصلِ گرویدن او به دین اسلام است، که این بخش را با ذکر شواهدی بر ایمان سلطانِ حبشه پایان می دهیم:

۱- ۱ . الحجه علی الذهب / ۲۴۰ و مواهب الواهب / ۲۱۶.

۱ – ۴ . اعتراض اهالی حبشه

۱ – ۴ . اعتراض اهالی حبشه

مردم حبشه از برخوردهای پادشاه خود، نجاشی (که نام اصلی او «اَصْحَمَه» است) با مسلمانانِ پناه گُزین، به او مشکوک شدند و اعتراض کردند: تو از دین ما جدا شدی (قالوا انّک فارقت دیننا و خرجوا علیه...)، این اعتراض وقتی صورت گرفت که نجاشی برای بازگشت مهاجران کشتی آماده کرده، و شخصاً مهمانان خود را مشایعت کرد و هنگام خداحافظی به جعفر بن ابی طالب گفت: «اگر در این سفر شکست خوردی و عقب نشینی کردی، هرجا خواستی برو، واگر پیروز شدی، استوار باشید» آن گاه در چیزی نوشت: «و هو یشهد ان لا اله الاّ اللّه و انّ محمّداًعبده و رسوله و انّ عیسی عبده و رسوله و روحه و کلمته والقاها الی مریم...؛ سپس آن نوشته را زیر قبایش نمود ودرمیان قوم خود رفت وبا آن ها گفت وگو کرد...»(۱).

۲ – ۴ . رسول خدا و نماز برای نجاشی

۲ – ۴ . رسول خدا و نماز برای نجاشی

براساس نقل تاریخ، نجاشی در زمان پیامبر اسلام بدرود حیات گفته است؛ و هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله از وفات وی باخبر شد، به نیت نجاشی با عده ای در جایگاه نماز قرار گرفت و چهار تکبیر گفت(۲).

ابن کثیر می نویسد: «بعضی عالمان گفته اند: دلیل نمازگزاردن رسول خدا صلی الله علیه و آله برای نجاشی این بود که وی ایمان خود را از مردم حبشه کتمان می کرد و هنگامی که از دنیا رفت، کسی از مسلمانان در

۱– ۱ . البدایه و النهایه، ج ۳-۴، ص ۱۰۸۴؛ تاریخ اسلامی، ج ۲، ص ۱۱۹؛ صحیح بخاری، ج ۵، ص ۶۴، باب موت نجاشی و السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۸۱.

۲– ۲ .«البدایه و النهایه، ج ۳-۴، ص ۸۵ و تاریخ اسلامی، ج ۲، ص ۱۱۹.

آن جا نبود تا بر جنازه او، نماز بگزارد»(۱).

بخاری از جابر بن عبداللّه انصاری نقل می کند که: قال النبی صلی الله علیه و آله حین مات النجاشی: «مات الیوم رجل صالح فقوموا فصلّوا علی اخیکم اصحمه: امروز مردی صالح بدرود حیات گفت. به پا خیزید برای برادر خویش اصحمه نماز بگزارید». در نقلی دیگر می آوَرد: «انّ النبی صلی الله علیه و آله صلی علی اصحمه النجاشی تکبّر علیه اربعاً تابعه عبدالصمد»(۲).

۳ _ ۴ . استغفار برای نجاشی

۳ _ ۴ . استغفار برای نجاشی

همچنین نقل شده که وقتی نجاشی از دنیا رفت، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای او مغفرت و آمرزش طلبید(۳)؛ تاریخ حمیدی، می افزاید: «این خود، گواهی محکم است بر این که ایمان ویقین به رسالت رسول اللّه در نجاشی رسوخ کرده و پایدار شده است»(۴). چه این که متن نامه نجاشی به رسول خدا، هیچ تردیدی در اسلام وی باقی نمی گذارد: «بسم اللّه الرحمن الرحیم الی محمّد رسول اللّه من النجاشی الاصحم بن ابحر، سلام علیك یا نبی اللّه من اللّه و رحمه اللّه و برکاته، لا اله الّا هو الذی هدانی الی الاسلام... و اشهد انّک رسول اللّه صادقاً مصدقا...»(۵).

چکیده

ص: ۵۶

۱- ۱ . همان.

۲- ۲ . صحیح بخاری، ج ۵، ص۸۴، باب موت النجاشی.

۳- ۳ . البدایه و النهایه، ج ۳-۴ ، ص ۸۴.

۴- ۴ . تاریخ حمیدی، ج۲، ص۱۱۹: هذا شاهد علی رسوخ ایمانه وقوه یقینه برساله محمّد صلی الله علیه و آله .

۵- ۵ . بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۴۱۹. و اعلام الوری باعلام الهدی، ج۱، ص ۱۱۹ ؛ ترجمه :... ای نبی خدا! سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد . جز آن که مرا به اسلام راهنمایی کرد، خدایی نیست... و گواهی می دهم که تو رسول خدا، راستگو و تصدیق شده هستی... .

او نامش عِمران، کنیه اش ابوطالب و در تاریخ مشهور به ابوطالب بوده وعموی گرامی رسول اللّه وپدر امیر موءمنان علی علیه السلام ، فرزند بزرگ مکه عبدالمطّلب است. وی پس از عبدالمطّلب به افتخار سرپرستی رسول اللّه رسید و به حق از آن حضرت به ویژه بعد از رسالتِ برادرزاده اش، در عرصه های مختلف حمایت کرد و در این راه از هیچ تلاشی دریغ نورزید وتاپای جان در برابر کافران قریش که همه منافع خویش را برباد رفته می دیدند، ایستاد. او نه تنها از رسول خدا، که از مسلمانان داخل و خارج مکه حمایت کرد، تا آن جا که وقتی از دنیا رفت، فرمان الهی بر پیامبر رسید که: «ای محمد! مکه را ترک کن، که دیگر درآن شهر یاوری نداری»(۱).

ص: ۵۷

۱- ۱ . اصول کافی، ج۱،ص ۵۲۰، ح۳۱.

بخش دوم:ابوطالب ، تجلی ایمان

اشاره

بخش دوم:ابوطالب ، تجلی ایمان

ص: ۵۸

مقدمه

آنچه در بخش نخست دربـاره نقش ابوطالب گـذشت، این نتیجه را برای انسان های منصف و آزادانـدیش به ارمغان می آورد که ابوطالب بیش ترین حق و احترام را بر پیروان اسـلام داشته و دارد. او بیش از آنچه تصور می رود، نهایت ایثار و فداکای را در مورد پیـامبر، دین و مسـلمانان از خود نشـان داده است؛ و به حق نمی شود تاریـخ اسـلام را بـا قطع نظر از نقش ابوطالب در برقراری و گسترش دین خـدا، تحلیـل کرد. همان گونه که ابن ابی الحدیـد دانشـمند بزرگ اهل سـنّت در ابیات بلنـد خود می گوید: اگر حمایت های ابوطالب در مکه و فرزندش علی علیه السلام در مدینه نبود، دین اسلام، پا نمی گرفت...»(۱).

از این رو، هر محقق ژرف اندیش و بی غرض حتّی بدون در نظر گرفتن روایات، شواهد تاریخی و اشعار بلند خود ابوطالب، با انـدک تأملی در عملکردها و از خود گذشـتگی های وی، او را از مخلص ترین و ناب ترین گرونـدگان به دین اسـلام قلمـداد خواهد کرد، و در ایمانش هیچ تردیدی به خود راه نخواهد داد. همان گونه که بسیاری از اندیشه مندان اسلامی (سنّی و شیعه) بر این باور، پای فشرده، به دفاع از اسلام و ایمان او پرداخته اند.(۲)

ص: ۶۰

۱- ۱ . شرح نهج البلاغه، ج ۱۴ ، ص ۸۴.

۲- ۲ . نک: الغدیر، ج ۷ و ۸.

ولی در عین حال عده ای دیگر از تاریخ نگاران و سیره پردازان و مفسران اهل سنّت، بر این باورند که آن راد مرد تاریخ، اسلام نیاورد و درحال شرک از دنیا رفت!(۱).

اکنون به جاست نخست مفهوم واژگان «ایمان» و «کفر» از منظر دانشمندان اهل سنّت که عمدتاً مدعی مشرک بودن ابوطالب اند ارزیابی شود تا خواننده گرامی با توجه به این جهت، این بخش را از نظر بگذراند .

مفهوم واژه ایمان و کفر

در میان اندیشه مندان عامّه تعریفی جامع از «ایمان» وجود ندارد، و هر یک آن را بر اساس تلقی خود از آیات و روایات، تعریف کرده اند. قاضی عضدالدین ایجی یکی از متکلمان بنام اهل سنّت می گوید: انّ الایمان فی اللّغه التصدیق، قال تعالی: حکایةً عن اخوه یوسف: «وما انت بموءمن لنا: ایمان درلغت، تصدیق کردن است؛ آن گونه که خداوند همین معنا را از برادران یوسُف حکایت می کند، آنان به پدرشان درباره یوسُف گفتند: توهرگز سخن مارا باورنخواهی کرد»(۲)؛ پیامبر خدا فرمود: «ایمان، عبارت است از این که به خدا و کتاب های آسمانی وفرشتگان او ایمان آورَد»، یعنی تصدیق کند. اما دراصطلاح شرع عبارت است از : «تصدیق کردن رسول اللّه صلی الله علیه و آله نسبت به آنچه می دانیم به عنوان ضرورت دین آورَده است، تصدیق

---

۱ – ۱. مختصر تفسیر القرآن العظیم، ج۱، ص ۳۱۵؛ مختصر تفسیر الخازن، ج۲، ص۱۲۷؛ زاد المنیر فی علم التفسیر، ج۳، ص۱۷؛ الکشاف، ج ۲ ، ص ۱۴؛ الجامع الاحکام القرآن، ج۶، ص۲۶۱؛ تاریخ اسلام، ج۱ ، ص ۲۲۹. الجامع الاحکام القرآن، ج۶، ص۲۶۱ و الغدیر، ج ۸، ص ۲۸.

۲– ۲ . یوسُف / ۱۷.

نسبت به آنچه می دانیم تفصیلاً آورده است و تصدیق اجمالی به آنچه می دانیم اجمالاً آورده است»(۱).

شعرانی دانشمندی دیگر ، ایمان، را چنین تعریف می کند : «الایمان ان توءمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله والیوم الآخر و توءمن بالقدر خیره و شرّه...».(۲).

العینی، در شرح بخاری می گوید: گروهی از دانشمندان گفته اند: «الایمان فعل القلب فقط: ایمان فقط کار قلب است»، و می افزاید که اهل نظر در همین تعریف دو دسته شده اند: مذهب محققین که اشعری و اکثر ائمه مانند قاضی عبدالجبار واستاد ابی اسحاق اسفراینی و حسین بن فضل و برخی دیگر؛ ایمان را صِرف تصدیق قلبی دانسته اند، یعنی تصدیق رسول خدا و آنچه او آورده است.

دسته دوم گفته اند: «الایمان معرفه اللّه تعالی وحده بالقلب: ایمان تنها شناخت قلبی خداوند است»، واقرار به زبان، نَه رکن و نَه شرط ایمان است. حتّی اگر کسی قلباً خدا را بشناسد ولی با زبان، انکار نماید، ودرهمان حال از دنیا برود، موءمن کامل است (دیدگاه جهم بن صفوان).

در ادامه دیدگاه گروه هایی دیگر از اهل نظر را نقل می کند که برخی گفته اند: «انّ الایمان عمل باللسان» برخی دیگر گفته اند: «انّ الایمان عمل القلب و اللسان معاً» اما در این که «اقرار به زبان» شرط ایمان

۱- ۱ . المواقف بشرح السید الشریف علی بن محمّد الجرجانی ج۳، ص۵۲۷: الموقف السادس، المرصد الثالث، مقصد اول: قال علیه السلام: الایمان ان توءمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله، ای تصدّق؛ واما فی الشرّع و هو متعلق ما ذکرنا من الاحکام فهو عندنا، وعلیه اکثر الائمه کالقاضی و الاستاذ: «التصدیق للرّسول فیما علم مجیئه به ضروره، فتفصیلا ما علم تفصیلا، و اجمالا فیما علم اجمالا».

۲- ۲ . الیواقیت والجواهر ، ج ۱، ص ۳۷۳.

است یا جزء آن؟ بعضی آن را شرط ایمان نمی دانند، ولی بعضی دیگر آن را فقط شرط اجرای احکام دنیایی همچون : توارث و مناکحه می پندارند، وجمعی اندک اقرار به زبان را رکن ایمان می شمارند؛ حتّی گفته اند: «کسی که قلبا رسول خدا را تصدیق نماید، هر چند که اقرار به زبان نداشته باشد با این که می تواند بازبان اقرار کند، نزد خداوند موءمن است؛ و این معنا هماهنگ تر با لغت و عُرف است»(۱).

زینی دحلان می گوید: «ایمان در شرع: «التصدیق القلبی بوحدانیه اللّه تعالی و رساله النبی والتصدیق بکلّ ما جاء به عن اللّه تعالی»(۲)، است.

در روایات اهل سنّت نیز تعریف ایمان به صورت های مختلف منعکس شده، به گونه ای که نمی توان گفت کدام گزینه تعریف اصلی آن است، بلکه صرفا معیارهای ایمان را چون: «دانش به توحید»(۳) ، «معرفت خدا ونبی»(۴) و «مَحبت رسول خدا»(۵) را ارائه می دهد.

اما مفهوم واژه «کفر»، ضدّ ایمان خواهد بود؛ چنان که باقلانی می گوید: «الکفر ضد الایمان،..که عبارت است از جاهل بودن به خدا و تکذیبی که قلب انسان را از معرفت به او مانع می شود»(۶).

قاضی عضدالدین، کفر را چنین تعریف می کند: «الکفر، وهوخلاف

---

۱ – ۱ . عمده القاری شرح صحیح البخاری، ج ۱ ، ص ۱۰۱، باب الایمان: فمن صدق بقلبه ولم یقرّ بلسانه مع تمکنّه من الاقرارکان موءمناً عنداللّه تعالی وهذا اوفق باللغه والعرف. اسنی المطالب ؛ الهدف اللاعلام / ۲۲–۲۳ و الیواقیت و الجواهر، ج ۱، ص ۳۷۴.

۲– ۲ . اسنی المطالب / ۴.

۳– ۳ . صحیح مسلم، ج۱، ص۹۴؛ کتاب الایمان، باب ۱۰، ح۴۳.

۴– ۴ . المعجم الکبیر، ج ۱۸، ص۱۲۴، ح۲۵۳.

۵– ۵ . صحیح مسلم، ج۱، ص ۹۸، ح ۶۹ و ۷۰ و عمده القاری شرح صحیح البخاری، ج۱، ص ۱۱۸.

۶– ۶ . تمهید الاوائل و تلخیص الدلایل / ۳۹۴ : وهو الجهل بالله عزوجل، و التکذیب به الساتر بقلب الانسان عن العلم به، فهو المغطّی للقلب عن المعرفه الحق.

الایمان، فهو عندنا عدم التصدیق الرسول فی بعض ما علم مجیئه به ضروره.»(1)

از تعاریفِ ارائه شده، اولاً: بر می آید که: «ایمان»، در لغت به معنای «تصدیق مطلق» است.

و در اصطلاح شرع، نزدِ اکثر اندیشه مندان اهل سنّت عبارت خواهد شد از : معرفت خدا و تصدیق رسول اللّه وکُلّ ما جاء به النبی. و «کفر» عدم تصدیق رسول اللّه معنا خواهد داد.

اما در این که اقرار به زبان، جزء ورکن ایمان است یا شرط آن؟ وحدت نظر وجود ندارد و بسیاری از صاحب نظران، جز گروهی اندک، آن را حتّی شرط برای ایمان نمی پندارند. همچنین درباره ترادف واژه «اسلام» و «ایمان» نیز آرای مختلفی طرح شده است؛ عالمان معتزله و برخی دیگر گفته اند: «این دو واژه مترادفند، یعنی اسلام همان ایمان است. آنان با استناد به آیه ۸۵ آل عِمران براین باورند که غیر از اسلام، دینی دیگر پذیرفته نیست : «و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه...»(2).

عده ای دیگر، «ایمان را خصلتی از اسلام دانسته و گفته اند: «به هر اطاعتی که از روی انقیاد و تسلیم امر پروردگار باشد، اسلام گفته می شود، و ایمان، خصلتی از اسلام است؛ لذا به هر ایمانی اسلام گفته می شود، ولی هر اسلامی ایمان نیست»(3).(4)

۱- ۱ . المواقف، ج ۳، ص ۵۴۴؛ مقصد سوم، الموقف السادس.
۲- ۲ . المواقف، ج ۳، ص ۵۳۰.
۳- ۳ . تمهید الاوایل / ۳۹۲ و عمده القاری شرح صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۰۹.
۴- ۴ . از دیدگاه مذهب اهل البیت علیه السلام : الاسلام هو الاقرار بالشهادتین، و هوالذی یحقن به الدّماء والاموال. و الایمان: هو الاقرار باللسان، والعقد بالقلب، والعمل بالجوارح، و انّه یزید بالاعمال، و ینقص بترکها، و کل موءمن مسلم و لیس کل مسلم مومناً: نظریات علم الکلام عند الشیخ المفید / ص ۱۶ .

ثانیاً: این نکته را نباید از نظر دور داشت که تعریف اسلام و ایمان بسان دیگر مفاهیم اسلامی، در سده های سوم و چهارم تدوین و ارائه گردیده، و دور از خِرَد است که این مفاهیم را درباره کسانی که در سال های نخست ظهور اسلام چشم از جهان فروبسته اند، مانند ابوطالب تطبیق کرد؛ زیرا در آن روزگار، بسیاری از عنوان های دینی چون: نماز، روزه، زکات، خُمس ، جهاد و... تشریع نشده بود؛ از این رو حدیث مسلم در صحیح خود: «بنی الاسلام علی الخمس، شهاده ان لا اله الاّ اللّه و انّ محمّداً رسول اللّه و اقام الصلوه و ایتاء الزکاه والحج والصوم»(۱)، قطعاً در سال های پس از رحلت ابوطالب صادر شده است و شامل او نخواهد گشت.

چنان که باقلانی می گوید: «الایمان هو التّصدیق بالله تعالی وهو العلم، والتصدیق یوجد بالقلب» و می افزاید : «اگر کسی بر این معنا دلیل بخواهد، می گویم: قاطبه اهل لغت اجماع دارند ایمان در لغت، قبل از نزول قرآن ورسالت پیامبر خدا به معنای تصدیق قلبی بود، و غیر از آن، معنایی برای ایمان در عُرف وجود نداشت(۲).

بنابراین، درباره ابوطالب هنگام رحلتش باید سراغ معیارهایی دیگر چون: حمایت و نصرتِ رسول اللّه صلی الله علیه و آله و شواهد دیگر رفت. و هیچ بُعدی ندارد که آن روزها یکی از معیارهای ایمان، مَحبت به رسول اللّه بوده باشد و بی تردید ابوطالب در رأس محبان حضرت قرار داشت. و حدیثِ مسلم «لایُؤمن احدکم حتی اکون احبّ الیه من ولده و والده والنّاس اجمعین»(۳)، شاهدی محکم بر این معنا خواهد بود.

ص: ۶۵

۱- ۱ . صحیح مسلم، ج ۱، ص ۶۷، باب ۲.

۲- ۲ . تمهید الاوایل / ۳۸۸، باب الکلام فی الایمان و الاسلام.

۳- ۳ . صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۸، ح ۶۹ و ۷۰، و عمده القاری فی شرح صحیح البخاری،ج ۱، ص ۱۱۸: هیچ یک از شما مؤمن نخواهید بود ، جُز این که دوستی و مَحبت او به رسول خدا صلی الله علیه و آله از فرزند ، پدر ، مادر و همه مردم بیش تر باشد.

با توجه به این مقدمه، در این بخش می کوشیم روایات، شواهد تاریخی و دیدگاه هایی که ایمان ابوطالب به خدا و رسولش را آشکارا اثبات و بازگو می کنند، ارائه کنیم.

ص: ۶۶

فصل اول

اشاره

فصل اول

روایات، جلوه گاه ایمان ابوطالب

بـا در نظرداشتِ مفهوم واژه «ایمـان» از دیـدگاه انـدیشه منـدان اهـل سنّت، در این فصل به نمونه هایی از روایاتی که در منابع روایی شیعه و سُنّی نقل شده است اشاره می شود.

۱. نعمت شفاعت و ابوطالب

۱. نعمت شفاعت و ابوطالب

جلال الـدین سیوطی در کتاب خود می گویـد: تمّام در کتاب فوایـدش، از ابن عساکر و وی از ابن عمر نقل کرده که رسول خـدا فرمود: «اذا کـان یوم القیـامه شـفعت لابی، و امّی، و عمّی ابی طـالب و اخره فی الجاهلیه: من روز قیامت از پـدرم ومادرم وعمویم ابوطـالب وبرادرم که درجاهلیت بود، شـفاعت می کنم»(۱). ثعلبی و سـیوطی نیز نقـل می کننـد: عن رسول اللّه اوحی الیّ: «انّی حرّمت النار علی بطن حملک و حجر کفلک...»(۲).

۱- ۱ . کفایه الطالب اللبیب فی خصائص الحبیب المعروف به خصایص الکبری، ج۱، ص۱۴۷.

۲- ۲ . الکشف و البیان، ج ۷، ص۲۵۴؛ الرسائل التسع / ۱۶۰: رساله چهارم و معانی الاخبار / ۱۳۶.

چه این که همین روایت در منابع شیعه نیز از علی علیه السلام به این کیفیت نقل شده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «جبرئیل بر من نازل شد و فرمود: ای محمد ! شفاعت تو را درباره شش تَن از بستگانت می پذیرم» (انّ ربّک یقرئک السلام) یا محمّد انّ اللّه عزّوجلّ شفّعک فی ستّه، بطن حملک آمنه بنت وهب، و صلب انزلک عبد اللّه بن عبدالمطلب، وحجر کفلک ابوطالب، وبیت آواک عبدالمطلب، واخ کان لک فی الجاهلیه(۱) و ثدی ارضعک حلیمه بنت ابی ذویب(۲).

با توجه به این که روایات یاد شده درکتاب های متعدد و با اسناد مختلف و لحن های گوناگون نقل شده، متواتر یا نزدیک به تواتر خواهد بود، که اولاً: شفاعت پیامبرخدا صلی الله علیه و آله از ابوطالب مسلّم قلمداد شده و طبیعی است که شفاعت به هیچ وجه شامل حال مشرک نخواهد شد و آیاتی چند نه تنها شفاعت را از کافران منتفی می داند، که خِرَد هرانسانی نیز مخالف عدالت الهی به حساب می آورد. آیاتی چون: ۴۸ مدّثر : «فَما تَنْفَعُهُمْ شَفاعَةُ الشّافِعِینَ» و ۱۰۹ طه : «یَوْمَئِذٍ لاتَنْفَعُ الشَّفاعَةُ إِلّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمنُ وَرَضِیَ لَهُ قَوْلاً»، به شدت کافران را از شفاعت محروم می کند؛ چه این که آیاتی بسیار از جمله: آیه ۱۳

---

۱ - ۱ . حلبی در سیره خود آورده: یعنی اخاه من الرضاعه و هو ابن حلیمه السعدیه. السیره الحلبیه، ج۱، ص ۳۵۱ و الروض الانف، ج ۲، ص۱۷۴: «... و عمّی ابی طالب و اخی من الرضاعه یعنی ابن السعدیّه...».

۲ - ۲ . بحارالانوار، ج ۳۵، ص۱۰۸؛ الحجه علی الذاهب / ۴۸؛ اصول کافی (موسوعه الکتب الاربعه)، ج ۱، ص ۵۱۸، باب ۱۴۷؛ روض الجنان و روح الجنان (تفسیر ابوالفتوح)، ج ۴، ص۲۱۰؛ الامالی / ۷۰۳، مجلس ۸۸ و الغدیر، ج۷، ص ۴۲۸ ترجمه: آمنه دختر وهب که تو را در رَحِمش جای داد، عبداللّه پسر عبدالمطّلب که تو را از نسل او قرار داد، ابوطالب که تو را کفالت کرد، عبدالمطّلب که تو را در خانه اش پناه داد، و برادری که در جاهلیت داشتی و حلیمه دختر ابی ذوئیب که تو را شیر داد.

لقمان، شرک و کفر را ظلم بزرگ برخداوند می شمارد.(۱)

ثانیاً: شفاعت درفرهنگ دینی همواره به طلب مغفرت وبخشش از خطاها و معصیت ها اختصاص ندارد، بلکه چه بسا برای بالا بردن درجات معنوی صورت می گیرد، و مقصود پیامبر خدا از شفاعت پدر ومادرش و ابوطالب، علوّ درجات آنان خواهد بود.(۲)

گذشته از این، خداوند در کتاب آسمانی اش فرمود: «إِنَّ الَّذینَ یُوءْذُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللّهُ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذابًا مُهینًا»(۳) آیا آزاری بالاتر از این است که بگوییم: ابوطالب مشرک از دنیا رفته است؟ در حالی که حامی رسول خدا بود و دوستش می داشت، چنان که حضرت به عقیل فرمود: «تو را از دو جهت دوست می دارم (حبّاً لک و حبّاً لابی طالب لانّه کان یحبّک)(۴)، اگر ابوطالب مشرک از دنیا رفته باشد، چگونه و با چه معیاری وی را دوست می داشت و به او وعده شفاعت می دهد؟ با این که قرآن براساس آیه «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوّی وَ عَدُوَّکُمْ أَوْلِیاءَ تُلْقُونَ إِلَیْهِمْ بِالْمَوَدَّهِ وَ قَدْ کَفَرُوا بِما جاءَکُمْ مِنَ الْحَقِّ...»(۵) ملاک دوستی و دشمنی را آشکارا بیان می دارد. و بی تردید مصداق «عدوّ» جزکافر ومشرک نمی تواند باشد؛ زیرا شفاعت خود ، مصداق عینی «مودت» خواهد بود.

در منابع روایی نیز «استوارترین پایه و رکن ایمان، دوستی و

۱- ۱ . «... اِنَّ الشِّرکَ لَظُلْمٌ عَظیمٌ».
۲- ۲ . ابوطالب حامی الرسول و ناصره / ۱۲۱.
۳- ۳ . احزاب / ۵۷.
۴- ۴ . بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۷۵؛ علل الشرایع / ۱۶۲، باب۱۱۴ و الحجه علی الذاهب / ۱۷۹: تو را از دو جهت دوست می دارم: یکی برای خودت دیگر به خاطر ابوطالب؛ زیرا او تو را دوست می داشت.
۵- ۵ . ممتحنه / ۱.

دشمنی برای خدا»(۱) ذکر شده است. امام سجاد علیه السلام فرمود:

«حمـد خـدایی را که هیـچ فـاجری را بر من مسـلط نکرد تا مَحبت او در قلبم نفوذ کنـد؛ زیرا مَحبت فاجران سـبب داخل شـدن درآتش جهنم خواهد شد»(۲).

۲. نور ابوطالب در بهشت

۲. نور ابوطالب در بهشت

جابر بن عبـداللّه انصاری در روایتی طولانی مسایلی پیچیده را از رسول خدا پرسـیده و پاسخ دریافت کرده است. در بخشـی از آن می گوید: به رسول خدا صـلی الله علیه و آله عرض کردم: اکثر مردم می گویند: ابوطالب کافر از دنیا چشم فرو بسته است! پیامبرخدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«ای جابر! پروردگارت عالِم به غیب است، همانا وقتی شب معراج به آسـمان عرش رسیدم، چهار نور درخشان را دیدم، عرضه داشتم: الها! این نورها چیست؟ خطاب شد: ای محمد! آن نور عبدالمطّلب، این نور عمویت ابوطالب، وآن دیگری نور عبد اللّه پـدرت، و چهارمی نور برادرت طالب، است. گفتم: الهی! آن ها چگونه به این درجه رسـیده اند؟ خطاب شد: به وسـیله کتمان ایمان و اظهار کفرشان وصبر وپایداری برآن، تا این که دارفانی را وداع گفتند».(۳)

در تأیید همین معنا روایاتی نزدیک به تواتر رسیده است، که

ص: ۷۰

۱- ۱ . روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۱۴۸: اوثق عری الایمان الحبّ فی اللّه و بغض فی اللّه.

۲- ۲ . تفسیر گازُر، جلاء الاذهان و جلاء الاحزان، ج۷ صص ۱۷۹-۱۸۵ : الحمد لله الذی لم یجعل لفاجر علیّ یداً لکیلا یرزقه فی قلبی مودّه، فانّ المودّه الفجار تجرّ الی النار.

۳- ۳ . روضه الواعظین، ج۱، ص ۸۰، مجلس ۸۰؛ جعفربن محمّـد النقدی، مواهب الواهب / ۹۵ و بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۱۵، ح۱۲.

رسول خدا فرمود: «نقلنا من الاصلاب الطاهره الی ارحام الزکّیه»(۱).

این روایت گواه بر ایمان پدران و اجداد رسول خدا از جمله ابوطالب است؛ زیرا اگر او مشرک می بود، براساس صریح آیه «إِنَّما المُـشْرِكُونَ نَـجَسٌ»(۲) نجسند، ونجاست خلاف طهارت خواهد بود و نمی تواند در بهشت نوری داشته باشد.

گرچه ابن ابی الحدید معتزلی بعد از نقل روایت «اصلاب طاهره» استدلال به آن را به این دلیل ضعیف می شمارد که: «مقصود از منزه دانستن آبا و اجداد و امهات رسول خدا، تنزیه از سفاح و زنا و نکاح به شبه است ، نَه طهارت از شرک»(۳)، روشن است که این نظر از جهاتی قابل قبول نیست؛ چرا که اولاً: فاسد نبودن نکاح خاندان پیامبر خدا از مسلّمات دین اسلام به حساب می آید(۴)؛ زیرا تردیدی نیست که خداوند پیامبر خود را از میان کسانی بر می گزیند که از صُلب پاک و نسل پاکیزه به دنیا آمده باشد، و عیب گیری اَعراب به نکاح شبه و اشتباه انساب درمورد توده مردم معنا پیدا می کند، نه درباره پیامبران خدا. ثانیاً: طبق روایت، گواهی رسول خدا بر «طهارت»، عام است که هم شامل نکاح صحیح و هم طهارت از شرک و ناپاکی اعتقادی می شود. از این رو، اگر کسی گواهی پیامبر را به یکی از دو جهت منحصر می سازد باید دلیلی بر آن اقامه کند.(۵)

ثالثا: آیات ۱۲۷ و ۱۲۸ سوره بقره، ایمان و اسلام پدران رسول خدا را آشکارا ثابت می کند.

۱- ۱ . التعظیم و المنّه فی انّ ابوی رسول اللّه فی الجنّه / ۶۴.

۲- ۲ . توبه/ ۲۸.

۳- ۳ . شرح نهج البلاغه ، ج ۱۴ ، ص ۶۷ .

۴- ۴ . التعظیم / ۶۴.

۵- ۵ . الحجه علی الذاهب / ۵۷.

۳. ابوطالب و بت پرستی

۳. ابوطالب و بت پرستی

اصبغ بن نباته می گوید: از امیرالموءمنین علی علیه السلام شنیدم که می گفت: «به خدا سوگند، هیچ گاه پدرم ابوطالب واجدادم عبدالمطّلب وهاشم وعبد مناف، بت نپرستیدند. گفته شد: آن ها چه را عبادت می کردند؟ فرمود: آنان بر اساس آیین ابراهیم علیه السلام به سوی خانه خدا نماز می گزاردند، و به دین اوپای بند بودند»(۱).

علی علیه السلام دراین روایت قَسَم یاد می کند ابوطالب و...هرگز بت نپرستیده اند، بلکه موحد و برآیین ابراهیم خلیل علیه السلام بوده اند و مراسم عبادی خویش را براساس دین آن مرد خدا انجام می داده اند. طبیعی است کسانی که به ابراهیم ایمان داشته اند، قطعاً به خاتم انبیا ایمان خواهند آورد.

۴. محکم ترین دفاع از ابوطالب

۴. محکم ترین دفاع از ابوطالب

براساس روایت صحیح، به نقل «کراجکی» از امام صادق علیه السلام ، از پدرانش فرمود: روزی امیرالموءمنین علی علیه السلام در حیاط مسجد کوفه نشسته بود ومردم در اطرافش حلقه زده بودند. وقتی مردی برخاست و گفت: یا امیر الموءمنین! تو در این جا نشسته ای، در حالی که پدرت ابوطالب درآتش عذاب می سوزد. علی علیه السلام فرمود: «مَه، فضّ اللّه

۱- ۱ . کمال الدین و تمام النعمه، ص۱۷۲، ح۳۲ و روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۱۰۵: سمعت امیرالموءمنین یقول: و اللّه ما عبد ابی، و لا جدّی عبدالمطلب، و لاهاشم، و لا عبد مناف صَنَماً قط، قیل له: فما کانوا یعبدون؟ قال: و کانوا یصلّون الی البیت علی دین ابراهیم علیه السلام متمسّکین به. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص۸۵. مواهب الواهب... / ۸۶؛ تفسیر گارز، جلاء الاذهان... ، ج۷، ص۱۸۹ و شب های پیشاور / ۷۷۰ .

فاک...» محکم ترین و دندان شکن ترین پاسخ را داد، و ابوطالب را از شفیعان روز جزا و نور او را بالاترین نور ، جز پنج نور ، دانسته است. بر پایه این روایت، حضرت بر آشفت و فرمود:

«ساکت باش! خدا دهنت را بشکند، سوگند به خدایی که محمد را به حق مبعوث کرد، اگر پدرم همه گناهکاران روی زمین را شفاعت کند، خداوند از او می پذیرد. آیا پدرم در عذاب است، در حالی که فرزندش تقسیم کننده بهشت و جهنم است؟ قَسَم به خدای محمد، همانا نور ابوطالب جز نور پنج کس (محمد، علی، فاطمه، حسنین، امامان از نسل حسین) نور همه مخلوقات را خاموش می کند. بدانید نور او از نور ما است که خداوند آن را دو هزار سال قبل از آدم آفرید»(۱).

روایتِ یاد شده اولاً: نه تنها اسلام و ایمان ابوطالب علیه السلام را اثبات می کند، که او را تا اوج عظمت و رستگاری بالا بُرده، در ردیف اولیای خدا قرار می دهد.

ثانیاً: علی علیه السلام که جز برای خدا خشم نمی گیرد و نرمِش از خود نشان نمی دهد، از شنیدن در عذاب بودنِ پدرش در برابر سؤال کننده سرسختانه موضع می گیرد.

ثالثاً: قَسَم می خورد اگر ابوطالب روز قیامت بخواهد همه گناهکاران روی زمین را شفاعت کند، خداوند از وی می پذیرد و همگان به خاطر او بخشیده می شوند.

رابعاً: این که روز رستاخیز، نور ابی طالب ، جز نورچهارده

۱- ۱ . کنزالفوائد، ج ۱، ص ۱۸۳؛ الحجه علی الذاهب / ۷۲؛ الدمعه الساکبه،ج۱، ص۳۸؛ الدرجات الرفیعه / ۵۰ و بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۱۱۰.

معصوم ، از نور همه مخلوقات، پُر فروغ تراست، به گونه ای که نور دیگران را خاموش می سازد؛ هیچ تردیدی در ایمان ابوطالب باقی نمی گذارد و او را چون خورشید، درخشنده می سازد.

خامسا: لحن روایت و سوءال، نشان می دهد که در زمان خلافت علی علیه السلام طرح شده و شاید سوءال کننده از عاملان معاویه یا حدّاقل کسانی بوده، که ناخودآگاه تحت تأثیر تبلیغات وی قرار گرفته و اما پاسخ دندان شکن امیر موءمنان هیچ تردیدی را باقی نگذاشته است.

موضع گیری امامان دیگر

امام سجاد علیه السلام

امام سجاد علیه السلام

وقتی از حضرت زین العابدین درباره ایمان ابوطالب سوءال می شود، امام می فرماید: «واعجبا! چگونه ابوطالب موءمن نباشد. در حالی که خداوند به پیامبرش دستور داده که هیچ زنی موءمن درنکاح مرد کافر باقی نماند، وفاطمه بنت اسد از نخستین روزهای ظهور اسلام، ایمان آورد و تا رحلت ابوطالب همچنان همسر او بود»(۱). به راستی اگر هیچ دلیلی بر ایمان ابوطالب نبود، همین شاهد زنده تاریخی، دربطلان دیدگاه کفر ابوطالب و اثبات رستگاری او کافی بود.

امام باقر علیه السلام

امام باقر علیه السلام

آن گاه که از امام باقر علیه السلام پرسیده می شود که:مردم(ناس) می گویند ابوطالب در ضَحْضِاح!(۲) از آتش است، امام علیه السلام فرمود: «اگرایمان

۱- ۱ . الدرجات الرفیعه / ۵۰ و شرح نهج البلاغه ، ج ۱۴، ص ۶۹.

۲- ۲ . «ضحضاح» در لغت به معنای آب جاری روی زمین است که تابرآمدگی پشت پاها برسد، و در این جا استعاره آورده شده برای آتش: النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، ج۲، ص ۷۹۵ و صحیح مسلم، ج۱، ص ۲۴۸ ، پاورقی.

ابوطالب در یک کفه ترازو قرار گیرد و ایمان این خَلق در کفه دیگر ، بی تردید ایمان ابوطالب سنگینی خواهد کرد». سپس فرمود: «آیا این ها نمی دانند امیرالموءمنین در زمان حیاتش دستور داد که از سوی عبداللّه (پدر رسول خدا) و پدرش ابوطالب حج انجام دهد و بعد از خودش وصیت به انجام آن دو کرد؟»(۱).

شناخته شده ترین ومعروف ترین حدیث شرکِ ابوطالب که در منابع اهل سنّت، همچون: صحیح بخاری(۲) و صحیح مسلم(۳) و الطبقات ابن سعد(۴) نقل شده، روایت «ضحضاح» است ونویسندگان و مفسران و سیره پردازان دیگر، براساس اعتماد بیش از حد به کتاب های یادشده از آن ها مایه گرفته اند. این روایات در حقیقت بیش از یک روایت (خبر واحد) نمی تواند باشد که درقالب چند روایت عنوان شده است. به عبارت دیگر: دو سوءال دراین روایت مطرح گردیده است؛ یکی این که ابوطالب از ایثارگری ها وفداکاری هایش به

۱- ۱ . الدرجات الرفیعه / ۴۹ و شرح نهج البلاغه، ج۱۴، ص۶۸: مراد از «ناس و خَلق» در این روایت وروایات بعدی، کنایه از اهل سنت است: لو وضع ایمان ابی طالب فی کفّه میزان، و ایمان هذا الخلق فی الکفه الاخری، لرجح ایمانه، ثم قال: الم تعلموا انّ امیرالموءمنین کان یأمر ان یحجّ عن عبداللّه و ابیه ابی طالب فی حیاته ثم اوصی وصیته بالحجّ عنهما.
۲- ۲ . صحیح بخاری، ج ۵-۶، ص ۱۳۰، باب۱۰۲: قصه ابی طالب ، ح ۳۸۸: ..حدّثنا العباس بن عبدالمطلب، قال للنبی:ما اغنَیت عن عمّک، فانّه کان یحوطک ویغضب لک؟ قال: هوفی ضَحْضاح من نار، و لولا أنا لکان فی الدّرک الأسْفل من النار.
۳- ۳ . صحیح مسلم، ج۱، ص۲۴۷، باب شفاعه النبی لابی طالب، حدیث ۳۵۷: عن العباس بن عبدالملطلب انّه قال: یا رسول اللّه! هل نفعت اباطالب بشی ء؟ فانّه یحوطک ویغضب لک؟ قال: نعم، هو فی ضحضاح من نار، ولولا أنا کان فی الدرک الاسفل من النار.
۴- ۴ . الطبقات الکبیر، ج۱، ص۱۰۲: عن العباس بن عبدالمطلب، قال: قلت: یا رسول اللّه: هل نفعت اباطالب بشی ء؟ فانّه کان یحوطک و یغضب لک؟ قال: نعم. وهو فی ضحضاح من النار ولولا ذلک لکان فی درک الاسفل.

رسول خدا نفع می بَرد یا نه؟ دیگر این که: شفاعت پیامبر خدا شامل حال او می شود یا خیر؟ پیامبرخدا فرموده است: اگر من نبودم او در آتش جهنم می ماند، ولی من او را در ضحضاح از آتش در آوردم!

اما گذشته از این که اسناد این روایت قابل قبول نیست (که جای بحثش این جا نیست)، با بیان علی علیه السلام که به پدرش از همه نزدیک تر بود، و نیز فرمایش امام سجاد، امام صادق و امام رضا علیهم السلام که نقل خواهدشد، سازگاری ندارد.

ضحضاح و تکذیب امام صادق علیه السلام

ضحضاح و تکذیب امام صادق علیه السلام

ابوعبداللّه محمد بن ادریس بر اساس سند صحیح از ابی بصیر، ازلیث المرادی نقل می کند که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: سیدی انّ الناس یقولون انّ اباطالب فی ضحضاح من نار، یغلّی منه دماغه! فقال علیه السلام : کذبوا واللّه، انّ ایمان ابی طالب لو وضع فی کفه میزان، و ایمان هذا الخلق فی کفه میزان، لرجح ایمان ابی طالب علی ایمانهم، ثم قال: کان واللّه امیرالموءمنین: یأمر ان یحجّ عن ابی النبی، وامّه و عن ابی طالب فی حیاته، ولقد اوصی فی وصیته بالحج عنهم بعد مماته.(۱)

همچنین شیخ فقیه ابوالفضل بن الحسین الحلبی به استناد خود از علی بن حسان و او از عمویش عبدالرحمان بن کثیر نقل می کند که: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: انّ الناس یزعمون انّ اباطالب فی ضحضاح من نار، فقال: کذبوا، ما بهذا، نزل جبرئیل علی النبی صلی الله علیه و آله قلت و بما نزل؟ قال: أتی جبرئیل فی بعض ما کان علیه، فقال: یا محمّد! انّ ربّک یقرئک السلام و یقول لک: انّ اصحاب الکهف اسرّوالایمان واظهروا الشرک، فآتاهم اللّه أجرهم

۱- ۱ . الحجه علی الذاهب ۸۴-۸۵؛ الدمعه الساکبه، ج۲، ص۳۹؛ بحارالانوار، ج ۳۵ ، ص۱۱۲ و المواهب الواهب / ۹۲.

مرّتین، وانّ اباطالب اسرّ الایمان واظهر الشرک، فآتاهم اجره مرّتین، وماخرج من الدنیا حتی اتته بشاره من اللّه تعالی بالجنه، ثم قال: کیف یصفونه بهذا الملاعین وقد نزل جبرئیل لیله مات ابوطالب، فقال: یا محمّد! اخرج من مکه فمالک بها ناصر بعد ابی طالب.(۱)

مرحوم ثقه الاسلام کلینی به سند خود از اسحاق بن جعفر نقل می کند که به پدرم امام صادق علیه السلام گفته شد: انّهم یزعمون انّ اباطالب کان کافراً؟ فقال: کذبوا کیف یکون کافراً و هو یقول:

الم تعلموا انّا وجدنا محمّداً نبیّاً کموسی خُطّ فی اوّل الکُتُب

و در حدیث دیگر آمده: کیف یکون ابوطالب کافراً و هو یقول:

لقد علموا انّ ابْنَنا لا مُکَذّب لدینا و لا یعبأُ بقیل الاَباطل(۲)

ابن عباس در پاسخ همین سوءال گفته است: و کیف لم یکن مسلماً، و هوالقائل: و قد علموا انّ ابننا... انّ اباطالب کان مثله کمثل اصحاب الکهف...(۳)

چه این که بر اساس نقل صحیح، امام صادق علیه السلام از یونُس سوءال کرده که: یا یونُس!، ما یقول الناس فی ایمان ابی طالب؟ او درجواب می گوید: جعلت فداک، یقولون: هو فی ضحضاح من نار، یغلیّ منها امّ رأسه، فقال: کذب اعداء اللّه، انّ اباطالب من رفقاء النبیین والصدیقیین والشهداء والصالحین و حسن اولئک رفیقاً.(۴)

واکنش امام رضا علیه السلام

واکنش امام رضا علیه السلام

براساس سندی که رجال شناسان درآن هیچ تردیدی ندارند، شیخ

ص: ۷۷

۱- ۱ . الحجه علی الذاهب / ۸۴؛ الدمعه الساکبه، ج ۱، ص ۳۸ و بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۱۱۱.

۲- ۲ . اصول الکافی، ج ۱، ص ۵۲۰؛ کتاب الحجه، باب مولد النبی، ح ۲۹.

۳- ۳ . الدمعه الساکبه، ج ۱، ص ۴۰ و بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۷۲، ح ۶.

۴- ۴ . کنزالفوائد، ج ۱، ص ۱۸۳؛ الحجه علی الذهب / ۸۲ و بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۱۱۱.

ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه، می گوید: عبدالعظیم بن عبداللّه العلوی، المدفون بالرّی درحالی که بیمار بود، ضمن نامه ای به امام رضا نوشت، و درباره حدیث ضحضاح کسب تکلیف کرد: «یکتب الی ابالحسن الرضا، عرفنی یابن رسول اللّه عن الخبر المروی انّ اباطالب فی ضحضاح من نار، یغلیّ منه دماغه، فکتب الیه الرضا: بسم اللّه الرحمن الرحیم: اما بعد، فانّک ان شککت فی ایمان ابی طالب کان مصیرک الی النار»(۱).

کراجکی و علامه مجلسی همین جواب امام هشتم را از طریق دیگر نقل می کنند، که در آن، «ابان بن محمد» می گوید: به امام رضا علیه السلام نامه نوشتم، امام پاسخ داد: «بسم اللّه الرحمن الرحیم: اما بعد، فمن یَبْتَغِ غیر سبیل المؤمنین نولّه ما تولّی، انّک ان لم تقرّ بایمان ابی طالب کان مصیرک الی النار»(۲).

بنابراین: اولاً: از لحن سوءال ها و پاسخ ها پیداست که از زمان خلافتِ علی علیه السلام تا دوران امام هشتم که حکومت بنی عباس، کم کم رو به سقوط می گراید ودرگیر مسایل داخلی خود می شود، همچنان دست های ناپاک، کفر و معذب بودن ابوطالب را بر سرِ زبان ها می انداختند. چنان که روایات ضحضاح همه به «مغیره بن شعبه» مستند می گردد، که وی علاوه بر انحراف های فراوان ، در دشمنی با بنی هاشم معروف بوده است.(۳)

ثانیا: نگاهی کوتاه به متن پرسش ها و جواب ها، هر محقق رژف نگر و منصفی را به این نتیجه می رسانَد که اصل ایجاد تردید در ایمان ابوطالب جنبه تهاجمی داشته و از سوی دشمنان علی علیه السلام دامن زده

۱- ۱ . الحجه علی الذاهب / ۸۱ و بحارالانوار، ج ۳۵، ص۱۱۱، ح۴۱.

۲- ۲ . کنزالفوائد / ۱۸۲ و بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۱۱۰، ح ۴۰.

۳- ۳ . بحارالانوار ، ج ۳۵ ، ص ۱۱۲ ، ح ۴۴ .

شـده است و شـیعیان هیـچ گـاه در رسـتگاری ابوطالب تردیـد نداشـتند. سوءالات بزرگان شـیعه از امامان علیه السـلام نیز برای روشن سـاختن اذهـان تـوده مردم بوده است؛ زیرا مقصود از واژه «النـاس» که در روایـات به صورت اسـتعاره به کـار رفته، غیر پیروان اهل بیت بوده اند.

ولی طبیعی است که تبلیغات مسموم، آن هم به گونه ای گسترده با پشتوانه زر و زور و تزویر، گاهی آثار منفی خود را حتّی بر شعییان نیز می گـذارد، و شایـد یکی از کسانی که تحت تأثیر قرار گرفته باشـد، ابان بن محمد بوده، که با حالت تردید به امام رضا علیه السـلام می نویسـد: «جعلت فـداک انّی شـککت فی ایمان ابی طالب» ولی سـپاس خـدایی را که اگر «ظلمت» آفرید، محو آن، را به وسیله «نور» قرار داد. و دیدیم که چگونه امام «رستگاری جَدّش ابوطالب» را اثبات کرد.

آری، به راستی، اگر تاریـخ تشیع، چنین پاسخ هایی محکم وجاودان را درخود ثبت نمی کرد، معلوم نبود چه اتفاقی می افتاد! پیروان طوفـان زده آنـان به کـدام ساحـل نجـات پنـاه می برنـد؟ و این همه تهمت هـا وطعن هـا را با کـدامین سپر از باورهای خویش دفع می کردند؟.

۵. شهادت ابن عباس

۵. شهادت ابن عباس

وقتی از عبـداللّه بن عبـاس بن عبـدالمطّلب درباره اسـلام وایمان ابوطالب می پرسـند، در جواب می گویـد: چگونه او مسـلمان نباشد، در حالی که این شعر از آنِ اوست:

ولقد علموا اَنّ ابْنَنا لا مُکذَّب لَدَینا وَ لایَعْبَأُ بقیل الَاباطل

وانّ اباطالب کان مثله کمثل اصحاب الکهف، حین اسرّوالایمان و اظهروا الشّرک فآتاهم اللّه اجرهم مرّتین.(۱)

ص: ۷۹

۱- ۱ . الامالی / ۷۱۲، حـدّثنا محمّد بن محسن بن احمد بن الولید، قال: حدّثنی الحسن من مثل الدقاق قال: حدّثنی الحسن بن علی بن علی بن فضّال، عن مروان بن مسـلم، عن ثابت بن دینار الثمالی، عن سعید بن جبیر عن عبداللّه بن عباس انّه سأله، رجل فقـال له: یـا بن عمّ رسول اللّه اخبرنی عن ابی طـالب هل کان مسـلم؟... بحارالانوار، ج ۳۵، ص۷۲: وهمه می داننـدکه فرزند ما محمـد هیـچ گاه نزد ما تکـذیب نشـده است وگفته های باطل را ناچیز می شـمارد. وابوطالب همانند اصـحاب کهف بود ، که ایمان خویش را کتمان، و تظاهر به شرک می کرد وخداوند دو پاداش به وی داد.

۶. ابوطالب، ایفاگر نقش اصحاب کهف

۶. ابوطالب، ایفاگر نقش اصحاب کهف

در منابع روایی فراوان، ابوطالب به اصحاب کهف(که داستانش در سوره کهف آیات ۹ - ۲۷ یکی از زیباترین داستان ها قلمداد شده و در عین حال تاریخ و سرانجام تبار کفر وایمان را به تصویر می کشد) تشبیه شده است؛ از آن جمله امام صادق علیه السلام فرمود: «آمن ابوطالب بحساب الجُمَّل و عَقَدَ بیده ثلاثا و ستّین» او با حساب جُمّل [حروف ابجد] ایمان آورد و با دستش رقم ۶۳ را نشان داد . آن گاه فرمود: انّ مَثَلُ ابی طالب مثل اصحاب الکهف، اسرّوالایمان و اظهروا الشّرک فآتاهم اللّه اجرهم مرّتین(۱): حکایت ابوطالب ، همان حکایت اصحاب کهف است . آنان ایمانشان را پنهان ساخته ، اظهار شرک کردند و خدا نیز دو بار پاداششان داد.

همین روایت از آن امام به سندی دیگر که هیچ شکی در صحتش نیست، چنین نقل شده است: عن علی بن ابراهیم، عن ابیه، عن ابن ابی عمیر، عن هشام بن سالم، عن ابی عبداللّه قال: انّ مثل ابی طالب مثل اصحاب الکهف، اسرّو الایمان و اظهروا الشرک، فآتاهم اللّه اجرهم مرتین.(۲)

ص: ۸۰

۱- ۱ . الامالی / ۷۱۲، ح۱۲، مجلس ۸۹؛ بحارالانوار، ج ۳۵، ص۷۷؛ روضه الواعظین / ۱۳۹؛ الفصول المختاره / ۲۸۶ و اصول کافی، ج۱، ص ۵۲۰، باب ۱۶۷، ح ۲۸.

۲- ۲ . البرهان فی تفسیر القرآن، ج۶، ص ۸۱.

در نقل دیگرامام صادق علیه السلام فرمود: انّ رسول اللّه قال: انّ اصحاب الکهف اسرّوا الایمان و اظهرو الشرک، فآتاهم اللّه اجرهم مرّتین، انّ اباطالب اسرّو الایمان و ظهر الشرک فآتاه اللّه اجره مرّتین(۱).

این روایات که در منابع مختلف بازگو شده اند، از یک سو: ضمن قطعی دانستن اسلام و ایمان ابوطالب، به یک اصل قرآنی و بنیادی اشاره دارد(۲) وآن «خداباوری پنهانی» است. و شکی نیست که همرنگ شدن با توده کفار به انگیزه حفظ ابهّت و عظمت با «قلب مملو از ایمان» درجهت حمایت از دین و پیامبر دین(۳) هم خِرَدپسند و هم دین پسند خواهد بود.

و از سوی دیگر: با همانندی میان اصحاب کهف و ابوطالب، پاداش مضاعف را برای وی نوید می دهد. و این خود حاکی از عظمت و شُکوه ابوطالب است؛ زیرا کسی می تواند اَجرِ دو چندان داشته باشد که خداوند رفتار وکردار او را که مبتنی بر اعتقاداتش است پسندیده باشد.

گذشته از همه، درطول تاریخ عَرضه داشتن آموزه های دینی از سوی هادیان الهی برای نجات بشر، همواره با موانعی جدّی روبه رو بوده است، و نه تنها موءمنان، که فرستادگان خدا، نیز سختی ها و رنج های بی شماری را درراه نیل به اهداف شان متحمل شده اند. داستان های پیامبران بنی اسرائیل، اصحاب کهف، موءمن آل فرعون و صدها نمونه دیگر، شاهد زنده و گویای مقابله تبار کفر با تبار ایمان

۱- ۱ . بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۱۱۱؛ الغدیر، ج۷، ص۴۲۲؛ اصول کافی، ج۱، ص ۵۲۰؛ الحجه علی الذاهب / ۴۰۸؛ الامالی / ۳۴۴؛ روضه الواعظین / ۱۲۱ و شرح نهج البلاغه، ج۱۴، ص ۷۰.

۲- ۲ . نحل/۱۰۶.

۳- ۳ . اسنی المطالب / ۶ .

است. از این رو عده ای سرسختانه ایمان و اعتقادشان را مکتوم نگاه می داشتند، تا دین خدا همچنان پایدار و جاودانه بماند.

بر اساس روایات، ابوطالب از نادرکسانی است که نه تنها خود را که دین خدا و پیامبر و شیفتگان او را، زیر پرده ماندگار ساخت و توانست یک تنه، نقش تمام اصحاب کهف را ایفا کند. چنان که امام حسن عسکری علیه السلام نقش ابوطالب را چنین به تصویر می کشد:

«خداوند به رسولش وحی کرد که: به حق ، تو را به وسیله دو پیرو وشیعه تأیید کردم؛ پیروی که تورا پوشیده یاری داد وپیروی که آشکارا به تویاری رساند. آن که تو را زیر پرده نصرت داد، بزرگ و با فضیلت ترین آن ها، عمویت ابوطالب بود، و اما آن که آشکارا تو را یاری کرد بزرگ وبا فضیلت ترین آن ها، فرزندش علی بن ابی طالب بود. سپس فرمود: انّ اباطالب کموءمن آل فرعون یکتم ایمانه(۱).

۷. شهادت به صداقت و رسالت رسول خدا

۷. شهادت به صداقت و رسالت رسول خدا

ابن عباس از پدرش عباس بن عبدالمطّلب نقل می کند: روزی ابوطالب خواست درحضور قریش فضیلت و کرامت پیامبر را نشان دهد، به برادرزاده اش گفت: «ای پسرِ برادر! آیا خداوند تو را به رسالت برگزیده است؟ پیامبرخدا فرمود: آری. ابوطالب گفت: معجزه ای که انبیا برای اثبات نبوتشان می آورند به ما نشان بده! رسول خدا فرمود:

۱- ۱ . الحجه علی الذاهب / ۳۶۲: انّ اللّه تبارک و تعالی اوحی الی رسوله: انّی قد ایّدتک بشیعتین: شیعه تنصرک سرّاً و شیعه تنصرک علانیه، فامّا التی تنصرک سرّاً فسیّدهم و افضلهم عمّک ابوطالب، و امّا التی تنصرک علانیه فسیّدهم و افضلهم ابنه علی بن ابی طالب. سپس فرمود: انّ اباطالب کموءمن آل فرعون یکتم ایمانه.

آن درخت را فراخوان و بگو محمد صلی الله علیه و آله می گوید: به اذن پروردگار جلو بیا. ابوطالب درخت را فراخواند. دیدم درخت از جا کنده شد و نزدیک آمده، در برابر پیامبر سَجده کرد. سپس دستور داد درخت به جای خود بازگشت. آن گاه ابوطالب گفت: گواهی می دهم که توراستگو هستی. آن گاه به علی علیه السلام گفت: فرزندم! ملازم پسر عمویت باش. و در نقل دیگر فرمود: کنارِ پسر عمویت نماز بگزار»(۱).

از مضمون روایت پیداست که ابوطالب در رسالت و صداقت پسر برادرش هیچ تردیدی نداشته است، چه این که طبع قضیه نیز همین معنا را اقتضا می کند؛ زیرا کسی که از اوان کودکی در دامان ابوطالب رشد کرده و شبانه روز نه تنها در کنارش که در قلبش جای داشته باشد، نباید از کوچک ترین حادثه ای که برای او اتفاق می افتد، بی اطلاع باشد؟ از این رو، سوءالِ «یابن اخی، اللّه ارسلک؟» مشاهده حرکت درخت و کرنش آن در پیشگاه پیامبر خدا، و گواه و شهادت قولی بر راستگویی او، همه برای تثبیت رسالت و گواه عملی آن فرستاده خدا خواهد بود. وابوطالب با این کارخود می خواست در حضور خودش سنّت جاودانه تعجیز را از چشم بدخواهان و منکران آن حضرت ببیند، و ذلت و بیچارگی قوم خود و اوج عظمت برادرزاده اش را نظاره گر باشد؛ و این معنا جز در سایه ایمان عمیق به خدا و فرستاده او نمی تواند تحقق یابد.

۸. اسلام آوردن به زبان حبشه

۸. اسلام آوردن به زبان حبشه

ص: ۸۳

۱- ۱ . بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۷۱؛ الامالی / ۷۱۲، مجلس ۸۹؛ الحجه علی الذاهب / ۱۲۸؛ روضه الواعظین / ۱۳۹، مجلس ذکر ما یدل علی ایمان ابی طالب؛ الغدیر، ج ۷، ص ۴۳۹، ح ۳۲ و مواهب الواهب / ۸۹.

ابوذر غفاری فداکارترین صحابی پیامبرخدا صلی الله علیه و آله درباره ایمان ورستگاری ابوطالب می گوید: قَسَم به خدایی که جز او خدایی نیست، ابوطالب از دنیا نرفت مگر این که به زبان حبشه اسلام آورد. روزی به رسول خدا گفت: آیا زبان حبشه را می دانی؟ حضرت فرمود: «ای عمو! همانا خداوند همه زبان ها را به من آموخته است». آن گاه ابوطالب گفت: «اسدن بلصاقا طالها» یعنی خالصانه گواهی می دهم که معبودی جز خدای یگانه نیست. سپس پیامبر اشک ریخت و فرمود: «خداوند چشمانم را به ابوطالب روشن ساخت»(۱). درروایات دیگر این تعبیر به چشم می خورَد که: انّ اباطالب قد اسلم بحساب الجُمَّل(۲).

۹. دعای شِفا

۹. دعای شِفا

اَنس بن مالك که همواره درخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، می گوید: وقتی ابوطالب بیمار شد، پیامبر خدا به عیادتش آمد. ابوطالب به برادرزاده اش گفت: ای پسرِ برادر! برایم دعا کن تا عافیت یابم. آن حضرت فرمود: «اللهمّ اشف عمّی!» و ابوطالب بهبود یافت(۳).

دعا و طلب عافیت توسط رسول خدا برای ابوطالب از یك سو و به اجابت رسیدن و شِفای او از جانب خدا، از سوی دیگر، گواه بسیار روشنی بر ایمان و رستگاری ابوطالب است.

۱- ۱ . الغدیر، ج۷، ص۴۴۲، ح۳۶ و المواهب الواهب / ۸۸.

۲- ۲ . معانی الاخبار،ج۲، ص ۲۸۵ و اصول کافی، ج۱، ص۵۲۱، ح ۳۳، باب ۱۶۷، مولد النبی.

۳- ۳ . الاصابه فی تمییز الصحابه، ج۷، ص۲۰۳؛ اسنی المطالب / ۳۴ و الخرائج و الجرائح فی معجزات النبی، ج۱، ص ۴۹، ح ۶۷: فصل روایات عامه: انّ اباطالب مرض، تدخل علیه رسول اللّه: فقال: یابن اخی! ادع ربّك الذی تعبده ان یعافنی، فقال النبی: اللهم اشف عمی، فقام فكأنّما انشط من عقال. دلایل النبوه، ج ۲، ص۱۸۴.

۱۰. رجاء کل خیر!

۱۰. رجاء کل خیر!

عباس بن عبدالمطّلب از رسول خدا می پرسد: «یارسول اللّه صلی الله علیه و آله ! برای ابوطالب امیدوار هستی؟ فرمود: همه خیر را از پروردگارم برای او امید دارم»(۱).

بس واضح است که اولاًـ خیر و نیکی ، آن هم «همه خیر» جز برای موءمن شیفته، روا نخواهد بود. همچنین بعید است که عبارت «کُلّ خیر» در روایت به معنای تخفیف عذاب باشد؛ زیرا تخفیف عذاب «خیر» نیست تا چه رسد« کُلّ خیر»؛ از این جهت معنای «کُلّ خیر» همان «داخل شدن در بهشت» خواهد بود(۲) در فرهنگ دینی، خود، یکی از نشانه های ایمان و رستگاری است.

ثانیاً: این نکته را می فهماند که پیامبرخدا از حال باطنی و ایمان عمویش کاملاً اطلاع داشته و در اعتقاد راسخ و پایداری وی هیچ تردیدی نداشته است، وگرنه هیچ گاه «کُلّ خیر» را برای او آرزو نمی کرد؛ چون می دانست سرانجامِ کفار، خلود در جهنم خواهد بود(۳).

۱۱. جزای خیر

۱۱. جزای خیر

هنگامی که ابوطالب بدرود حیات می گوید، و برادزاده اش را درمیان بی رحم ترین دشمنان تنها می گذارد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با شکوه ترین وزلال ترین احساسات خویش را درباره عموی فداکارش

ص: ۸۵

۱- ۱ . الطبقات الکبیر، ج ۱، ص ۱۰۳: قال: اخبرنا عفان بن مسلم، اخبرنا حماد بن سلمه، عن ثابت، عن اسحق بن عبداللّه بن الحارث، قال: قال العباس: یا رسول اللّه، اترجوا لابی طالب، قال: کل الخیر ارجوا من ربّی. الطرایف / ۲۹۴؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۶۸؛ الحجه علی الذاهب / ۷۲؛ تذکره الخواص / ۱۹ و الروض الانف، ج۲، ص۱۴۷.

۲- ۲ . اسنی المطالب / ۵۷.

۳- ۳ . الحجه علی الذاهب / ۷۲.

ابراز می دارد، و با این شهادتِ شفاهی و رفتاریِ خود، ایثارگری های بی مانند و ایمان و شیفتگی وی را به نمایش می گذارد. این معنا در مجامع روایی و تاریخی به شکل ها ولحن هایی مختلف بازگو شده است. از جمله یعقوبی مورخ مشهور به نقل از علی علیه السلام چنین می آورَد: «وقتی به رسول اللّه گفته شد: ابوطالب از دنیا رفت، این خبر برقلب حضرت سخت گران آمد وبه شدت غمگین شد. سپس بر ابوطالب وارد شد؛ چهار بار طرف راست پیشانی وسه بار طرف چپ پیشانی او را دست کشید. آن گاه فرمود: «یا عمّ! ربّیت صغیراً، وکفلت یتیماً، و نصرت کبیراً، فجزاک اللّه عنّی خیراً، فمشی بین یدی سریره و جعل یعرضه و یقول: وصلتک رحم، و جزیت خیرا».

و در نهایت : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با این جمله: «اجتمعت علی هذه الأمّه فی هذه الایّام مصیبتان، لا ادری بایّهما أنا اشدّ جزعاً، یعنی مصیبه خدیجه و ابی طالب»(۱) که اوج عظمت ابوطالب را می رساند، حزن واندوه خود و امت اسلا می را اعلام می دارد.

بی گمان برهیچ اندیشه مند آگاه از مفاهیم وواژه های دینی، پوشیده نیست که جمله هایی چون: «عظم ذلک فی قلبه» «اشتدّ له جزعه» و «مسح جَبِینَه...» «ربّیت صغیراً» «جزاک اللّه عنّی خیراً» و «جزیت خیراً»، رساترین شاهد بر رستگاری ابوطالب خواهند بود. به راستی اگر این کلمات که جز در مورد موءمن کاربرد ندارند، گواه بر ایمان او نباشند، معلوم می شود لجاجت و عناد بر جان و روح انسان حکمفرما است و این، دردی است مزمن که درمانش را باید از

---

۱ - ۱ . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵؛ دلایل النبوه، ج۲، ص ۳۴۹: باب وفات ابی طالب؛ الطرایف / ۳۰۵، ح۳۹۳؛ تذکره الخواص / ۱۹؛ بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۶۸ و الامالی / ۴۸۹، مجلس۶۳، ح۶۶۳.

خداوند خواست.

۱۲. ابوطالبِ موحد

۱۲. ابوطالبِ موحد

در منابع روایی، احادیثی بسیار به چشم می خورَد که موحد بودن ابوطالب را یادآور می شود. ابن حجر عسقلانی که سرسختانه او را به شرک متهم می سازد، از علی بن متیم نقل می کند که: از جدّم شنیدم و وی از علی علیه السلام نقل می کرد که: ابوطالب در همه حالات از عبدالمطّلب پیروی می کرد تا این که به دین وی از دنیا رفت، و وصیت کرد او را در قبر عبدالمطّلب به خاک بسپاریم. وقتی رسول خدا را از مرگ وی با خبر کردم، فرمود: او را برای دفن آماده کن. او را غسل دادیم و کفن کردیم و به «حجون» بردیم، قبر عبدالمطّلب را شکافتیم و دیدیم بدن او سالم و رو به قبله است؛ ابوطالب را با او دفن کردیم. راوی (متیم) می افزاید که: «علی علیه السلام و هیچ یک از پدران او جز خداوند تبارک و تعالی را پرستش نکردند، تا این که از دنیا رَخت بر بستند».(۱)

سپس ابن حجر، این روایت را به زعم خود چنین از اعتبار می اندازد: وهذه سلسله شیعه من الغلاه فی الرّفض! رافضی ها به این حدیث خرسند نباشند؛ چون با روایات اصح و قابل اعتماد(۲)، تعارض دارد.

بر اهل دانش مخفی نیست که اولاً: نقل روایت توسط راویان شیعی و پیروان خاندان عصمت و طهارت نه تنها جُرم نیست که با وجود پاسداران همیشه بیدار ومعصوم از یک سو، وسرگذشت تأسف بار و غم انگیز احادیث اهل سنّت درطول بیش از یک قرن، از

۱- ۱ . الاصابه فی تمییز الصحابه، ج۷، ص۲۰۲.

۲- ۲ . همان.

سوی دیگر، راویـان شـیعه در مقـایسه بـا روات اهل سنّت، متقن ترین و بی پیرایه ترین راویان انـد. ثانیاً: مقصود این عالِم اهل سنّت از روایات «اصح» همان روایات ضـحضاح است که برخی آن ها را مستندِ مشرک بودن ابوطالب دانسته اند. ثالثا: روایات دیگر با سندهای دیگر در موحد بودن ابوطالب علیه السلام هیچ تردیدی را باقی نمی گذارد:

- عامربن واثله، و او از علی علیه السلام نقل می کند که فرمود: انّ ابی(ابوطالب) حین حضره الموت شهده رسول اللّه صلی الله علیه و آله فاخبرنی عنه بشی ء احبّ الیّ من الدّنیا و مافیها(۱).

- عکرمه، از ابن عباس (عبـداللّه بن عباس) نقل می کند که گفت: اخبرنی العباس بن عبدالمطلب انّ اباطالب شـهد عند الموت ان لااله الّااللّه، و انّ محمّداً رسول اللّه صلی الله علیه و آله - همین مضمون از امام صادق علیه السلام نیز رسیده است.(۲)

- امام علی بن موسی علیه السلام به نقل از پدرانش نقشِ انگشتر ابوطالب علیه السلام را این گونه بازگو می کند: «رضیت بالله ربّاً بابن اخی محمّد نبیّا، بابنی علیّ له وصیّاً»(۳).

۱۳. بی یاوری

۱۳. بی یاوری

همان گونه که محمـدبن عبـداللّه صـلی الله علیه و آله درآغاز، بارِ سـنگین رسالت را به دسـتور خـدا به دوش می گیرد، هنگام انجام رسالت نیز فرمان

ص: ۸۸

۱- ۱ . الحجه علی الـذاهب / ۱۱۲ و مـواهب الواهب / ۹۵: هنگـامی که پـدرم بـدرود حیات می گفت، رسول اللّه نظاره گر او بود، وحضرت از او چیزی به من خبر داد که نزد من از دنیا وآنچه در آن است دوست داشتنی تر بود(شهادتین).
۲- ۲ . بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۱۱۳، ح۴۶ و۴۷ و شرح نهج البلاغه، ج۱۴، ص۷۱: «وروی عن علی علیه السلام انّه قال: مامات ابوطالب حتی اعطی رسول اللّه صلی الله علیه و آله من نفسه الرضا».
۳- ۳ . روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۱۵، ص ۱۵۰.

«هجرت» را فرا راه خویش قرار می دهد. آن گاه که ابوطالب چهره درخاک می بَرد، جبرئیل امین از عرش به فرش فرود می آید و این پیام جاودانه را بدرقه راه رسول خدا می سازد: «یا محمّد! اخرج من مکه، فلیس لک فیها ناصر: ای محمد! از مکه خارج شو؛ چون دیگر در این شهر یاوری نداری. وقریش درصدد انتقام از رسول خدا برآمدند، تا این که پیامبر، شبانه به کوهِ حَجون پناه برد»(۱).

اگر هیچ روایتی جز همین روایت نبود، برای اثبات ایمان و رستگاری ابوطالب کفایت می کرد؛ زیرا در فرهنگ ادیان الهی، به ویژه آیین نجات بخش اسلام، هیچ گاه به مشرک، لقب «ناصرِ» دین خدا وناصرِ پیامبرخدا داده نمی شود. و از آن جا که در این روایت خداوند درباره ابوطالب عنوان بس بزرگ وپر افتخار «ناصر» را به کار برده است، نه تنها کوچک ترین تردیدی را باقی نمی گذارد، که او را جزو اولیا و مقربان خود قلمداد می کند.

۱۴. نماز جماعت

۱۴. نماز جماعت

نه تنها ابوطالب خود، سبب دلگرمی و پشتوانه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که دیگران، به ویژه فرزندانش را به پیروی از او تشویق می کرد. ابن اثیر می گوید: «وقتی ابوطالب، پیامبر و علی را - در حالی که باهم نماز می خواندند دید - و علی در طرف راست او ایستاده بود، به جعفرگفت: کنار پسر عمویت بِایست و نماز بگزار؛ و وی در طرف

۱- ۱ . اصول کافی، ج۱، ص۵۲۰، ح۳۱: «علی، عن ابن ابی نصر، عن ابراهیم بن محمّد الاشعری، عن عبید بن زراره، عن ابی عبداللّه قال: لمّا توفّی ابوطالب نزل جبرئیل علی رسول اللّه فقال: یا محمّد!...». کمال الدین و تمام النعمه ، ص۱۷۳، ح۳۱ و الحجه علی الذاهب / ۳۴۱.

چپ حضرت به نماز ایستاد»(۱).

همین روایت بـا انـدکی افزوده از امام صادق نیز نقل شـده اسـت(۲) : وقـتی جعفر در کنـار رسول خـدا و علی علیه السـلام که نخستین نماز جماعت در اسلام را خواندند، به نماز ایستاد، ابوطالب بسیار خوش حال گشت و این اشعار را با خود زمزمه کرد:

انّ علیاً و جعفراً ثقتی عند ملمّ الزمان والکرب...

«به راستی که علی وجعفر مورد اعتماد واتکای منند. آن هنگام که سـختی ها و مصـیبت های روزگار فرا رسد، پسر عموی تان را یاری کنید، خوار و تنهایش مگذارید، که به منزله برادرم است. پدر و مادرم فدایش باد...».

عالِم دیگر اهل سنّت در کتاب خود(۳) می آورَد: ابوطالب همواره به علی علیه السـلام می گفت : «از پسر عمویت پیروی کن وکلامـش را بشـنو؛ چون او جز خیر و نیکی برای تو نمی آورَد. آن دو، نماز را به جماعت می خواندنـد و ایمان شان را کتمان می کردند، تا خداوند دینش را آشکار ساخت».

تردیدی نیست که هیچ مشـرکی، آن هم درآن شـرایط حساس و آشـفته، از کسـی که خود را آورنده دینی می خوانَد که همه ارزش ها وزیر ساخت های اعتقادی و فرهنگی شان آنان را زیر سوءال برده اند، و

۱- ۱ . اسدالغابه فی معرفه الصـحابه، ج ۱، ص۵۴۲، ش۷۵۹: جعفر بن ابی طـالب: روی انّ اباطالب رأی النبی صـلی الله علیه و آله وعلیّاً رضی اللّه عنه، یصلّیان، و علیّ عن یمینه، فقال لجعفر(رضی اللّه عنه): صلّ جناح ابن عمّک، وصلّ عن یساره.
۲- ۲ . بحارالانوار، ج ۳۵، ص۶۸؛ روضه الواعظین / ۱۴۰ ؛ الطرایف / ۳۰۵ اسنی المطالب / ۱۱ و مطالب السئول فی مناقب آل الرسول صلی الله علیه و آله ، ج۱، ص۵۵.
۳- ۳ . الهدایه الکبری / ۵۱: «و کان ابوطالب یقول لعلیّ علیه السلام اطِع ابن عمّک و اسمع قوله فانّه لایأتوک الّا خیراً...».

خود آنـان را خرافه پرست و خـدایان شـان را مرده و بی روح می داننـد، این گونه حمایت نمی کننـد؛ زیرا نه خِرَد و منطق می پسندد کسی هیچ اعتقادی به دین جدید نداشته باشد، ولی به دیگران فرمان دهد که به دستورهایش معتقد و تسلیم باشند، و نَه عُرف و فطرت کنجکاوانه انسانی، آن را شایسته می داند؛ چرا که خواهد پرسید: «فرمانِ پدر به چشم!» اما چرا خودت مطیع آن نیستی! از این رو، دستور ابوطالب به فرزندش، و همچنین اشعار او، خود گواهی روشن بر ایمان وی است.

۱۵. «اشعار» و «رفتار»، پنجره ای به سوی ایمان!

۱۵. «اشعار» و «رفتار»، پنجره ای به سوی ایمان!

همـان گونه که اشـعار وگزاره هـای منظوم، جلوه گـاه فرهنـگ اعتقـادی و باورهـای درونی انسـان به شـمار می آیـد، رفتـار و عملکردهای انسان نیز همین نقش را بر عهـده دارنـد. درباره عموی پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله هر دو بُعـد قضـیه در منابع روایی مورد توجه قرار گرفته، آن جـا که ابوبصـیر از امام باقر علیه السـلام این گونه نقل می کنـد: «ابوطالب از دنیا نرفت، مگر مسلمان و موءمن؛ چون از یک سو اشعار او از دیگر سو، مَحبت، ونصرت او به پیامبر ، دشمنی او با دشمنان پیامبر، دوستی او با دوسـتان پیامبر، تصدیق آنچه پیامبر از سوی خداوند آورده، دسـتور وی به فرزندانش علی و جعفر علیهماالسـلام که به پیامبر و دین او ایمان آورنـد و این که پیامبر را بِه ترین خَلق خدا و دعوت کننده به سوی حق و مسـیر مسـتقیم و رسول پروردگار عالَم می دانست؛ همه دلیل بر ایمان و رستگاری اوست»(۱).

۱- ۱ . الحجه علی الذاهب / ۱۴۰.

۱۶. از بعثت

۱۶. از بعثت

کتاب نهایه الطلب و غایه السئول فی مناقب آل الرّسول تألیف عالِم حنبلی، ابراهیم بن علی بن محمد الدینوری(۱) به استناد از ابوطالب چنین نقل می کند: «حدّثنی محمّد بن اخی - و کان واللّه صدوقا - قال: قلت له: بِمَ بعثت یا محمّد؟ قال: بصله الارحام، و اقام الصلوه، و ایتاء الزکاه»(۲). حلبی در سیره خود این روایت را چنین بازگو می کند:... بصله الارحام، و ان لایعبد اللّه وحده، ولا یعبد معه غیره(۳).

در همان کتاب، از عروه بن عمر الثقفی نقل می کند که: «سمعت اباطالب قال: سمعت ابن اخی الامین یقول: اشکر ترزق، و لا تکفر فتعذب»(۴).

در این دو روایت اولاً: از آن جا که «صلوات» و «زکات» در روزهای حیات ابوطالب به معنای متعارف امروزی آن، عمل نمی شد قطعاً یا جزء اهداف رسالت پیامبرخدا بوده که درآینده جامه عمل می پوشیده، یا به معنای متعارف آن روزها، یعنی نماز نافله (دو رکعتی) و صدقات است.

ثانیاً: مضمون آن دو، هیچ تردیدی را در اسلام و رستگاری او باقی نمی گذارند؛ زیرا یک «کافر» هرگز از پیامبر خدا چنین مطالبی را نقل نمی کند.

بنابراین: روایاتی که در این فصل به عنوان نمونه از میان دَه ها حدیث از منابع مختلف از رسول خدا صلی الله علیه و آله وائمه علیهم السلام درباره ایمان ابوطالب بازگو شد، سندهایی گویا بر رستگاری آن مرد فداکار است.

ص: ۹۲

۱- ۱ . با تأسف باید گفت: اصل این کتاب در کتاب خانه های قم یافت نشد.

۲- ۲ . الطرایف فی معرفه مذاهب الطوایف، ص۳۰۴، ح ۳۹۰.

۳- ۳ . السیره النبویه، ج۱، ص۳۵۲.

۴- ۴ . همان، ج۱، ص ۳۲۵ و الطرایف، ص۳۰۴، ح ۳۹۱.

فصل دوم

اشاره

فصل دوم

بازتاب ایمان در شواهد تاریخی

تاریخ از گذشته های دور، نقش بسیار مهم و ارزش مندی در پیشرفت وتوسعه واصلاح جوامع انسانی داشته است، وهمواره آیندگان از روزنه تاریخ، به روش و مَنشِ گذشتگان خود در همه ابعاد دینی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... نظر انداخته اند و با استفاده از دانش و بینش و تجربیات آنان، حیات اجتماعی و فردی خود را پی ریزی کرده اند؛ و در یک کلام: تاریخ، پنجره ای است همیشه گشوده، که گذشته را به آینده می نمایاند.

یکی از موارد کاربرد ملموس تاریخ، بهره گیری از آن ، برای آشنایی با شخصیت ها و چهره های مهمّ ابنای بشر است. و بی گمان یکی از آن چهره های ناب و در عین حال مظلوم، شخصیت جاودانی ابوطالب بن عبدالمطّلب عموی گرامی رسول خدا است؛ ابوطالبی که همه تاریخ نویسان و سیره پردازان به اتفاق آرا خدمات و فداکاری های وی را به اسلام و مسلمانان و پیامبر، غیر قابل وصف می شمارند:

لو لا ابوطالب و ابنه لما مثّل الدین شخصا فقاما

فذاک بمکه آوی و حامی و هذا بیثرب جسّ الحماما...(۱)

۱- ۱ . شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۸۴.

ولی با وجود این، گروهی او را مشرک و کافر قلمداد می کنند، و بر مدعای خود سخت پای می فشارند؛ به همین دلیل، این فصل، شواهدِ ایمان و اسلام او را دست چین و از منظر شما می گذرانَد.

۱. راستگویی و صداقت

۱. راستگویی و صداقت(۱)

نخستین روزهایی که رسول خدا دستور یافت رسالت خویش را در میان نزدیکان و عشیره خود، آشکار سازد(۲)، نگرانی و اضطراب طبیعی، رسول خدا و دیگران را از یک سو و غیر منتظره بودن موضوع، برای سرانِ فامیل از سوی دیگر، قضیه را سخت حساس ساخته بود، و همان گونه که انتظار می رفت برخی بزرگان عشیره، عکس العمل سخت انکارانه از خود به نمایش گذاشتند، و دو بار محفل توسط ابولهب عموی پیامبر به هم ریخت؛ اما بارِ سوم ابوطالب، با متانت و تدبیری ویژه حاضران را میخکوب کرد و خطاب به برادرزاده اش فرمود: «سَرور من! به پا خیز، هر آنچه دوست داری و نیز رسالت پروردگارت را ابلاغ کن! که تو، راستگو و تصدیق شده هستی»(۳)

در آن شرایط بسیار سرنوشت ساز، برخورد ابوطالب ابّهت دروغین و غرور موسفیدان طایفه رسول خدا را شکست و نیز، درسایه عنایت الهی و حمایت ابوطالب، گامِ آغازین کامیابی برداشته شد. همچنین واژه هایی چون: «بلّغ رساله ربّک» «انّک صادق

۱- ۱ . برخی از این شواهد، در منابع اسلامی به عنوان حدیث مطرح گردیده اند، ولی چون مستند به رسول خدا، یا یکی از ائمه علیهم السلام نیستند، نمی توانند به عنوان حدیث مطرح باشند.

۲- ۲ . شعرا / ۲۱۴: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الأَقْرَبِينَ...».

۳- ۳ . الطرایف / ۳۰۰؛ السیره النبویه، ج۱، ص ۱۶۶ و الغدیر، ج۷، ص۳۹۵.

المصدّق» و «یا سیّدی» ضـمن این که ایمان او را به خدا و رسولش مسلّم می سازند، دلالت دارد که او از گذشته اطلاع کافی از رسـالت برادرزاده اش داشـته است. چنان که زینی دحلان می گویـد: «ابوطالب حـدود ۱۵ سـال قبل از بعثت رسول خـدا، با نشانه هایی که از او دیده بود، از رسالتش اطلاع داشت».(۱)

۲. دروغ هرگز

۲. دروغ هرگز

وقتی سـران قریش شـکایت خود را نزد ابوطـالب آوردنـد که: پسـر برادرش را از توهین به خـدایانشان باز دارد، پس از آن که ابوطالب قضیه را با رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان گذاشت، حضرت اندکی احساس کرد عمویش دست از حمایت او کشـیده است! ولی عموی فـداکارش با سـخنانی محکم او را بیش از پیش دلگرم ساخت: «ای پسـرِ برادر! برو هر آنچه دوسـت داری بگو. به خدا سوگند هرگز تورا تسـلیم دشـمن نخواهم کرد». چه این که در جواب آن ها گفت: «واللّه ما کذب ابن اخی قطّ»(۲).

به راستی، گواهی به صـداقت فردی دیگر همراه با تأکیـد و قَسَم، چه پیامی را ارائه می دهـد؟ و میان این که بگوید: «اشـهد انّ محمّداً رسول اللّه» ، یا بگوید: «به خدا قَسَم راست می گویی»، چه تفاوتی وجود دارد؟ درحالی که می دانیم گواهی به رسالت رسول خدا به هر زبان و در هر قالبی که باشد، کفایت می کند.

۱- ۱ . اسنی المطالب / ۱۱.

۲- ۲ . السیره النبویه، ج۱، ص۲۱۹؛ البدایه و النهایه،ج ۳۴، ص۵۳؛ الطبقات الکبیر، ج۱، ص۱۰۶ و دلائل النبوه، ج۲، ص ۱۷۸: «اذهب یابن اخی، فقل ما احببتَ، فواللّه لا اسلمک لهم ابداً».

۳. بی مانند

۳. بی مانند

هنگام ازدواج رسول خدا صلی الله علیه و آله با خدیجه آن بانوی فداکار، این ابوطالب است که خطبه عقدِ وصلت آن دو را ایراد می کند، ودرآن خطبه که بسیاری از مخالفان و موافقان، آن را در کتاب های خود منعکس کرده اند، چنین می گوید:

«حمد و سپاس خدایی را که ما را از فرزندان ابراهیم علیه السلام و ذرّیه اسماعیل علیه السلام قرار داد،... [بدانید] این فرزند برادرم است که هیچ مردی از قریش هم وزنش نخواهد شد جز این که محمد از نظر شرافت، نجابت، عقل و... بر او برتری خواهد یافت و هیچ مردی با او مقایسه نمی شود مگر این که نزد او بزرگ و ارجمند نمایاند،... به خدا سوگند در آینده جز خبر عظیم و منزلت شریف و جلالت بزرگ و... در انتظارش نخواهد بود».(۱)

ابوطالب نه تنها، خطبه ازدواج پیامبرخدا را جاری می سازد که اصل این از دواج، با مشورت وی صورت می گیرد. آن هنگام که خدیجه پیشنهاد از دواج خود را با محمد صلی الله علیه و آله در میان می گذارد، رسول خدا فرمود: «با عمویم مشورت می کنم و ان شاء اللّه نظرم را به اطلاع شما می رسانم». پس از مشورت با او، ابوطالب نظر خودش را این گونه اعلام می دارد: «ای فرزندم! خدیجه از طایفه محترم و بزرگی

---

۱ - ۱ . صفه الصفوه، ج۱، ص۳۴؛ تاریخ الخمیس، ج۱، ص۲۶۴؛الکامل المبرّد ج۳، ص۲۳۲؛ سبل الهدی والرشاد، ج۲، ص۱۶۵؛ المواهب اللدنیه، ج۱، ص۱۹۲. شرح المولد النبوی / ۳۲۸؛ المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم ، ج ۲، ص۳۱۵؛ السیره النبویه، ج۱، ص۹۳ و حیاه محمد فی احادیث الشیعه / ۳۲ .

است. با او از دواج کن و مخالفت نکن؛ چون او از نظر بزرگی، نَسَب، شرافت و مال بر همگان برتری دارد»(۱).

این خطبه، که سال ها قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله ایراد شده، از چند جهت حایز اهمیت است:

نخست این که به محتوای دعاهای ابراهیم خلیل علیه السلام آن گونه که قرآن کریم حکایت می کند(۲)، اشاره شده است. آن پیامبر خدا دردعای خود امنیت شهر مکه و مسلمان بودن و باقی ماندن بر آن را برای برخی از ذریّه خود و اسماعیل مسألت می دارد، و ابوطالب با این که هنوز از قرآن واسلام خبری نیست، دقیقاً همان مطالب را یادآور می شود، و از آن جهت که خداوند آنان را از ذریه ابراهیم و تبار اسماعیل قرار داده، خدا را سپاس می گوید. این معنا نمی تواند توجیهی داشته باشد جز این که بگوییم او و خاندانش کاملاً موحد بوده اند و از همه خصوصیات دین الهی اطلاع داشته، خودشان را مصداق دعاهای ابراهیم می دانسته اند .

دوم این که ابوطالب از جایگاه اجتماعی محمد و آینده ای که به سرعت به سوی آن پیش می رفت، مطّلع بود، و خوب می دانست که محمد به چه موقعیت عظیمی دست می یابد ، در غیر این صورت نمی گفت: «وهو واللّه بعد هذا له نبأ عظیم...» .

بنابراین : کسی که این گونه محمد را می شناسد و سرانجامش را سبز و پُرشکوه می بیند، امکان ندارد به او ایمان نداشته باشد.

ص: ۹۷

۱- ۱ . الهدایه الکبری / ۵۲.

۲- ۲ . بقره / ۱۲۶ - ۱۲۸ : «وَ إِذ قالَ إِبْراهِـیمُ رَبِّ اجْعَلْ هـذا بَلَداً... رَبَّنا وَاجْعَلْنا مُسْلِمَیْنِ لَکَ...».

۴. درخت آسمانی

۴. درخت آسمانی

عبدالله بن جهم از پدرش و او از جَدّش نقل می کند که ابوطالب می گفت: «پدرم عبدالمطّلب در خواب دید درختی از پشتش روییده و شاخه های آن به آسمان رسیده و شرق و غرب را فراگرفته است و هیچ نوری درخشان تر از نور او ندیدم، به گونه ای که نور آن هفتاد برابر نور خورشید بود. و دیدم گروهی از عرب قریش به شاخه های آن چسبیده اند و گروهی تصمیم دارند آن را قطع کنند، اما وقتی می خواهند نزدیکِ درخت شوند، جوانی که خوش سیماتر از او ندیده بودم، مانع آن ها می گردد... وقتی این خواب را با کاهنی در میان گذاشت، گفت: «به زودی از نسل تو مردی متولد خواهد شد که مالك مشرق و مغرب گردیده و مردم از او پیروی می کنند. عبدالمطّلب به ابوطالب می گفت: شاید تو، آن مولود باشی. اما وقتی رسول خدا تولد یافت و به رسالت برگزیده شد، ابوطالب این داستان را نقل می کرد و می گفت: کانت الشجره واللّه اباالقاسم الامین!: به خدا سوگند آن درخت اباالقاسم محمد امین بوده است»(۱).

اهمیت این شاهد تاریخی در آن است که ابوطالب با وجود اتهام به کفر از سوی عده ای این داستان را بازگو کرده، آن درخت را به محمد تفسیر می کند و سوگند می خورَد که: پیامبرِ خدا امین است. و بالتَّبَع آن جوان خوش سیما هموست که دست های قریش را از قطع آن درخت مانع می شود. در تیجه تردیدی نیست که چنین بیانی هیچ توهمی را در رستگاری وی باقی نمی گذارد.

۱- ۱ . الخصائص الکبری ج۱، ص۶۷؛ الامالی / ۳۳۴، ح ۳۹۱، مجلس ۴۵؛ کمال الدین و تمام النعمه / ۱۷۱، ح ۳۰، باب۱۲؛ روضه الواعظین / ۶۴: مجلس مولد النبی و اسنی المطالب / ۳۵ .

۵. درد فراق و اتمام حجت بر قریش!

۵. درد فراق و اتمام حجت بر قریش!

ابوطالب در بستر مرگ همچنان برای رسول خدا نگران است. اوبا شناخت خود از آن مردم لجوج ، جا داشت پس از خود، نگران برادرزاده اش باشد. از این رو، راه چاره را در این می بیند که برای واپسین بار حجت را بر آنان به عنوان بزرگ مکه، تمام کند و با فراخوانیِ سران قوم، در جمع شان می گوید: «شما را درباره محمد به خیر و نیکی توصیه می کنم؛ چون او امین درمیان قریش و راستگو در میان عرب است، و او دارنده هر چیزی است که شما را بِدان سفارش می کنم. او اَمری (قرآن) را آورده که قبل از آن پوشیده بود، زبان ها آن را انکار می کردند، ودشمنان از آن هراس داشتند. به خدا سوگند، گویا می بینم که فقیران و مسکینان عرب و بادیه نشینانِ اطراف مکه و مستضعفان به دعوت او اجابت می گویند، وگفته اش را تصدیق کرده، امر وی را بزرگ می شمارند... پس سران قریش وبت هایشان فرومایه می گردند و خانه های شان خراب می شود و ضعیفان شان به بزرگی می رسند. ای جمعیت قریش! برایِ محمد دوستدار وبرای گروه اوحمایتگر باشید. به خدا سوگند، اَحَدی مسیر او را نمی پیماید جز این که به رشد می رسد، و هدایت را نمی پذیرد جز این که به سعادت می رسد. اگر خداوند به من مهلت دهد و اجلم را به تأخیر اندازد، خودم فتنه ها را کفاف می دهم و سختی ها را از او دور می سازم...»(۱).

این بخش از وصیت ابوطالب، سراسر تصدیق و اعتراف به

ص: ۹۹

۱- ۱ . المواهب اللدنیه بالمنح المحمدیه، ج۱، ص ۲۶۵-۲۶۶؛ تاریخ الخمیس، ج۱، ص ۳۰۰-۳۰۱؛ تاریخ ابن الوردی، ج۱، ص۱۳۳؛ سبل الهدی و الرشاد، ج۲، ص۴۲۹؛ السیره النبویه ج۱، ص ۸۷-۸۸ و بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۱۰۷.

رسالت آن بزرگوار است. جمله هایی چون: «اوصیکم بمحمد خیر» «انّه امین قریش» «قدجاءکم بامر قبله الجنان» «ایم اللّه کأنّی انظر الی صعالیک العرب..» «قد اجابوا دعوته» «واللّه لایسلک سبیله احد الاّ رشد»، و «لا یأخذ احد بهدیه الاّ سعد»... همه گواه زنده براسلام و ایمان اوست، و هیچ گاه با کفر و شرک سازگاری ندارد؛ زیرا شخص بدون باور واعتقاد محکم هرگز نمی گوید به خدا قَسَم راه او جز به رشادت، و هدایت او جز به سعادت نمی انجامد.

۶. تصدیق در میدان عمل!

۶. تصدیق در میدان عمل!

ابوطالب که همواره خود را کفیل وحامی پیامبر خدا می دانست، در هیچ شرایطی حاضر نبود کسی به برادر زاده اش، کوچک ترین اهانت و توهینی روا دارد، و حتّی در برابر نزدیک ترین کسانی که وی را تکذیب می کردند، آرام نمی گرفت. ابوایوب انصاری نقل می کند که: روزی رسول خدا در بازار «ذی المجاز» مردم را به سوی خدا فرا می خواند. عباس بن عبدالمطّلب پس از گوش دادن به سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله با صدای بلند می گفت: «اشهد انّک کذّاب» او در مسیر راه به برادرش ابولهب برخورد و داستان را با وی در میان گذاشت. آن گاه هر دو فریاد می زدند: «همانا پسرِ برادر ما دروغگو است. پس مواظب باشید شما را در آیین تان نفریبد».

وقتی پیامبر خدا جریان را با ابوطالب در میان گذاشت، وی به عباس و ابولهب گفت: «چه می خواهید؟ بریده باد دست های شما. به خدا سوگند او جز راست نمی گوید. آن گاه این اشعار را انشا کرد:

انت الامین اللّه لاکذب والصادق القول لا لهو ولا لعب

انت الرسول، رسول اللّه نعلمه علیک تنزّل من ذی العزّه الکتب(۱)

ص: ۱۰۰

۱- ۱ . مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۵۹: ما ترید ان تربّت ایدیکما و اللّه انّه لصادق القیل.

چه این که وقتی ابولهب به پیامبر خدا آزار می رساند، ابوطالب به وی گفت: «ای ناقص! به خدا سوگند، با تمام توان اورا نصرت می دهم وبه حق از او حمایت می کنم. سپس به رسول اکرم فرمود: ای پسرِ برادر! هرگاه خواستی مردم را به سوی پروردگارت فراخوانی، مرا با خبر ساز تا باسلاح، تو را همراهی کنم...»(۱).

با اندکی مقایسه میان این دو عمو، در می یابیم که اولاً: برخورد آن دو، با رسول خدا، به فاصله میان زمین و آسمان تفاوت دارند، یکی می گوید: «پسر برادرم کذّاب است»، دیگری می گوید: «به خدا سوگند او راستگو است»، و حتّی دررفت و آمد عادی، برادرزاده اش را با سلاح همراهی می کند!... به راستی! چه چیزی باعث تفاوت در دو نفر با یک نسبت، یک موقعیت و یک خون، می گردد؟ آیا جز تمایز کفر و ایمان، چیزی دیگر می تواند این رفتار متضاد را ایجاد کند؟.

ثانیاً: ابوطالب، نه تنها با زبان، رسالت و نبوت پسر برادرش را تصدیق می کند، که با عمل وتمام وجودش او را تأیید می نماید؛ چرا که چنین رفتاری مخلصانه، جز از موءمن فداکار انتظار نمی رود.

ثالثا: از کسانی که می پندارند حمایت ها و فداکاری های ابوطالب از رسول خدا، بر پایه تعصب و همخونی خانوادگی استوار بوده است(۲)، باید پرسید: این موارد را با چه معیاری تحلیل می کنید؟ مگر ابولهب عموی دیگر رسول خدا نبود که سوره ای مستقل در مذمت وی نازل می شود؟(۳)، اگر تعصب، حاکم بر این روابط نبوده که قطعا نبوده، پس

---

۱ - ۱ . تاریخ یعقوبی، ج ۱ ، ص ۲۷ - ۲۸: یا عوره! واللّه لنتصُرنّه ثم لتعیننّه؛ یابن اخی اذا اردت ان تدعوا الی ربّک فاعلمنا حتی نخرج معک بالسلاح...

۲- ۲ . فی ضلال القرآن، ج ۱۸، ص ۳۶۱ و اسنی المطالب / ۵۴.

۳- ۳ . سوره مسد: «تَـبَّتْ یَدا أَبِی لَهَبٍ وَتَبَّ...».

باید ریشه این دو برخورد متفاوت را، در سایه کفر و ایمان آن دو، جست وجو کرد.

۷. بشارت به رسالت!

۷. بشارت به رسالت!

برانگیخته شدن محمد بن عبداللّه صلی الله علیه و آله به نبوت به عنوان خاتم رسولان در کتاب های آسمانی ادیان دیگر، مخصوصا بزرگان و راهبان مسیحی، سال ها قبل از بعثت آن حضرت، مطرح بوده است؛ زیرا نشانه هایی از او دیده می شد. این قضیه برای برخی افراد خانواده ابوطالب مسلّم شده بود. از جمله فاطمه بنت اسد، همسر ابوطالب می گوید: کنارِ منزل ما نخلستانی قرار داشت که حدود چهل نفر از بچه های محل، از جمله محمد از آن، خُرما می چیدند و برای خوردن از همدیگر می ربودند، ولی من یک روز ندیدم که محمد صلی الله علیه و آله مانند دیگر بچه ها از دست کسی خُرما گرفته و خورده باشد. روزی محمد صلی الله علیه و آله در خواب ماند وخُرمای منزل تمام شده بود. وقتی بیدار شد، به طرف نخلستان رفت و به درخت فرمود: «ایّها الشّجره أنا جایع!» دیدم درخت خُرما شاخه های خودش را فرود آورد تا محمد از آن خُرما برداشت!

از این حادثه خیلی متعجب شدم و آن را با ابوطالب بازگو کردم. او گفت: همانا او بدون شک نبی است و توهَم پس از سی سال ، فرزندی به دنیا خواهی آورد که وزیر او خواهد شد. همان گونه که ابوطالب گفته بود علی علیه السلام متولد شد».(۱)

همچنین فاطمه بنت اسد در گزارش کیفیت ولادت پیامبر برای

۱- ۱ . الخرائج و الجرائح فی معجزات النبی، ج ۱، ص ۱۳۹ و حیاه محمد فی احادیث الشیعه / ۲۱.

شوهرش می گوید: «... وقتی محمد متولد شد، با دست راستش بر زمین تکیه داده، سر به سوی آسمان بلند کرد و نوری از او به طرف بالا صعود کرد؛ به طوری که افق پر از نور شد. ابوطالب به همسرش گفت: این راز را فاش نکن که به زودی مولودی را به دنیا می آوری که وصیّ او خواهد شد.(۱) شبیه همین روایت از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است با تفاوت در این عبارت که: اصبری لی سبتاً آتیک بمثله الاّ النبوه»(۲).

از آنچه بازگو شد، معلوم می شود، ابوطالب از آینده درخشان پسرِ برادرش کاملاً اطلاع داشته، او را نبی می دانسته است و این که می گوید: «انّما یکون نبیاً آتیک بمثله الاّ النبوه» خود گواه بر موحد بودن او خواهد بود.

۸. استشهاد رسول خدا به اشعار ابوطالب

۸. استشهاد رسول خدا به اشعار ابوطالب

یکی از شواهدی که اسلام و ایمان ابوطالب را آشکارا اثبات می کند، داستان مشهور «استسقا»ی ابوطالب با واسطه قرار دادن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است. «جلهمه بن عرفه» نقل می کند که از شدت خشکسالی سخت در مضیقه بودیم. روزی با عده ای وارد مکه شدیم و به «لات» و«عزّی» پناه بردیم. پیرمردی زیبا وخوش رأی را دیدم که می گفت: به کجا از حق دور می شَوید؟! در میان شما هنوز ذرّیه ابراهیم و اسماعیل علیه السلام حضور دارد. گفتند: منظورت ابوطالب است؟ گفت: آری. همه نزد او شکایت بردیم.

ابوطالب با پسربچه ای (محمد) که چون خورشید می درخشید از

۱- ۱ . همان / ۲۱.

۲- ۲ . همان: واژه «السبت» به معنای سی سال است، یعنی همان فاصله سِنّی میان رسول خدا و علی علیه السلام .

منزل خارج شد و کنارِ خانه خدا قرار گرفت، سپس پشت آن پسر بچه را به کعبه چسباند! محمد صلی الله علیه و آله با انگشتان خود به سوی آسمان اشاره و راز و نیاز می کرد. ناگهان دیدیم آسمانِ صاف، پُر از ابرشد و شروع به باریدن کرد، به گونه ای که جوی ها و نحرها مملو از آب شدند. ابوطالب می گفت:

و ابیض یستسقی الغمام بوجهه ثمال الیتامی عصمه للارامل...

بزرگوار وسفیدی که ابرها از رویارویی با صورتش پرآب می شوند، فریادرس یتیمان و پناه بیوه زنان. و از آن ها هاشم، آنان که در معرض هلاکند به او پناه می برند، و نزدش در رحمت و نعمتند...(۱).

حلبی در کتاب یاد شده خود این نکته را نیز می افزاید : «هنگامی که قریش رسول خدا را می آزردند: ابوطالب بارها این برکتِ او را به آنان گوشزد می کرد» .

چه این که وقتی مردم مدینه از خشکسالی نزد رسول خدا شکایت بردند، پیامبر خدا دعا کرد و بارانی شدید بارید؛ به حدی که مردم دچار مشکل شدند وبار دوم نزد حضرت آمدند، پیامبر فرمود: «اللّهم حوالینا ولاعلینا» آن گاه فرمود: «اگر ابوطالب صحنه امروز را می دید سخت خوش حال می شد».(۲)

در نقل دیگر آمده که حضرت فرمود: «اگر ابوطالب شاهد این صحنه می بود، به خاطر گذشته یعنی شعرش (وابیض یستسقی الغمام

۱- ۱ . السیره الحلبیه ، ج ۲ ، ص ۸۱؛ صحیح بخاری، ج ۲۱، ص ۴۵۳: کتاب الاستسقاء، ح ۹۴۶؛ المواهب اللدنیه، ج ۱، ص ۱۸۴؛ شرح المولد النبوی المسمی بالکوکب الانور / ۳۰۱؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۵۳؛ سبل الهدی و الرشاد، ج۲، ص ۱۳۷؛ اسنی المطالب / ۳۷؛ الخصایص الکبری، ج ۱، ص ۱۴۶؛ الحجه علی الذاهب / ۳۱۰-۳۱۵؛ بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۱۴، ح ۱۸ و الخرائج الجرائح، ج ۱، ص ۵۸، ح ۹۹.

۲- ۲ . السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۳۰ و معجزات النبی / ۷۱-۷۴.

بوجهه...) خرسند می گشت».(۱)

همین قضیه به روایت دیگر چنین بازتاب یافته است: وقتی با دعای رسول خدا باران شدید بارید، به حدی که باعث آزار مردم شـد وبا دعای دوباره حضـرت باران بنـد آمد، وابرها از آسـمان مدینه کنار رفت، لبخند بر لبان پیامبر خدا نقش بست و فرمود: «لله دُرّ ابی طالب: از خـدا ، خیر کثیر باد ابوطالب را، اگر زنده بود چشـمش روشن می شد. چه کسـی شـعر او را برای ما انشاد می کند؟ علی علیه السلام فرمود: یا رسول اللّه! مقصودتان این شعر است: وابیض یستسقی الغمام بوجهه؟...(۲).

این شاهد تاریخی از چند لحاظ اسلام ورستگاری ابوطالب را ثابت و قطعی می سازد:

اولاً: ابوطالب ذرّیه ابراهیم و اسـماعیل علیهماالسـلام قملداد شده است، و شکی نیست که نسل پاک آنان موحد و موءمن بوده اند.

ثانیاً: ابوطالب با آشـنایی و آگاهی از محمد و جایگاه وی در پیشـگاه پروردگارش، او را واسطه میان خود و خدایش قرار داده و خواسته های مردم را درخواست می کند.

ثالثاً: استشـهاد پیامبر خدا به شعر ابوطالب از یک سو و خشنودی حضرت به دلیل تجدید خاطرات گذشته عموی فداکارش وبه ثمرنشستن زحمات وآرزوهای وی، از سوی دیگر می تواند گواه محکمی بر دین باوری ورستگاری ابوطالب باشد .

۹. ابوطالب و نشانه های خارق العاده

اشاره

۹. ابوطالب و نشانه های خارق العاده

ص: ۱۰۵

۱- ۱ . شرح الاخبار فی فضائل الائمه الاطهار / ۲۲۴.

۲- ۲ . معجزات النـبی / ۷۴؛ شـرح المولـد النبوی / ۳۰۲؛ البـدایه والنهـایه ، ج ۶، ص ۷۰؛ الـدلایل النبـوه؛ الطرایف فی معرفه مذاهب الطوایف / ۳۰۵ .

دوران پیش از بعثت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که همان دوران کودکی، نوجوانی و جوانی او را در بر می گیرد، برای همه بستگانش خاطره انگیز و فراموش نشدنی بوده است، و همگان از زیبایی، خوش خُلقی، متانت، پاکی، کرامت و...او سخن به میان می آوردند، و همه اقوام، به وی به دید احترام می نگریستند.

یکی از کسانی که محمد صلی الله علیه و آله را فراوان دوست می داشت و به او عشق می ورزید، عموی فداکارش ابوطالب بود.(۱) ابوطالب علیه السلام بیش از چهل سال از جان و مال خود در راه عظمت و دین او مایه گذاشت و لحظه ای در حمایت از برادرزاده اش درنگ نکرد؛ چنان که خود حضرت می فرماید: «یا عم! ربّیت صغیراً، و کفلت یتیماً، و نصرت کبیراً، فجزاک اللّه عنی خیراً...»(۲).

و این نبود، جز این که به عظمت پسر برادرش وآیین نجات بخش او ایمان داشت؛ زیرا ابوطالب نه تنها از روزهای آغازین رسالت محمد صلی الله علیه و آله کرامت ها و نشانه های خارق العاده ای از وی دید و شنید، که از دوران کودکی او نیز علامت های اعجاب انگیزی، مشاهده و لمس کرد؛ از این رو، امکان ندارد به پیامبرخدا صلی الله علیه و آله ایمان نیاورده باشد. در این بخش به نمونه هایی از نشانه های قبل از رسالت، اشاره می گردد.

۱_۹ . نظاره گر ستایش عبدالمطّلب

۱_۹ . نظاره گر ستایش عبدالمطّلب

وقتی خبر سُرورآمیز ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله را به جَدّش عبدالمطّلب که کنارِ خانه خدا با فرزندانش از جمله ابوطالب و

۱- ۱ . الطبقات الکبیر، ج ۱، ص ۹۸ و السیره الحلبیه ج ۱، ص ۸۰.
۲- ۲ . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵.

عـده ای دیگر از اقوام خود نشسـته بودنـد، دادنـد؛ بی نهـایت خوش حال شـد. ابوطالب دیـد که پـدرش از جا بر برخاست و با همان جمعیت وارد منزل شـد. نوزاد تازه رسـیده را در آغوش گرفت و خـدا را بسـیار سـپاس گفت. آن گاه در حالی که وارد خانه خدا می شد می گفت:

الحمد لله الذی اعطانی هذا الغلام الطّیب الارد ان...

«سپاس خدایی را که این بچّه پاکیزه و آرام بخش را به ما عطا کرد، و او را در گهواره بر سایر نوزادان آقایی و بزرگی بخشید. او را در پناه این خانه که دارای ارکان است قرار می دهم... او را از شرّ صاحبان کید و پَستیِ حسودان در پناه تو قرار می دهم، ای خدایی که نام او را در قرآن وکتاب های آسمانی دیگر «احمد» برگزیدی...».(۱)

بی گمان، رفتار عبدالمطّلب برای ابوطالب سخت جالب و نشان دهنده دیدگاه او درباره محمد، است.

۲ _ ۹ . مجد محمد صلی الله علیه و آله از نگاه عبدالمطّلب

۲ _ ۹ . مجد محمد صلی الله علیه و آله از نگاه عبدالمطّلب

بسـیاری از ارباب سـیره و تاریـخ آورده اند که برای عبدالمطّلب در کنار کعبه، فرشـی می گستراندند و هیچ یک از فرزندان و بسـتگانش جرأت نداشتند، برآن بنشینند جز محمد. وقتی عموهایش از نشستن وی روی آن فرش جلوگیری می کردند، جَدّش می گفت: به فرزندم کاری نداشته باشید. سپس دست بر پشت او می کشید و می گفت: «انّ لابنی هذا شأنا...».(۲)

ابوطالب بارها چنین صحنه هایی را از پدرش دیده بود، ولی این

۱- ۱ . تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۰۴؛ المنتظم فی تاریخ الملوک، ج ۲، ص ۲۴۹ و حیاه محمد فی احادیث الشیعه / ۲۰.

۲- ۲ . تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۲۹؛ الخصایص الکبری، ج ۱، ص ۱۳۸؛ شرح المولد النبوی... / ۲۹۲؛ سیره ابن اسحق / ۶۶؛ السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۴۹ و اسد الغابه، ج ۱، ص ۱۲۳.

بار دیـد که محمد را چگونه نوازش کرد؛ کنارش جا داد و به فرزندانش هشدار داد که: «او آینده ای درخشان دارد و کودکی معمولی نیست».

۳ _ ۹ . گواهیِ راهب به رسالت محمد

۳ _ ۹ . گواهیِ راهب به رسالت محمد

دانشمند فرهیخته مرحوم علامه مجلسی(۱) از امام باقر علیه السـلام نقل می کند که وقتی محمد صـلی الله علیه و آله به دوازده مـاهگی رسـید، دچار بیماری چشم شـد. عبـدالمطّلب به فرزنـدش ابوطالب گفت: پسـر برادرت را به «عراف جحفه» نزد طبیب راهـب بِجَر، تـا چشـم او را مـداوا کنـد. ابوطـالب برادرزاده اش را به صـومعه برد؛ همین که راهب قنـداقه محمـد را بـاز کرد و نگاهش به وجود مبارک آن حضـرت افتاد، دید نوری درخشنده چون نور خورشید از او ساطع گشت. بی درنگ گفت:«اشهد ان لا اله الاّ اللّه، و انّک محمّـد رسول اللّه حقاً حقاً، و انّک الذی یبشّـربه فی التوراه والانجیل، علی لسان موسـی و عیسـی...» از صومعه بیرون آمد و به ابوطالب گفت: فرزندم! او را بازگردان، هیچ چیزش نیست!

ابوطالب به او می گوید: «ای راهب! وای بر تو! گفتار بس بزرگی از تو درباره او شـنیدم! در جواب گفت: شأن و جایگاه پسـر برادرت والاتر از سخنان من است. هنگامی که قریش تصمیم می گیرند او را بکشند، تو یاور و مدافعش هستی...» .

۴ _ ۹ . تا طلوع

۴ _ ۹ . تا طلوع

گروهی از تیره «بنی مدلج» که قیافه شـناسانی معروف بودند، با عبدالمطّلب بزرگِ قریش، نشست و برخاست داشتند. روزی با نگاه

۱- ۱ . بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۳۵۸، ح ۱۵.

کردن به محمد صلی الله علیه و آله به عبدالمطّلب گفتند: «ای عبدالمطّلب! درحفظ و حراست محمد صلی الله علیه و آله کوشا باش؛ زیرا ما قدمی شبیه تر به مقام ابراهیم علیه السلام از قدم او نمی بینیم. عبدالمطّلب رو به ابوطالب کرد و گفت: آنچه این قوم در مورد پسر برادرت می گویند بشنو!»(۱).

گویا عبدالمطّلب عزم آن داشته که ابوطالب را برای پس از خود و فرداهای تلخ، آماده سازد، تا او چون کوه در برابر طوفان های بنیان کن، استوار باشد.

۵ – ۹ . از غذا

۵ – ۹ . از غذا

ابوطالب با تمام وجودش می دید و لمس می کرد که پدرش عبدالمطّلب خطاب به «اُمّ أیمن» می گفت: ای «برکه»! هیچ گاه از فرزندم محمد غفلت نکن؛ زیرا اهل کتاب معتقدند او پیامبر این امت است. و عبدالمطّلب هرگز طعام نمی خورد، مگر این که می گفت: فرزندم محمد را بیاورید. و تا او نمی آمد ، چیزی نمی خورد».(۲)

آیا کسی که شاهد چنین صحنه هایی بوده و عظمت پیامبر را چنین از زبان پدرش نقل می کند، می تواند به او ایمان نداشته باشد؟

و باز از «اُمّ أیمن» نقل می کند که: وقتی عبدالمطّلب مشغول غذا خوردن می شد پیامبر کنارش می نشست...و عبدالمطّلب می گفت: «امیدوارم محمد صلی الله علیه و آله به شرافت و عظمتی برسد که هیچ عربی قبل و بعد از او به آن مقام رسیده باشد، و به زودی وی به جایگاهی عُظما می رسد...»(۳).

۱- ۱ . تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۳۹ و المنتظم فی تاریخ الملوک، ج ۲، ص ۲۷۴.
۲- ۲ . تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۳۹؛ الخصایص الکبری، ج ۱، ص ۱۳۸ و شرح المولد النبوی / ۲۹۳.
۳- ۳ . همان / ۲۹۳ و المنتظم فی تاریخ الملوک، ج ۲، ص ۲۷۴.

۶ _ ۹ . شاهد طلبِ باران

۶ _ ۹ . شاهد طلبِ باران

مکه سالیان از خشکسالی می سوخت. مردم نزد بزرگ خود یعنی عبدالمطّلب شکایت آوردند. شیخِ مکه پس از هفت بار طواف خانه دوست، محمد را در حالی که هفت سال داشت، روی دوش گذاشته، با گروهی برفراز کوه «ابوقُبیس» رفتند و با واسطه قرار دادن محمد، نزول برکت آسمانی را از پیشگاه خداوند مسألت کرد و مردم نیز «آمین» گفتند. هنوز مردم به خانه های خود نرسیده بودند که باریدن باران آغاز شد و همگان را سیراب کرد. شیوخ عرب پس از شنیدن این داستان، گفتند: هنیئاً لک یا ابا لبطحاء. «رُقیقه» بزرگ مکه را این گونه وصف می کند:(۱)

«شَیبه الحمد (عبدالمطّلب) شهر ما را که حیات و زندگی در آن باز ایستاده بود با طلب بارانَش از خداوند، سیراب کرد و باران درآن دائم شد؛ پس به وسیله آب، گیاهان سبز روییدند و جوی ها جاری گشت، و چارپایان و درختان به زندگی بازگشتند».

چنین صحنه ای باشکوه، برای بسیاری مردان و زنان مکه به ویژه ابوطالب، بس عظیم و اعجاب آور بود، و قطعاً برجان و روان ابوطالب تأثیر می گذاشت و او را مهیای گرویدن به آیین برادرزاده اش می ساخت.

۷ _ ۹ . مدال افتخار کفالت فرستاده خدا

۷ _ ۹ . مدال افتخار کفالت فرستاده خدا

---

۱ - ۱ . تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۳۹ و الخصایص الکبری، ج ۱، ص ۱۳۶-۱۳۷؛ دلایل النبوه، ج ۲، ص ۱۶-۱۷؛ المنتظم، ج ۲، ص ۲۷۶؛ السیره الحلبیه ، ج ۱، ص ۸۲؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۲، ص ۱۳۲؛ الطبقات الکبیر، ج ۱، ص ۷۱ و اسنی المطالب / ۳۷ .

در کتاب های تاریخی، یکی از حوادث مهمّ سال هشتم ولادت پیامبر اسلام را، مفتخر شدن ابوطالب به عنوان کفیل وی به حساب آورده اند. در چگونگیِ به عهده گرفتن این کفالت افتخارآمیز، برخی گفته اند میان «زبیر بن عبدالمطّلب» و« ابوطالب» قرعه انداخته شد و قرعه به نام ابوطالب درآمد. یا این که خود رسول خدا صلی الله علیه و آله ابوطالب را برای مَحبت و اُنس بیش ترش برگزید.(۱) ولی بنا بر شواهد، مسلّم است این مسؤولیت خطیر بنابر وصیت عبدالمطّلب به وی واگذار شد. اشعاری نیز که از عبدالمطّلب نقل شده، این گزینه را قطعی می سازد:

اُوصیک یا عبد مناف بعدی بموحّد بعد ابیه فرد

اوصیتُ مَن کنیتُه بطالب عبد مناف وهوذو تجارب...

ای عبد مناف (ابوطالب)! بعد از خودم تو را به موحدی که تنها یادگار پدرش است، وصیت می کنم؛ توصیه می کنم به کسی که کنیه اش ابوطالب و نامش عبد مناف و دارای تجربه های زیادی است...(۲).

چه این که در بخشی از وصیت عبدالمطّلب می خوانیم: «وقتی در بستر مرگ قرار گرفت، به ابوطالب گفت: «ای ابوطالب! همواره حافظ ونگهبان محمد باش؛ محمدی که رایحه پدرش را استشمام نکرده است... ای ابوطالب! مواظب باش که او به منزله کبد در بدنِ توست. همانا من همه فرزندانم را ترک می گویم، ولی تو را به محمد سفارش می کنم؛ چون تو با پدر او از یک مادر هستی. چنانچه روزگار محمد صلی الله علیه و آله را درک کردی، بدان که من به او از هر کسی بیناتر و داناتر

۱- ۱ . تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۵۳ و المنتظم فی تاریخ الملوک، ج ۲، ص ۲۸۱.

۲- ۲ . سیره ابن اسحق / ۶۹؛ المواهب اللدنّیه، ج ۱، ص ۱۸۴؛ دلائل النبوه، ج ۲، ص ۲۲؛ حدائق الانوار، ج ۱، ص ۳۱ و تذکره الخواص / ۱۷-۱۸.

بودم؛ اگر توانستی او را پیروی کنی(ایمـان آوری) حتمـاً این کار را انجام دِه، و او را با زبان و دست و مالت یاری کن؛ زیرا به خدا سوگند او بر شما آقایی خواهد کرد و به چیزی دست می یابد که هیچ یک از پدران ما به آن دست نیافته اند...»(۱).

در ادامه نقل شده که: فمات عبدالمطلب... فضمّه ابوطالب الی نفسه لایفارقه ساعه من لیل و لانهار، کان ینام معه حتی لا یأتمن علیه احد(۲).

امـا این که چرا عبـدالمطّلب پس از وفـاتش کفـالت نوه اش را به ابوطـالب می سپارد، در حالی که او فقیر بود(۳)، و فرزندان دیگری حتّی بزرگ تر و غنی تر از ابوطالب حضور داشـتند؟ بسـیار روشن است که اولاً : سپردن محمد صـلی الله علیه و آله به دست هر کسی، کار آسانی نبود؛ زیرا عبدالمطّلب با اندیشه و آزمودن کافی، شایستگی های ابوطالب را برای این کار، دریافته بود، و خوب می دانست که از عهده این مهم بر می آید، ولی تأکید فراوان می کند، تا آن جا که ابوطالب می گوید:(۴)

لاتوصنی ان کنت بالمعاتب بثابت الحقّ علیَّ واجب... :

«درباره محمـد سـفارش های شدیـد و غلیظ نکن؛ چون ثابت قـدم مانـدن بر حق بر من واجب است . محمد دارای شـکیبایی و درخشش است، قلب من با او است...» .

ثانیاً: عبدالمطّلب همچون مردان دیگر، انسانی عادی نبود وهمانند دیگران نمی اندیشید، او که سال ها اداره پاک ترین خانه را بر عهده داشت و بزرگ و سر رشته دار قریش بود، هیچ گاه نمی توانست

۱- ۱ . حیاه محمد فی احادیث الشیعه / ۲۷.

۲- ۲ . کمال الدین و تمام النعمه / ۱۶۹ و الخصایص الکبری، ج ۱، ص ۱۳۸.

۳- ۳ . الطبقات الکبیر، ج ۱، ص ۹۸: «قبض ابوطالب رسول اللّه صلی الله علیه و آله ... و کان ابوطالب لامال له...».

۴- ۴ . سیره ابن اسحق / ۶۹-۷۰.

سرنوشت پیامبر آینده خدا را به دست ابولهب و همسرش «حماله الحطب» بسپارد، و شاید این امری اختیاری نبوده باشد، بلکه وی از سوی خداوند مأمور بوده است که ابوطالب و فاطمه بنت اسد را میزبان گرم و صمیم محمد سازد(۱).

۸ _ ۹ . تو مبارک هستی

۸ _ ۹ . تو مبارک هستی

ابوطالب علیه السلام در طول میزبانی خود از پسر برادرش مسایل اعجاب انگیز و غیر عادیِ فراوان دیده است؛ از جمله این که چون او ، هم از نظر مالی وضع خوبی نداشت و هم عایله مند بود، در سیرکردن خانواده اش دچار مشکل می شد، اما وقتی محمد صلی الله علیه و آله به جمع خانواده پیوست وضعیت فرق کرد. یعنی آن گاه که اهل وعیالش بدون محمد صلی الله علیه و آله غذا می خوردند، سیر نمی شدند ولی هنگامی که با محمد صلی الله علیه و آله غذا صَرف می کردند، نه تنها سیر می شدند که اضافه هم می آمد؛ از این رو، وقتی غذا را حاضر می کردند، ابوطالب می گفت: «انتم کما انتم: صبر کنید تا پسرم بیاید. ابوطالب بارها وقتی این صحنه را می دید، به رسول خدا می گفت: انک لمبارک»(۲).

ابوطالب موارد زیادی از این قبیل را دیده و با جان و دل لمس کرده، که هر کدام به تنهایی در تحول و رستگاری او کافی است.

۹ _ ۹ . شنود اسرار جدید از بُحیرا

۹ _ ۹ . شنود اسرار جدید از بُحیرا

محمد، که مرحله کودکی را پشت سر گذاشته و به دوره نوجوانی و

۱- ۱ . اسنی المطالب / ۱۰.

۲- ۲ . السیره الحلبیه ، ج ۱، ص ۸۱ و شرح المولد النبوی... / ۳۰۰؛ الخصایص الکبری، ج ۱، ص ۱۴۰؛ الطبقات الکبیر، ج ۱، ص ۹۸ و ۱۴۲؛ السیره النبویه المسمی بعیون الاثر...، ج ۱، ص ۵۹؛ سبل الهدی والرشاد...، ج ۲، ص ۱۳۵؛ المنتظم فی تاریخ الملوک، ج ۲، ص ۱۸۳ و اسنی المطالب... / ۳۸.

جوانی پا نهاده، و با شتاب خود را برای رسالتی بزرگ آماده می ساخت، هیچ گاه از عموی فداکارش وزحمت های او، غافل نبود و تلاش می کرد با او، در اداره امور و معاش خانواده همکاری کند. از این رو، آن گاه که ابوطالب بارِ سفر تجارت شام را بست، موافقت عمویش، را جلب کرد تا او را در این سفر همراهی کند. در مسیر شام، وقتی کاروان عمو و همراهان در کنار «دَیرِ» راهبِ مسیحی اتراق می کنند، عالِم مسیحی که «جرجیس» نام داشته، متوجه امری غیر عادی می شود. وی با دعوت مسافران به این نتیجه می رسد که نوجوان ۱۲ ساله در کاروان ، همان موعودِ گذشتگان و پیامبر آیندگان است.

راهب، برای این که یقین کند این نوجوان، پیامبر خاتم است، ابتدا در حضور ابوطالب او را به «لات» و «عزّی» بت های بزرگ قریش، سوگند می دهد که هر آنچه می پرسد، جواب دهد. پیامبر خدا می فرماید: «با قَسَم دادن به لات و عزّی از من چیزی نپرس، که نزد من چیزی مبغوض تر از آن ها نیست»، بحیرا او را به خداوند سوگند داده و پاسخ هایش را می گیرد. آن گاه که به یقین می رسد او همان است که بشر در انتظارش است، به ابوطالب می گوید: «با فرزند برادرت به شَهرت بازگرد و او را از شرّ یهود حراست کن. به خدا سوگند اگر یهود اورا ببینند و آن گونه که من شناختم بشناسند حتماً به وی آسیب خواهند رساند؛ زیرا پسر برادرشما شأن عظیمی دارد. فخرج عمّه ابوطالب سریعاً حتی اقدمه مکه...»(۱).

قسطلانی و سیوطی و عده ای دیگر می نویسند: وقتی راهب

ص: ۱۱۴

---

۱ - ۱ . المواهب اللدنیه...، ج ۱، ص ۱۸۷. سیره ابن اسحق / ۷۲ _ ۷۵؛ اکمال الدین و تعام النعمه ص ۱۸۳-۱۸۷، باب ۱۴ و صفه الصفوه، ج ۱، ص ۳۳.

نصاری محمد صلی الله علیه و آله را شناخت، به ابوطالب گفت: «هذا سید للعالمین، هذا یبعثه اللّه رحمه للعالمین، (هذارسول رب العالمین!) حاضران گفتند: از کجا می دانی؟ گفت: وقتی شما از گردنه عبور می کردید هیچ درخت و سنگی باقی نماند، مگر این که برای سَجده کردن به زمین افتاد و آن ها، جز برای پیامبر سَجده نمی کنند. در نقل قسطلانی این جمله نیز از قول راهب افزوده شده است: «من خاتم انبیا را از غضروفی که پایین کتفش قرار دارد می شناسم؛ چون این علامت را در کتاب های خود یافتم»(۱).

با توجه به این واقعه هر خردمندی، نتیجه می گیرد ابوطالب با این که از گذشته درجریان قضایا بوده، در این حادثه ویژه به اسراری بیش تر پی می بَرد که او را مصمم تر می سازد: نخست، با مشاهده نشانه های نبوت در پسر برادرش و این که او از شنیدن نام «لات» و «عزّی» سخت برآشفته می شود، و نیز وقتی که سوءال های عالِم مسیحی را با بِه ترین وجه پاسخ می گوید، تردیدی برایش باقی نمی ماند که برادرزاده اش فرستاده خدا خواهد بود وگفته ها و سفارش های پدرش عبدالمطّلب را تحقق یافته می یابد.

دوم، این که خطر یهود را برای پیامبر جدّی می شمارد، و از همان لحظه مسؤولیت خود را سنگین تر از گذشته احساس می کند؛ چرا که: فخرج عمه ابوطالب سریعاً حتی اقدمه مکه...(۲) و برای حفظ و حراست برگزیده خدا، عزمش را جزم می کند و می گوید: «کلاّ، ان شاء اللّه لم

۱- ۱ . المواهب اللدنیه، ج ۱، ص ۱۸۷؛ الخصایص الکبری، ج ۱، ص ۱۴۱؛ تاریخ الخمیس، ج۱، ص ۲۵۸؛ الروض الانف، ج۲، ص ۲۱۶-۲۲۰ ؛ المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، ج ۲، ص ۲۹۰-۲۹۵؛ محمد پیامبر خدا / ۳۵-۳۸؛ الهدایه الکبری / ۴۹؛ شرح المولد النبوی... / ۳۰؛ الطبقات الکبیر، ج ۱، ص ۱۲۹؛ دلائل النبوه، ج ۲، ص ۲۷-۲۹؛ صفه الصفوه، ج ۱، ص ۳۳ و السیره النبویه، ج۱، ص ۱۶۱.

۲- ۲ . المواهب اللدنیه ...، ج۱، ص ۱۸۷.

یکن اللّه لیضیعه»(۱)، چنان که همین احساس را در قالب اشعاری این گونه بازگو می کند(۲):

انّ ابن آمنه النبی محمّداً عندی بمَثَل منازل الاولاد:

«راستی کـه محمـد صـلی الله علیـه و آلـه فرزنـد آمنه، نزد من از فرزنـدانم بلنـد مرتبه تر است. و هنگـامی که شـتران سـرخ مو [درکـاروان] بـا توشه هاشـان ره می سپردنـد، او، افسـار شتر مرا گرفت و دلم برایش سوخت... کاروان به سوی دورترین جهت معیّن ره سپردنـد... تـا این که به بُصـری، رسـیدند و... دانشـمندی (بحیرا) را ملاقـات کردنـد، که داسـتان و خبری درست از او (محمد) به آن ها داد و جماعت حسودان را از وی منع کرد. گروهی یهودی آن هنگام که سایه ابرها ظاهر شدند، برای کشـتن محمد هجوم آوردند، ولی بحیرا آن ها را نهی کرد...» .

سوم، با توجه به این که ابوطالب در جریان این سفر تاریخی پس از دیدن صحنه های اعجاب انگیزی چون: توجه عالِم مسیحی به امر غیر عـادی درکـاروان به دلیـل حضور محمـد صـلی الله علیه و آله (حرکت ابرهـا) ، نشـان دادن علامـت های نبوت و ... هرگز درصدد انکار آن ها بر نمی آید، معلوم می شود او موحد و خداباور بوده است؛ چرا که اولاً: خود ابوطالب حرکت ابرها را بالای سرِ کـاروان این گـونه وصف می کنـد: «هرگـاه حرکت می کردیم ابرهـا نیز حرکت می کردنـد، و وقـتی توقف می کردیم ابرها نیز باز می ایستادند»(۳).

ثانیاً: ابوطالب، هنگام گفت وگوی محمـد با جرجیسِ راهب، شاهـد تنفر شدیـد برادرزاده اش از لات و عزّی بوده است، اما نه تنها در برابر

ص: ۱۱۶

۱- ۱ . کمال الدین و تمام النعمه، ص ۱۸۳، ح ۳۳.

۲- ۲ . سیره ابن اسحق / ۷۷.

۳- ۳ . الخرائج والجرائح فی معجزات النبی، ج ۱، ص ۱۳۸، ح ۲۲۴.

توهین به بت ها عکس العمل منفی نشان نمی دهد که در هیچ موردی تاریخ، ابوطالب را مدافع و حامی خدایان ساختگی یاد نکرده است. به راستی اگر او مشرک و بت پرست بود، چگونه با وجودِ توجه به حساسیت عجیب کافران قریش، به بت ها، از خدایانش دفاع نکرد؟

۱۰ _ ۹ رهایی از تشنگی

۱۰ _ ۹ رهایی از تشنگی

ابن سعد وخطیب و ابن عساکر از عمروبن سعید نقل می کنند که ابوطالب می گفت: «من با برادرزاده ام محمد در «ذی المجاز» بودیم، که تشنگی شدیدی مرا فراگرفت. به محمد گفتم: تشنگی، مرا آزار می دهد. درحالی که چیزی همراه او نبود، به طرف زمین خَم شد و ناگهان آب را مشاهده کردم و به من گفت: ای عمو! بنوش. من هم نوشیدم و از تشنگی رهایی یافتم»(۱).

آنچه یادآوری شد، نمونه هایی بود که ابوطالب قبل از رسالت برادرزاده اش با همه وجود خود، لمس کرد، با وجود این، چگونه امکان دارد او با دیدن و شنیدن این همه شگفتی از محمد به دین و رسالت وی، ایمان نیاورده باشد؟

۱۰. به محاکمه کشیدن وجدان قریش

۱۰. به محاکمه کشیدن وجدان قریش

یکی دیگر از شواهد همیشه جاوید و زنده بر اثبات ایمان

۱- ۱ . المنتظم فی تاریخ الملوک، ج ۲، ص ۲۸۴؛... فثنی ورکه، فقال یا عم اعطشت؟ قال: نعم. فاهوی بعقبه الی الارض فاذا بالماء، فقال: اشرب یا عم! فشربت. الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۷ ؛ السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۹۰؛ الطبقات الکبیر، ج ۱، ص ۲۷، ذکر علامات النبوه فی رسول اللّه و تذکره الخواص...، ج ۱، ص ۳۵.

ابوطالب، جریان نقض شدن منشور بین اقوام جزیره العرب بر ضدّ خاندان ابوطالب است. منشوری که از سوی سران قریش برای به ستوه آوردن ابوطالب و تسلیم کردن پیامبر خدا به آنان، وضع ودر خانه خدا آویخته شده بود، و همگان خود را به مضامین آن که تحریم همه جانبه بنی ابوطالب بود، متعهد می دانستند. ابوطالب که برای حراست از رسول خدا صلی الله علیه و آله چاره ای جز ترک شهر نداشت، با همه بستگان به شِعب رفتند و نزدیک سه سال، تلخ ترین و جانکاه ترین شرایط را بر خود هموارساختند؛ به گونه ای که ابن کثیر می گوید: «شب ها ناله وفریاد جانسوز بچه های خُردسال از شدت گرسنگی تا آن سوی شِعب شنیده می شد».(۱)

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله عمویش را از بطلان قطعنامه قریش آگاه کرد، ابوطالب با شگفتیِ تمام پرسید: «چه کسی این خبر را به تو داده، درحالی که نَه کسی وارد این دژ شده و نَه کسی خارج از آن رفته است وتو هَم که اهل کذب نیستی؟ درجواب فرمود: اخبرنی ربّی! ابوطالب گفت: «انّ ربّک الحق و أنا اشهد انّک صادق!».(۲)

عموی پیامبر بدون درنگ نزدِ بزرگان قریش شتافت و گفت: «من نزدتان آمده ام تا امری را که درآن انصاف است به شما خبر دَهَم»، آنان وقتی شیخ مکه را با این حال دیدند و حرف هایش را شنیدند، به وجد آمدند از این که توانسته اند او را به زانو در آورند و اکنون آمده یگانه دشمن آنان، یعنی محمد را تسلیم کند، ولی ابوطالب برخلاف انتظار

۱- ۱ . البدایه والنهایه، ج ۳، ص ۹۳.

۲- ۲ . حلیه الابرار فی احوال محمد و آله الاطهار، ج ۱، ص ۱۰۱ باب ۱۱: انما أتیتکم لاعطیکم امراً فیه نصف . در بعضی نقل ها آمده که ابوطالب گفت: انّ اللّه عزوجل قد بعث علی صحیفتکم الارضه، فلم تدع لله تعالی اسماً الا اثبتته و نفت منها الظلم و القطیعه والبهتان: همان ۱۰۲؛ و البدایه و النهایه ، ج ۳ ، ص ۹۲.

آنـان گفت: «پسرِ برادرم که هرگز دروغ نمی گویـد، به من اطلاع داد خداونـد از قطعنـامه تان بیزار است و جز نام خـدا همه محتوای آن را محو کرده است، فقط کینه و قطع صِـله رَحِمِ شـما را به ما باقی نهاده است، شـما واقعاً نسبت به ما عمداً ستم روا داشتیـد. صـحیفه را باز کنیـد، اگر سـخن برادر زاده ام درست باشد، هوشـیار باشـید که به خدا سوگند تا واپسـین نَفَس و آخِرِ کسـی که از ما به دام مرگ می افتد، محمد را تسـلیم تان نخواهم کرد ولی اگر نادرست باشد، او را تسـلیم شـما می کنم؛ می خواهید بکُشید، می خواهید زنده بگذارید! همه گفتند: منصفانه گفتی (قالوا قد انصفنا...).

اما وقتی قطعنامه را آوردنـد و گشودنـد، همان گونه یافتنـد که رسول خدا صـلی الله علیه و آله خبر داده بود، یعنی جز نام خدا چیزی باقی نمانده بود! عده بسیاری که وجدان شان مرده بود و پای کبر و غرور روی آن گذاشته بودند، گفتند: «هذا سحرٌ من صاحبکم!»(۱).

ابوطـالب که از یـک سو: حقیقت را آن گونه آشـکارا یافت و چشم های سـرانِ سـنگدل قوم را آن چنان خیره شـده دیـد و از سوی دیگر: لجاجت های آنان را در برابر خـدا و رسولش، غیر منصـفانه و ظالمانه یافت، سـخت محزون گردیده، با یاران خود به خـدا پنـاه بردنـد و درحـالی که پرده کعبه در دست هـا و عظمت خـدا در دل هـای شـان بود، این جمله ها را بر سـر زبان ها راندند: «اللّهم انصرنا ممّن ظلمنا، و قطع ارحامنا، واستحلّ ما یحرم علیه منّا...»(۲) وقتی به شِعب بازگشتند، با

۱- ۱ . البـدایه والنهـایه، ج ۳ ، ص ۹۲ و ۱۰۴؛ تاریـخ یعقوبی، ج۲، ص ۳۱؛ الطبقـات الکبیر، ج ۱، بـاب ذکر علامات النبوه؛ السیره النبویه، ج ۱، ص ۳۰۶-۳۰۹؛ الحجه علی الذاهب... / ۱۹۶؛ اسنی المطالب... / ۴۱؛ دلائل النبوه، ج ۲، ص ۳۱۳؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۸۵ ، ح ۱۴۱؛ محمد پیامبر خدا ۱۳۱ و سیره ابن اسحق / ۱۶۲.

۲- ۲ . الطبقات الکبیر، ج۱، ص ۱۷۹.

مشورتِ رسول خدا دستور داد به خانه های خود باز گردند.

نگاه منصفانه به داستان ، نَه تنها هیچ شکی را در ایمان آن مرد فداکار باقی نمی گذارد، که از اوج ایمان او پرده بر می دارد؛ زیرا اولاً : نَفْس تحمل آن همه رنج ها و دست کشیدن از همه دارایی ها و هستیِ خود و زندگی در دِژ، آن هم در شرایطی بس دردآور، نمی تواند جز معلول یک نیروی فوق تصور بشر و الهی که همان نیروی ایمان است، باشد. ثانیاً: جمله هایی که ابوطالب بر زبان جاری می کند، همچون:

«انّ ربّك الحق و أنا اشهد انّك صادق» ، «انّ ابن أخی اخبرنی و لم یکذبّنی» ، «انّ اللّه برئی من هذه الصحیفتکم» ودعای «اللهم انصرنا ممن ظلمنا...» با کدام شرک و کفری سازگاری دارد؟ اگرابوطالب با همه این ها مشرك وكافر بوده و مشركان قریش نیز، مانند ابوطالب می اندیشیدند و همانند او می گفتند و عمل می کردند، پس مبارزه پیامبر خدا با کدام مظاهر شرك بوده است! در نتیجه دو جبهه کفر و ایمان، و دعوای قریش و پیامبر خدا، معنایی نداشته، در حالی که قطعاً چنین نیست.

۱۱. مباهات به پدر

اشاره

۱۱. مباهات به پدر

تردیدی نیست که پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب علیه السلام با قطع نظر از جنبه عصمت وامامتش، نخستین فردی است که سمبل و آینه تمام نمای ابعاد شخصیتی (خداپرستی، زهد، اخلاق، شَجاعت، سیاست ، دانش ، تقرب به رسول خدا و...) یک مسلمان واقعی محسوب می شود، و نه تنها از مذاهب و فِرَق اسلامی، که گروه های

غیراسلامی نیز او را سرآمدِ یک انسان متعالی وکامل می شمارند(۱).

علی، آن مردی است که ابن ابی الحـدید(۲) دانشـمند مشـهور اهل سنّت او را در بُعد انسان شناختی این گونه معرفی می کند: «من دربـاره مردی که دشـمنانش به فضل و برتری او اعتراف دارنـد، چه بگویم؟ مردی که بـدخواهانش ممکن نیست مناقب و فضایل او را انکار و کتمان کننـد؛ فضل وکرامت او چون «مُشک» مانَد، که هرچه پنهانش کُنی ، رایحه اش منتشـر می گردد و هرچه مکتـومش بـداری ، بیش تر می دمـد؛ و چـون خورشـید مانَـد، که بـاد نمی توانـد او را مسـتور سـازد و او چون پرتو نور خورشید است که اگر چشمی آن را نبیند، چشم های فراوانی خواهند دید...».

چنین شخصـیتی که کوچـک ترین تا بزرگ ترین انـدیشه ها و کرده هایش را جز برمعیار «رضای خـدا» اسـتوار نمی سازد، در مواردی به پدرش ابوطالب چنین افتخار می کند.

۱ _ ۱۱ . برتری ابوطالب بر عفان

۱ _ ۱۱ . برتری ابوطالب بر عفان

در جریان تبعید «اباذر» صـحابی گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله توسط عثمان بن عفان به «رَبَذَه» مروان بن حَکم ، مأمور اجرای دسـتور خلیفه اعلاـم کرد کسـی حق نـدارد اباذر را بـدرقه کنـد، ولی علی علیه السـلام ، حسـنین علیهماالسـلام ؛ عقیل، عبـداللّه بن جعفر و عَمّار یاسـر، آن یار رسول خـدا را تا قسـمتی از مسـیر همراهی کرده، او را با هزاران انـدوه، وداع گفتنـد. با رسیدن این خبر به عثمان، میان وی و علی علیه السلام در همین

۱- ۱ . الامام علی بن ابی طالب، ج۱، ص ۶۷ و الامام علی صوت العداله الانسانیه، ج ۱، ص ۱۰۶.

۲- ۲ . شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۶-۱۷.

زمینه سخنانی رد و بدل شد. عثمان با حمایت از مروان گفت: «به خدا، نزدِ من تو بر مروان برتری نداری و پدرت نیز از پدر او بِه تر نیست...!».

علی برآشفت و فرمود: «...به خدا سوگند! به حق من از تو والاترم و پدرم از پدرت، ومادرم از مادرت با فضیلت تر است. این خانواده اصیل من است، اگر راست می گویی تو خانواده ات را با همین ویژگی ها برشمار!» عثمان از فرموده امام ، سخت غضبناک شد؛ به گونه ای که چهره اش سرخ گردید(۱).

۲ _ ۱۱ . ابوطالب و ابوسفیان

۲ _ ۱۱ . ابوطالب و ابوسفیان

میان علی و معاویه، مکاتبات و نامه هایی متعدد مبادله شده است. روزی معاویه به مشاور تبهکارش گفت: می خواهم دیگر بار به علی بن ابی طالب نامه بنویسم و او را به شام فراخوانم! عمرو خندید و گفت: «ای معاویه! تو کجا و خدعه کردن علی کجا؟ معاویه پاسخ داد: مگر من از عبد مناف نیستم؟ او گفت: هستی، ولی علی و یارانش نبوت دارند، اگر می خواهی بنویس».

پسر ابوسفیان در نامه اش برای علی علیه السلام ضمن بیان این که جنگ، هیچ کدام از ما را بر دیگری برتری نمی بخشد، نوشت: «تو شام را می خواهی، ولی بدان که من نه با شما بیعت می کنم ونه از شما فرمان می بَرم، هر آنچه توآن را می خواهی من هم می خواهم؛ زیرا ما هم از فرزندان عبد مناف هستیم. دیگر برتری نداریم مگر به فضیلتی که هیچ عزیزی به آن ذلیل نمی گردد وهیچ آزادی به آن بنده و عبد

---

۱ - ۱ . بلوغ المأرب فی نجاه آبائه و عمه ابی طالب / ۱۵۸: فلأنا واللّه افضل منک، و أبی افضل من ابیک، و امّی افضل من امّک... .

نمی شود. والسلام»(۱).

علی علیه السلام پس از دریافتِ نامه، به کاتب خود «عبداللّه بن رافع» دستور می دهد، جواب فرزند ابوسفیان را چنین بنویسد : «...واین که ادعا کردی همه فرزنـدان «عبـد مناف» هستیم، آری چنین است، اما جـدّ شـما «امیّه» چونان جدّ ما «هاشم» و«حرب» هماننـد «عبـدالمطّلب» و«ابوسـفیان» مانند «ابوطالب» نخواهند بود! هرگز ارزش مهاجران چون اسیران آزاد شده نیست، و حلال زادگان همانند حرام زادگان نخواهند بود و آن که را بر حق است با آن که بر باطل است نمی توان مقایسه کرد...»(۲).

ابن مَزاحم پس از نقـل متنِ نـامه ، می افزایـد: «وقتی نـامه علی علیه السـلام به معـاویه رسـید، آن را مـدتی از «عمرو بن عاص» مخفی نگه داشت و پس از مـدتی برای وی خواند. عمرو معاویه را سـخت شـماتت و علی را آن چنان تعظیم کرد که اَحَدی از قریش او را چنان به عظمت یاد نکرده بود و اشعار زیر را برای فرزند ابوسفیان خواند:

ألا لله درّک یا ابن هند ودرّ الآمرین لک الشهود

اتطمع لاأبالک فی علِیّ و قد قرع الحدیدُ علی الحدید

معاویه از اشـعار عمرو سـخت متعجب شد و به وی گفت: ای عمرو! رأی مرا ضایع وعلی را به عظمت یاد کردی؟ او در جواب گفت: «امـا رأی و نظر تـو بربـاد رفته بـود، امـا این که علی را تعظیم کردم، تـو عظمت وبزرگی علی را بیش تر از من می دانی ولی آن را کتمان

۱- ۱ . الامامه والسیاسه، المعروف بتاریخ الخلفاء، ج۱، ص ۱۳۸.

۲- ۲ . همان؛ نهج البلاغه همراه معجم المفهرس، نامه ۱۷؛ مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۳، ص ۲۳؛ وقعه الصفین / ۴۷۱ و شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۱۲۳: در این کتاب با این که از کتاب ابن مزاحم نقل می کند، جمله «ولا ابوسـفیان کابی طالب» را نمی آورد، در حالی که در منبع اصلی وجود دارد.

می داری و من آن را آشکار می سازم...»(۱).

۳ _ ۱۱ . ذریه ابراهیم علیه السلام

۳ _ ۱۱ . ذریه ابراهیم علیه السلام

علی علیه السلام در نامه ای دیگر، محکم ترین و منطقی ترین مطالب را به معاویه گوشزد می کند، که به بخش هایی از آن اشاره می گردد:

- ای معاویه! آگاه باش، ما همان اهل البیت آل ابراهیم علیه السلام هستیم که مورد حسادت قرار گرفته ایم. حسادت به ما همچون حسادت به پدران ما، در زمان های پیشین است. خداوند فرمود: «آل ابراهیم و آل لوط»... و فنحن آل نبیّنا محمد صلی الله علیه و آله ،... و نحن اولوالارحام... و نحن اهل البیت الذی «اذهب عنهم «الرجس اهل البیت و طهّرهم تطهیراً»»(۲).

- هر پیامبری برای خودش در دعوت به خدا روش خاص، ذریه واهل، وصی و جانشینی در میان اهلش دارد. تو ای معاویه! نمی دانی که ابراهیم فرزندش یعقوب را و او هنگام مرگ، فرزندانش را جانشین خود قرار داد؟ و محمد صلی الله علیه و آله این جانشینی را به اهل بیتش وصیت کرد و... و ما اهل این دعوت هستیم.

- رسول خدا از ما است وما از او... بعضی از ما سزاوارتر در ولایت و میراث هستیم... تو عداوت و حسادت و بُغضت را به ما آشکار کردی و در شکستنِ عهد خدا و تحریف آیات الهی زیاده رَوی می کنی... .

- ای معاویه! تو را به سوی خدا ورسول او وکتاب خدا و ولیّ امر

ص: ۱۲۴

۱- ۱ . وقعه الصفین / ۴۷۱؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۱۲۳-۱۲۴: ای پسر هند! بدان این ثروت(یا این جایگاه) از آنِ خداند است. جایگاه حاکمان گواه کارهای توست. تو طمع این را نداشته باش که پدری همانند پدر علی داشته باشی، در حالی که کار تو گرفتن آهن روی آهن است.

۲- ۲ . احزاب / ۳۳.

از آل ابراهیم علیه السلام ... فرا می خوانم...(۱).

پسر ابوسفیان در جواب نامه امیرالمؤمنین می نویسد: «نامه ات به من رسید، بسیار از ابراهیم، اسماعیل، آدم، نوح، انبیا و محمد صلی الله علیه و آله و قرابت و منزلت و حق به پیامبر سخن گفته بودی، در حالی که خداوند در کتابش فرمود: «لم یتخذ ولداً و لم یکن له شریک فی الملک» (اِسرا/۱۱۱) پس درکجای قرآن فضیلت قرابت و حق و اسم و امامت تو... آمده است؟»(۲).

علی علیه السلام به این نامه معاویه نیز پاسخی محکم تر از گذشته داد: «...ای معاویه! این که در جواب نامه ام مرا به دلیل نام بردن پدرانم چون: ابراهیم، اسماعیل وانبیای الهی سرزنش کردی، [بِدان] کسی که پدرانش را یاد می کند بِدان جهت است که آنان را دوست می دارد؛ زیرا یاد آنان مَحبت ودوستی باخدا ورسول است؛ ومن تو را بر دشمنی و بغض آنان عتاب می کنم؛ زیرا بغض شان بغض خدا است، و همچنین تو را برای یادآوری پدرانت سرزنش می کنم؛ چون دوستی آنان کفر است!»(۳)

علی علیه السلام در نامه ای دیگر به خود خواهی های زاده ابوسفیان چنین پاسخ می دهد: «معاویه! از ادعاهای بی جایت دست بردار، که تیرت به خطا رفته است. همانا ما، دست پرورده و ساخته پروردگار خویشیم، و مردم تربیت شدگان مایند. این که با شما طرح

۱- ۱ . الغارات، او الاستنفار والغارات، ج ۱، ص ۱۹۹.

۲- ۲ . همان.

۳- ۳ . الغارات / ۱۲۳: اما الذی عیّرنی به یا معاویه من کتابی و کثره ذکر آبائی، ابراهیم و اسماعیل و النبیین، فانّه من احبّ آباءه اکثر ذکرهم؛ فذکرهم حبّ اللّه و رسوله، و أنا اُعیّرک ببغضهم، فانّ بغضهم بغض اللّه و رسوله، و اعیّرک بحبّک آبائک و کثره ذکرهم، فانّ حبهم کفر...

خویشاوندی ریختیم، ما از شما همسر برگزیدیم و شما نیز از ما همسر انتخاب کردید، و با شما برابر رفتار کردیم، هیچ گاه عزتِ گذشته و فضیلتِ پیشین را از ما باز نمی دارد. شما چگونه با ما برابرید؟ درحالی که رسول خدا از ما و دروغگوی رسوا (ابوجهل) از شماست؛ حمزه شیر خدا (اسداللّه) سیدالشهدا از ما و ابوسفیان (اسدالاحفاف)(۱) از شما ودوآقای بهشت از ما ، کودکان در آتش افکنده شده (صِبیه النار)(۲) از تو و بِه ترین زنان عالَم از ما و (حماله الحطب) از تو... از ما این همه فضایل و از شما آن همه رسوایی ها»(۳).

با توجه به این که امام بارها معاویه را به دلیل بدکاری و پیشینه پدرانش مذمت می کند، ولی معاویه هیچ گاه به پدر او یعنی ابوطالب اشاره نمی کند؛ و به راستی اگر ابوطالب به ایمان و خداباوری شُهرت نمی داشت قطعا عدم ایمان وی را به رخ فرزندش می کشید. چنان که معاویه در برخوردهایی غرض آلود با عقیل بن ابی طالب ، او را به کفر عمویش ابولهب سرزنش می کند.

۴ _ ۱۱ . حاضر جوابی عقیل

۴ _ ۱۱ . حاضر جوابی عقیل

معاویه برای این که از یک طرف نمی توانست دشمنی دیرینه خود را با علی پنهان بدارد و از طرف دیگر می خواست عظمت عقیل بن

۱- ۱ . ابوسفیان را به دلیل سوگند دادن قبیله های گوناگون برای نَبَرد با رسول خدا، به تمسخر «شیر سوگندها» نامیدند.
۲- ۲ . وقتی «عُقبه» از سران کینه توز قریش در جنگ بَدر دستگیر شد، هنگام کشته شدن از پیامبر پرسید: مَنْ لِلصّبیّه یا محمّد؟ (چه کسی سرپرست فرزندانم باشد؟) پیامبر فرمود: النّار (آتش جهنم) از آن پس به «صِبیه النّار» شُهرت یافت.
۳- ۳ . سفینه البحار / ۳۲۴ و نهج البلاغه، نامه ۲۸، بند ۱۱ معجم.

ابی طالب را بشکند، روزی به وی گفت: «مرحبا برجل عمّه ابولهب» عقیل بی درنگ گفت: «اهلا برجل عمّته حماله الحطب فی جیدها حبل من مسدّ»(۱). یا این که وقتی معاویه به عنوان تمسخر به عقیل گفت: «یاابا یزید، ماظنّک بأبی لهب(بعمّک ابی لهب(۲)) عقیل این گونه جوابی در خور شأن او داد: «یا معاویه، اذا دخلت النار، فخذ علی یسارک تجده مفترشاً عمّتک حمّاله الحطب، أفنا کح فی النار خیرٌ ام منکوح؟ پسر ابوسفیان مجبورانه گفت: کلاهما سواء»(۳).

بخش هایی از مکاتبات امام علی علیه السلام با معاویه که یادآوری شد(۴) همه بیانگر مباهات کردن علی به پدرانش از جمله ابوطالب است. و با توجه به این که دوست و دشمن به خوبی می دانند علی علیه السلام اولاً: فرزند ابوطالب کسی نیست که کوچک ترین حرکتش را بدون رضای خداوند انجام دهد، و آن همه مجد وعظمت را که با پایمردی وایثار، در راه خدا به دست آورده، فدای فخر فروشی کند، و این که در عین حال دَه ها برتری وکرامت را برای پدرانش از جمله ابوطالب بر می شمارد، از یک حقیقت مسلّم پرده بر می دارد، و آن ایمان و اسلام ابوطالب است. به عبارت دیگر: امیر موءمنان درمطالب عنوان شده به

ص: ۱۲۷

۱- ۱ . خوش آمدی که عمه اش هیزم کش دوزخیان و در گردنش طنابِ از آتش محکم تنیده است.

۲- ۲ . ای ابایزید! درباره عمویت ابولهب چه نظری داری؟!

۳- ۳ . الغارات ، ج ۲ ، ص ۵۵۳، ای معاویه! وقتی وارد جهنّم شدی به چپ خویش نگاه کن، عمّه ات هیزم کش دوزخیان را خواهی دید. آن گاه در خواهی یافت که شوهری در آتش (ابولهب) بِه تر است یا همسرِ در آتش (امّ جمیل دختر حرب عمه معاویه ؟!، همسر ابولهب) معاویه گفت: هر دو مساوی هستند و به خدا سوگند هر دو شرورند.

۴- ۴ . قسمت هایی از مکاتبات به تفصیل آورده شد، بدان جهت است که خوانندگان عزیز بدانند که علی از جهات مختلف معاویه را نکوهش می کند، اما معاویه هرگز از ابوطالب چیزی نمی گوید.

چند محور اساسی و بنیادی اشاره می کند، که عبارت اند از:

- برتر دانستن پدرش ابوطالب را از «عفّان» پدر عثمان و «ابوسفیان» پدر معاویه.

- تعظیم عمروبن العاص، به علی علیه السلام و گوشزد به معاویه که: تو بیش تر از من عظمت وجایگاه علی علیه السلام را می دانی ، ولی پنهان می کنی و من آشکار می سازم!

- علی علیه السلام خود را از ذراری ابراهیم خلیل و اسماعیل و جزء اهل البیت رسول خدا و وصی، و امام مردم می شمارد، و بالتَّبع ابوطالب نیز جزئی از پیکر آن شجره طیبه است.

- یاد و گرامیداشت پدرانش را، مَحبت به خدا و رسولش، و یاد و مباهات به پدران معاویه را، کفر و بغض با خدا و رسول می داند.

- میان خاندان ابوطالب و تبار بنی امیه، هیچ گاه برابری و مقایسه وجود ندارد؛ زیرا راستگو از ما، درغگو از شما، حمزه سیدالشهدا از ما، ابوسفیان بدنام از شما... .

- گفت و گوی نیشدار معاویه و عقیل بن ابی طالب که در واقع زمینه نیش زدن به علی علیه السلام را کاملاً فراهم می سازد، همه از یک سو: حاکی از قطعی بودن این نکته است که: پدران و اجداد رسول خدا و علی از جمله ابوطالب، موحد و خدا باور بودند .

از سوی دیگر: عثمان و معاویه با توجه به این که، هر دو، هم ابوطالب را دیده بودند و هم از فداکاری ها و اعتقادات فردی و اجتماعی او اطلاع داشتند، و همچنین با توجه به این که پدران آن دو، ظاهرا اسلام آورده بودند، در عین حال در هیچ بخشی به شرک وکفر ابوطالب اشاره نمی کنند. به ویژه معاویه که آنچه از دستش بر می آمد، همچون: دستور لعن وسَبّ علی علیه السلام بر منابر، جعل احادیث مذمت،

آزار و ترور و زندانی کردن پیروانش و... را از علی علیه السلام دریغ نمی داشت، ولی حتّی یک مورد طعن به ابوطالب درنامه های او دیده نمی شود، درحالی که علی علیه السلام بارها پدران وی از جمله ابوسفیان را مذمت کرده، دوستیِ او را کفر می شمارد(۱).

ثانیاً: اگر ابوطالب علیه السلام مشرک از دنیا می رفت، علی علیه السلام هرگز با آن همه زهد وپارسایی اش، به وجود پدرش مباهات نمی کرد؛ زیرا بی تردید پس از پیامبر خدا، علی علیه السلام نخستین ، بلکه تنها کسی است که نه تنها با اصول و معیارهای دین اسلام و قرآن آشناست، که قرآن گویا و تصویر عینی از رسول خدا خواهد بود. چه این که اگر درطول تاریخ کسی به آیات ۲۲ مجادله و یکم ممتحنه که مودت و دوستی با دشمنان خدا (کافران) را به شدت نفی می کند، پای بند بوده باشد، علی علیه السلام دررأس آنان می درخشد، و در نتیجه نَفْسِ مباهاتِ علی علیه السلام به ابوطالب، گواهی زنده و گویا بر ایمان و رستگاری پدرش است.

۱۲ – واپسین کلام

اشاره

۱۲ – واپسین کلام

یکی از بخش های تاریخ اسلام که حساسیت زیادی دارد، واپسین لحظات حیات ابوطالب علیه السلام است؛ لحظه ای که از یک طرف: پیامبر خدا و مسلمانان بزرگ ترین حامی خود را از دست می دادند، و از طرف دیگر: قریشیان برداشته شدن مانع دستیابی به محمد صلی الله علیه و آله را انتظار می کشیدند. و از آن جا که در منابع اسلامی، داستان رحلت ابوطالب به شکل های مختلف ثبت شده، شایسته است نخست متن حادثه را نقل کرده، آن گاه به نقد آن بپردازیم(۲).

---

۱ – ۱ . عقیده ابی طالب / ۴۷ (سی دی معجم العقائدی)؛ ابوطالب موءمن قریش / ۲۷۳ و سیره الامام علی بن ابی طالب علیه السلام ، ج ۱، ص ۵۵ .

۲ – ۲ . در منابع اسلامی این داستان با عنوان حدیث مطرح شده است ولی چون مستند به یکی از معصومین علیهم السلام نیست، در این جا به عنوان شاهد تاریخی یادآوری شده است.

محمد بن اسحاق بن یسار (۸۵-۱۵۱) حادثه را این گونه نقل می کند:

«وقتی ابوطالب در بستر بیماری قرار داشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله درکنار او آمد و فرمود: «ای عمو! کلمه «لا اله الاّ اللّه» را بر زبان جاری کن تا روز قیامت شفاعتم برتو حلال گردد. ابوطالب گفت: به خدا سوگند اگر نبود که تو و خاندانت پس از من سرزنش می شَوید و این که برای ترس از مرگ به آن اقرار کرده ام، تو را با گفتنِ آن خوش حال می کردم . اما چون از شدت مرض سنگین شد، دیدم لب هایش به حرکت افتاد. عباس نزدیک وی شد تا کلامش را بشنود، سپس گفت: یا رسول اللّه! آنچه را خواسته بودی بر زبان جاری کرد. پیامبر فرمود: من نشنیدم»(۱).

بیهقی همین حادثه را از ابن عباس این گونه نقل می کند: قال ابن عباس: «لمّا أتی رسول اللّه اباطالب فی مرضه...»(۲).

ابن هشام داستان را طولانی تر از دیگران باز می گوید: «بزرگان قوم چون: ابوجهل، امیّه بن خلف، ابوسفیان، عتبه و شیبه نزدِ ابوطالب اجتماع کرده، به او گفتند: «تو از ما هستی، می ترسیم از دنیا بروی، در حالی که میان ما و پسر برادرت سخت آشفته است. می خواهیم رهایش کنی؛ او ما را ذلیل ساخته و ما وی را خوار کرده ایم. او را از ما و ما را از او باز دار... ابوطالب کسی را به دنبال پیامبر فرستاد تا حضرت نزد ابوطالب آمد. ابوطالب گفت: ای پسر برادر! این ها همه

۱- ۱ . سیره ابن اسحق / ۲۳۸: نا، احمد، نا یونس عن ابن اسحق قال: حدثنی العباس بن عبداللّه بن معبد، عن بعض اهله، عن ابن عباس قال: لمّا... .

۲- ۲ . دلائل النبوه...، ج۲، ص ۳۴۶ و المواهب اللدنیه ، ج۱، ص ۳۶۲.

اَشـراف و بزرگـان قومت هسـتند، این جا آمـده انـد تا چیزی به تو بدهنـد و تو چیزی از آن ها بگیری. پیامبر خـدا فرمود: یک کلمه به من عطا کنند و در عوض، عرب را مالک شوند... وقتی آنان این حرف را شنیدند، متفرق گشتند.

سپس ابوطالب گفت: ای پسر برادر! چیز زیادی از این ها درخواست نکردی؛ رسول خدا به طمع اسلام وی فرمود:ای عمو! آن کلمه را بر زبان جاری کن...»(۱).

ابن عساکر این داسـتان را از عباس بن عبدالمطّلب می آوَرد که: «وقتی رسول خدا در کنار ابوطالب به وی فرمود: «آن کلمه را بر زبـان جـاری کن تا...» ابوطالب گفت: اگر بیم عار و سـرزنش بر تو و خانـدانت نبود چشـمت را به آن روشن می ساختم، و چنـانچه آن را در زنـدگی از من می خواستی حتمـاً انجام می دادم... در آن لحظه که «جمیله بنت حماله الحطب» نزد ابوطالب حضور داشت گفت: بر دین اسلام مُرد... تا این که عباس آن جمله را گفت و رسول خدا فرمود: لم اسمعه»(۲).

علامه مجلسی حادثه را هماننـد ابن عساکر آورده است ، با این تفاوت که: جمیله بنت حرب حماله الحطب گفت: یا اباطالب مت علی دین الاشیاخ...(۳).

ابی الفـداء در کتاب خود با عنوان ذکر وفات ابی طالب می نویسد: بعد از نقل داسـتان به همان مضـمونی که بازگوشد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله در

۱- ۱ . السیره النبویه ، ج ۲، ص ۲۷-۲۹ و البدایه والنهایه، ج۳، ص ۹۹؛ با تلخیص.
۲- ۲ . تاریخ دمشق، ج ۷۰، ص ۲۲۸-۲۵۵؛ به شماره ۸۹۴: اخبرنا ابوالقسام بن السـمرقندی، أنا عاصم بن الحسن بن محمّد بن علی، أنـا ابوعمر بن مهـدی، انبئنـا ابوالعبـاس بن عبـده، أنـا احمـد بن یحیی الصوفی، نا عبـدالرحمن بن شـریک، ناابی، عن ابی اسحق، عن العباس بن معبد بن العباس، عن بعض اهله، عن العباس بن عبدالمطلب انّه قال:... .
۳- ۳ . بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۷۶: باب ۳، فی نسب و احوال والدین علی، روایت ۱۱.

جواب عباس که گفت: واللّه یابن اخی لقـد قال الکلمه التی امرته ان یقولها، فرمود: حمـد خـدایی را که تو را هدایت کرد، ای عمو! در ادامه می گوید: هکذا روی عن ابن عباس، والمشهور انّه مات کافراً(۱).

ابن ابی الحدید در این باره می نویسد: وقد روی باسانید کثیره، بعضها عن العباس بن عبدالمطلب، و بعضها عن ابی بکر بن ابی قحـافه، انّ اباطـالب مـا مات حتی قال: «لا اله الاّ اللّه محمّـد رسول اللّه». والخبر مشـهورٌ انّ اباطالب عنـد الموت قال کلاماً خفیاً، فاصـغی الیه اخـوه العبـاس، ثم رفع رأسه الی رسول اللّه فقـال: یـابن اخی، واللّه لقـد قالهـا عمـک ولکنه ضـعف عن أن یبلغک صوته(۲).

مرحوم بَحرانی می گویـد: رسول خـدا به عمویش فرمود: «یـا عم، کلمه واحـده تجب لـک بها شـفاعتی یوم القیامه، فقال: یابن اخی، صدّقت، انت نبی حقٍّ، و ربک اله الحق، و دینُک دینٌ حقّ»(۳).

روضه الواعظین حادثه را چنین نقل می کند: وقتی ابوطالب از دنیا رفت، فقالوا: «انّ اباطالب یحرّک بها شـفتیه، و اشار باصـبعه، فسرّ النبی بذلک و استغفر له»(۴).

نقد و تحلیل

نقد و تحلیل

این داستان که به عنوان روایت مطرح شده، با قطع نظر از اسناد آن، از چند جهت قابل ارزیابی است:

۱ . در بسیاری از منابع (سیره ابن اسحاق، دلایل النبوه و سیره ابن

۱- ۱ . المختصر فی اخبار البشر، ج ۱، جزء ۲، ص ۱۹.

۲- ۲ . شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۷.

۳- ۳ . حلیه الابرار فی احوال محمد و آله الاطهار، ج ۱، ص ۷۴.

۴- ۴ . روضه الواعظین / ۵۲-۵۵.

هشام) شاهد و نظاره گرصحنه «ابن عباس» یعنی عبداللّه بن عباس بن عبدالمطّلب، قلمداد شده است، ولی این معنا با واقعیت های عینی، سازگاری ندارد؛ زیرا ابن عباس یا در سال هجرت رسول اللّه از مکه به مدینه متولد شده، که در این صورت اصلاً ابوطالب را ندیده است، یا در واپسین سال محاصره شِعب ابی طالب به دنیا آمده، که براساس این احتمال هنگام مرگ ابوطالب سه سال بیش تر نداشته است(۱). وقطعاً پسر بچه چند ساله نمی توانسته، شاهد حادثه ای بس بزرگ که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را سال حزن و اندوه نامید، باشد؛ از این رو، ابن عباس با عباس بن عبدالمطّلب اشتباه شده است.

۲. از نظر محتوا نیز، ناسازگاری در آن به چشم می خورَد؛ زیرا اولاً: در برخی نقل ها عکس العمل رسول خدا صلی الله علیه و آله را منفی و درقالب «لم اسمع» ودر برخی نقل ها واکنش حضرت را مثبت و با جمله «الحمد لله الذی هداک یا عم!» نشان می دهد، چه این که براساس نقل مرحوم بَحرانی وابن فتال، خودابوطالب به وحدانیت خدا و رسالت پسر برادرش تصریح می کند.

ثانیاً: براساس نقل ابن عساکر، هنگامی که ابوطالب رحلت کرد، «جمیله بنت حرب» در آن مجلس حضور داشته و گفته: «ابوطالب به آیین اسلام مُرد» و در نَقلِ بحار الانوار، گفته: «برآیین اشیاخ» مُرد. ثعلبی در تفسیر خود به همین جمله «دختر حرب»، احتمال مسلمان بودن ابوطالب را قوی ارزیابی کرده، آن را با نامه علی علیه السلام که به معاویه نوشت: لیس ابوطالب کأبی سفیان...(۲) تأیید می کند.(۳)

ص: ۱۳۳

۱- ۱ . عبداللّه بن عباس حبر اللامه وترجمان القرآن / ۴۴۲.

۲- ۲ . تفصیلِ نامه به شاهد تاریخی شماره ۱۱ یادآوری شده است.

۳- ۳ . الکشف والبیان، معروف به تفسیر ثعلبی، ج ۷، ص ۲۵۴-۲۵۵.

۳. درمنابع متعدد، این روایت به عنوان دلیل وشاهدی بر ایمان و اسلام ابوطالب علیه السلام قلمداد شده است، و طبعاً عده ای دیگر از دانشمندان اهل سنّت آن را نادرست خوانده و نقد کرده اند:

- سهیلی بعد از نقل روایت می نویسد: «اگر شهادت عباس بر اسلام ابوطالب بعد از اسلام آوردن عباس می بود، مورد قبول بود، و به فرمایش رسول خدا (لم اسمع) ایراد وارد نمی کرد؛ چون در گواهی فرد عادل بر این که بگوید «من شنیدم» قولِ آن که شنیده اخذ می گردد؛ زیرا برای شنیدن عادل تر موانعی وجود داشته است، ولی این شهادت، قبل از اسلام آوردن او بوده، در نتیجه: شهادت وی قبول نبوده و ابوطالب در حال کفر و شرک از دنیا رفته است»(۱).

ابن حجر درکتاب خود بعد از نقل روایت یاد شده، می گوید: به تصنیف بعضی از شیعه ها دست یافتم که در آن، اسلام ابوطالب را اثبات کرده بودند، و یکی از دلیل های اقامه شده همین روایت عباس بن عبدالمطّلب است. سپس در رد آن می گوید: «این روایت با روایت صحیح سعید بن مسیب معارض است، واین جواب ما بِه تر از جوابی است که گفته شده: عباس این شهادت را قبل از این که اسلام بیاورد، داده است»(۲).

ابن کثیر پس از این که می گوید: بعضی از شیعیان و غیر آن ها از غُلات ، به روایت عباس بن عبدالمطّلب بر ایمان ابوطالب استدلال کرده اند، می نویسد: اولاً: سند این روایت ضعیف است؛ چون گفته: «عن بعض اهله» ثانیاً: با روایت صحیح ناسازگاری دارد(۳).

۱- ۱ . الروض الانف...، ج ۳، ص ۲۷ و المواهب اللدنیه بالمنح المحمدیه، ج ۱، ص ۲۶۲.

۲- ۲ . الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۷، ص ۱۶۷، ترجمه ابی طالب به شماره ۱۱۷۵.

۳- ۳ . البدایه والنهایه، ج ۳، ص ۹۹.

بـا توجه به آنچه یاد آوری شـد سه چالش در روایت عباس بن عبـدالمطّلب طرح شـده است که اولاً: از نظر سـند منقطع است. ثانیاً: با روایت صحیح معارض است. ثالثا: روایت گزارش و شهادت عباس است که مقبول نخواهد بود.

ولی با نگاهی منصفانه و غیر جانبدارانه، اشکالات مطرح شده از چند جهت قابل قبول نخواهند بود.

الف: معتقدان به اسـلام و ایمان ابوطالب به ویژه شـیعیان هیچ گاه تنها این روایت را دلیلی بر مدعای خود نمی دانند؛ زیرا اولاً؛ با وجود روایات و شواهد تاریخی و اَشعاری فراوان از خود آن مرد فداکار، هیچ نیازی به این روایت نمی بینند(۱).

ثانیاً: طرفداران ایمان شیخ مکه معتقدند او از گذشته های دور، دیندار بوده است، ولی از روی مصالح، ایمان خود را از کافران قریش پنهان نگاه می داشـت(۲) و چه این که مسـلمان شـدن در واپسـین لحظات عمر، هیـچ ارزشـی نخواهد داشت، و آیه ۱۸ سوره نسا، آشـکارا چنین اسـلام آوردنی را مردود می شـمارد. و این که در مکتب اهل بیت، شـهادتین و گواهی به وحـدانیت خـدا و رسالت پیامبر صـلی الله علیه و آله اهمیت ویژه ای دارد، از باب حسن و اسـتحباب اسـت(۳) نه از آن جهت که کـافر یا مسلمان بودن میت آشکار گردد.

ب: ضعف سند روایت عباس، با توجه به روایات فراوانی که ایمان ابوطالب را ثابت می کند و همچنین شواهد تاریخی و اشعار زنده و

۱- ۱ . نک: فصل اول همین بخش .

۲- ۲ . نک: بحث «ضحضاح از منظر امامان معصوم».

۳- ۳ . جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، ج ۲، ص ۱۲، کتاب الطهاره، الاول فی الاحتضار (مجموعه ۱۵ جلدی).

گویا جبران خواهد شد.

ج: مراد از روایت یا روایات صحیحی که ادعا شده با روایت عباس در تعارضند، همان روایت ضحضاح، است که به تفصیل، نقد شد و معتبر نبودنش اثبات گردید.

د: اما این که شهادت عباس بن عبدالمطّلب را بدان جهت که او آن روزها مسلمان نبوده است، غیر مقبول پنداشته اند، نَه تنها دلیل ندارد، که شواهدی خلاف آن را ثابت می کند. به عبارت دیگر: اگرچه گفته شده: عباس بعد از هجرت پیامبر خدا به مدینه، وقبل از فتح مکه به دین اسلام گرویده،(1) ولی بسیاری معتقدند او مدت ها قبل، اسلام اختیار کرده بود، اما آن را مخفی نگاه می داشت تا اولاً: در مکه بماند اوضاع وحوادثی که درآن شهر اتفاق می افتد، برای رسول خدا گزارش کند.

ثانیا: ماندن او در مکه، باعث تقویت مسلمانانِ باقی مانده در آن دیار، می شد.(2)

ثالثا: بانگاه به شواهد تاریخی و عمیق شدن در آن ها، این مدعا به اثبات می رسد:

- حضور در عقبه: یکی از شواهدی که مسلمان بودن عباس را به قبل از هجرت پیوند می دهد، حضور وشاهد بودن او در عقبه دوم است؛ شبی که مردمانی تشنه از یثرب آمدند تا از چشمه سار هدایتگر فرستاده خدا، جرعه ای بر گیرند؛ عباس همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله درجمع آنان حضور داشت. حتّی گفته اند: وقتی انصار، جویای پیامبر خدا

۱- ۱ . سیره آل البیت النبی، ج ۱، ص ۲۸۵ و اسدالغابه...، ج ۳، ص ۱۰۹.

۲- ۲ . سیره آل البیت النبی، ج ۱، ص ۲۸۵؛ اسدالغابه، ج ۳، ص ۱۰۹؛ الطبقات الکبیر، ج ۴، ص ۱۲ و الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۳، ص ۵۱۱، به شماره ۴۵۵۲.

بودنـد، حضـرت را در خانه عباس بن عبدالمطّلب یافتند و نخستین قرار ملاقات با رسول خدا را با عموی او گذاشـتند، و عباس به آنان گفت: «نیت های خود را با کسی درمیان نگذارید تا دشمنان شما و رسول اللّه صلی الله علیه و آله از این ملاقات اطلاع پیدا نکنند»(۱).

همچنین او، در آن اجتمـاع سـرنوشت ساز در حالی که دو ثلث از شب سپری شـده بود، خود را سپر رسول خـدا کرده، تا عقبه وی را همراهی کرد و نخستین کسـی بود که زبـان به سـخن گشود وخطـاب به مردان دلبـاخته مـدینه گفت: «ای گروه خزرج! همانا محمد صـلی الله علیه و آله از آنِ ماست و خوب می دانید که او در عزت و امنیت به سـر می بَرد... پس اگر شما به آنچه او را فرا می خوانید، وفادارید و برآن پای می فشارید، این شما و این پیامبر خدا. ولی اگر بخواهید او را تحویل کفار بدهید، از همین لحظه دست از او بردارید که او عزت و سربلند است...»(۲).

نویسـنده کتاب ذخایر العقبی بعـد از نقل داسـتان می نویسـد: «عباس در همان جلسه دست پیامبر خـدا را گرفت و با او تجـدید بیعت کرد»(۳).

این شاهد تاریخی، آشـکار می سازد که عباس، قبل از این حادثه مسـلمان بوده است. گرچه طبری و ابن حجر اصرار دارند که وی در آن زمـان کـافر بـوده است، نمی شـود پـذیرفت او، بـا این که کـافر بـوده، بـا پیـامبر خـدا صـلی الله علیه و آله آن گونه همکاری کنـد. همچنین حضور رسول اللّه صـلی الله علیه و آله در خانه عباس، تنظیم قرار ملاقات توسط او و تجدیـد بیعتش با پیـامبر خـدا، هیـچ کـدام بـا کفر وی سازگاری نـدارد؛ چرا که ابولهب نیز عموی دیگر حضـرت بود و هیـچ گاه کوچک ترین همکاری از وی سراغ نداریم .

ص: ۱۳۷

۱- ۱ . ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی / ۱۸۶ و الطبقات الکبیر، ج ۴، ص ۷-۸.

۲- ۲ . تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۵۱۳؛ الطبقات الکبیر، ج ۴، ص ۱۳ و ذخائرالعقبی.../۱۸۸.

۳- ۳ . ذخائر العقبی... / ۱۸۹.

عمویم عباس را نکَشید!: قریش، در نخستین نَبَردِ تمام عیار خود با رسول خدا صلی الله علیه و آله و مسلمانان، از همه امکانات و نیروی خویش، بهره گرفتند، حتّی بنی هاشم و به ویژه عموی پیامبرخدا عباس را در این جنگ آوردند، تا آنچه را در توان داشتند برای نابودی دین اسلام، به نمایش بگذارند، به اجماع همه مورخان ، آوردن عباس در صحنه نَبَرد، به اجبار صورت گرفته است. ابن حجر درباره وی می نویسد: «عباس دوسال قبل از رسول خدا متولد شد... و در جنگ بَدر همراه مشرکان حضور داشت(۱)؛ از این رو، پیامبر صلی الله علیه و آله درجنگ بَدر، میان مبارزان مسلمان اعلام کرد: «من لقی العباس فلا یقتله، فانّه خرج مستکرهاً(۲)».

ای عمو! مقام خود را حفظ کن: ابن اثیر با اسناد خود از سهل بن الساعدی نقل می کند که: عباس، درابتدای هجرت، از رسول خدا صلی الله علیه و آله اجازه خواست که مکه را ترک گفته و درمدینه حضور پیامبر برسد. حضرت فرمود: «یا عم! اقم مکانک الذی انت، فانّ اللّه یختم بک الهجره کما ختم بی النبوه...»(۳)، و در جای دیگر آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمویش نوشت: «انّ مقامک بمکه خیر لک...»(۴).

جایگاه عباس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله : بی گمان احترام و ارج گذاری رسول خدا به یارانش، القا کننده یک نوع پیام خواهد بود، و آن این که شخصیت و تأثیرگذاری آنان باید با توجه به جهات مختلف و شرایط آن روزگار تحلیل شود. از این رو، در شرح حال عباس، این نکته

ص: ۱۳۸

۱- ۱ . الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۳، ص ۵۱۱.
۲- ۲ . ذخائر العقبی، ج ۱، ص ۱۹۱ و اسد الغابه ج ۳، ص ۱۰۹.
۳- ۳ . اسدالغابه، ج ۳، ص۱۱. ترجمه: ای عمو! همان جا که هستی (مکه) بمان، خداوند به تو هجرت را پایان می دهد؛ همان گونه که به من نبوت را پایان داد.
۴- ۴ . ذخائر العقبی / ۱۹۱: جایگاه تو در مکه برتر است برای تو.

برجستگی خاصی دارد که: رسول خدا صلی الله علیه و آله عمویش را بسیار گرامی می داشت، تا آن جا که هشام بن عروه از پدرش و او از عایشه نقل می کند که: «به راستی که بزرگداشتِ رسول خدا صلی الله علیه و آله از عمویش عباس برای من اعجاب آور بود!»

همچنین اَنس بن مالک می گوید: کان رسول اللّه صلی الله علیه و آله اشدّ الناس لطفاً بالعباس(۱)، در بخشی دیگر از پیامبر خدا نقل شده که فرمود: «مردم! هر کسی عمویم عباس را بیازارد، گویا مرا آزرده است؛ چون عموی مَرد از ریشه پدرش است،...»(۲).

با توجه به موارد اشاره شده، نه تنها نمی توان گفت عباس بن عبدالمطّلب هنگام مرگ ابوطالب، مسلمان نبوده، که گواه روشن بر اسلام او خواهند بود. به ویژه اگر میان برخوردهای عباس در سال های نخست بعثت(۳) با سال های پنجم بعثت به بعد که نمونه های آن در قضیه عقبه دوم ذکر شد مقایسه ای صورت گیرد، قطعاً احتمال یاد شده تقویت خواهد شد.

گذشته از این، ابوطالب آن مرد دلسوز و عاقبت اندیش، قبل از مرگش به برادرش عباس، سفارشِ پیامبر را می کند:

اوصی بنصرالامین الخیر مشهده بعدی علیّاً و عمّ الخیر عباساً(۴)

تردیدی نیست که اگر عباس، اسلام نیاورده بود، هیچ گاه ابوطالب هنگام مرگ به اوسفارش رسول خدا را نمی کرد! زیرا میان او و ابولهب از این جهت هیچ تفاوتی وجود نخواهد داشت.

ص: ۱۳۹

۱- ۱ . همان / ۱۹۲.

۲- ۲ . اسد الغابه...، ج ۳، ص ۱۱۰ و الاصابه...، ج ۳، ص ۵۱۱.

۳- ۳ . که عکس العمل خصمانه داشته است؛ نک: شواهد تاریخی شاهد ششم.

۴- ۴ . الفصول المختاره / ۲۸۴ و حلیه الابرار، ج ۱، ص ۷۴ .

در نتیجه شهادت عباس بر این که: ابوطالب در واپسین لحظه های عمرش شهادتین را بر زبان جاری ساخت، مورد قبول خواهد شد؛ البته این، هیچ گاه بِدان معنا نخواهد بود که ابوطالب قبل از آن، رستگار نبوده است؛ زیرا او نیز مانند دیگر مسلمانان «شهادتین» را واپسین جمله های حیات خویش قرار داده و به سوی پروردگارش شتافته است.

بر اساس همین معنا، علامه مجلسی در توضیح جمله «لولا ان یکون علیک و بنی ابیک غضاضه، لاقررت عینک...» می نویسد: «بنابر صحتِ این روایت عباس ، رسول خدا صلی الله علیه و آله با این که می دانست، ابوطالب موءمن است او را مکلف به اظهار اسلام کرد تا قومش اسلام او را بدانند؛ و اگر ابوطالب در لحظات نخست از آن امتناع ورزید، بدان جهت بود که چنانچه ایمان خود را آشکار سازد و پس از آن زنده بماند، نتواند از پیامبر خدا حمایت کند، اما وقتی از زندگی مأیوس گشت ایمانش را اظهار کرد»(۱).

چه این که زینی دحلان دانشمند اهل سنّت همین دیدگاه را ابراز می دارد. او ضمن بر شمردن علل و انگیزه های امتناع ابوطالب علیه السلام از اظهار اسلام می گوید: «یکی از علت های جواز مخفی نگهداشتن عقیده به اسلام، این خواهد بود که یکی از بستگان انسان مورد آزار و اذیت قرارگیرد، بلکه بالاتر اگر ظالمی او را به تلفظ به کفر وادارد، مُجاز است تلفظ کند»؛ چون قرآن فرمود: «إِلاّ مَنْ أُکْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِیمانِ»(۲).

به همین جهت ابوطالب درظاهر از اظهار اسلام، امتناع ورزید تا

ص: ۱۴۰

۱- ۱ . بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۷۴، باب ۳، فی احوال والدیه، روایت ۱۱.

۲- ۲ . نحل / ۱۰۶.

بتواند از برادرزاده اش حمایت و دفاع کند؛ زیرا ابوطالب بعداز عبدالمطّلب رئیس قریش بود و کفار قریش به احترام او از آزار و رسول خدا پرهیز می کردند، چون می پنداشتند ابوطالب به آیین آنان است حمایت های او از پیامبر را قبول داشتند. ولی اگر می دانستند اسلام آورده، نه تنها حمایت هایش را قبول نداشتند ، که با خود ابوطالب به قتال بر می خاستند و او را بیش از پیامبر آزار می دادند. و شکی نیست که این عذر، برای امتناع وی از اظهار اسلام، عذری قوی و محکم است، درحالی که قلب او مملو از ایمان به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود(۱).

۱۳. جلوه ایمان در زبان شعر

اشاره

۱۳. جلوه ایمان در زبان شعر

یکی از شواهد تاریخی، بر ایمان و رستگاری ابوطالب، اشعار و قصاید بلند و زیبایی است، که از آن مرد نستوه به جای مانده انـد؛ زیرا همان گونه که واژه های «نثر» و عادی می توانند بیانگر بینش و اعتقادات انسانی باشند، قطعه های منظوم، ظریفانه تر و گویاتر این رسالت را عهده دار خواهند بود. به ویژه اگر هرمحقق تیزبین، به زمان و شرایط شکل گیری قصاید توجه کند، بی تردید پرده های ابهام زدوده وواقعیت بسان خورشید تابناك نمایان می گردد.

اشعاری که از ابوطالب علیه السلام بر جای مانده، با توجه به این نکته که زبان شعر، در زمان او بُرنده ترین و کاربردی ترین ابزار اندیشه قلمداد می شده ، اهمیتی دو چندان می یابد . در این جا به چند نمونه از قصاید وقطعه های او که گرایشش را به اسلام، بسنده می گردد. هر چند در

ص: ۱۴۱

۱- ۱ . اسنی المطالب... / ۶؛ با تلخیص.

بحث های گذشته به گزیده هایی از اشعار پر محتوای او اشاره شد.

۱ _ ۱۳ . ایثار علی

۱ _ ۱۳ . ایثار علی

ابوطـالب سه سال در شِـعب، هر شب بستر خواب پیامبر خـدا را جابه جا می کرد وفرزنـدش علی علیه السلام را به جای او می خواباند. شبی علی از پدرش پرسید: «یا ابتاه! انی مقتول؟»(۱) ابوطالب در پاسخ اشعار زیر را انشا کرد:

اصبرن یا بُنَیَّ فالصّبر أحجی کل حیّ مصیره لشعوب...

«فرزنـدم! صبرکن که صبر شایسـته است، و هر زنـده ای به سوی مرگ باز خواهد گشت. همانا که تورا بذل این راه کردم. بَلا آزمایش بسـیار سخت است؛ آزمایش درراه دوست و فرزندش (عبداللّه و پیامبر) هر زنده ای اگرچه از افزونیِ عمر خسته شود، سرانجام طعم مرگ را خواهد چشید».

شیرمرد جوان ، علی علیه السلام ، در جواب پدرش پایمردی و جان نثاریِ خود را این گونه به تصویر می کشد:

أتامرنی بالصّبر فی نصر احمد؟ و واللّه ما قلت الذی قلت جازعاً...

«آیا مرا به صبر و پایـداری در یاریِ محمـد صـلی الله علیه و آله فرمان می دهی؟ حال آن که به خدا سوگند آنچه گفتم از سرِ ترس نبود، ولی دوست داشتم که یاری ام را ببینی، و بدانی که همواره فرمانبردارم. زود باشد که در راه خدا برای یاری احمد، پیامبر هدایت و ستوده درکودکی و نوجوانی بکوشم...»(۲).

۱- ۱ . ای پدر! آیا من کشته خواهم شد؟

۲- ۲ . الحجه علی الـذاهب / ۲۷۵؛ منـاقب ال ابن طالب، ج ۱، ص ۶۴؛ حلیه الاـبرار فی احوال محمـد و آله الاطهار، ج ۱، ص ۷۲؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۶۴ و الدرجات الرفیعه / ۴۲.

۲ _ ۱۳ . مدح پیامبر صلی الله علیه و آله ، در قصیده لامیه

۲ _ ۱۳ . مدح پیامبر صلی الله علیه و آله ، در قصیده لامیه

قصیده «لامیه» از مشهورترین و طولانی ترین اشعار ابوطالب و حدود صد ویازده بیت است، که کتاب های تاریخی و سیره به بخش هایی از آن پرداخته اند. در این جا، برخی ابیات قصیده را از نظر می گذرانیم.

پسر برادرم دروغگو نیست

هنگامی که قریش، محمد را به بهانه های مختلف تکذیب می کند، ابوطالب علیه السلام چنین به تصدیق او برمی خیزد:

وایدّه رب العباد ینصره واظهر دیناً حقّه غیر زایل

فقد علموا انّ ابننا لامکذب لدینا و لا یعنی بقول الا باطل...

پروردگارِ بندگان، او (محمد) را تأیید و یاری می کند و دین حقّ او را تثبیت و زایل ناشدنی خواهد کرد. آیا نمی دانید که فرزند ما محمد، نزد ما تکذیب ناشده است و ما درمورد او، به گفتار شیاطین اعتنا نمی کنیم؟ او بزرگْ مردی است از زمره بلندمرتبه ترین مهتران، که منسوب است به خاندانی که در عرصه بزرگی ها صاحب برتری اند، به جان خودم سوگند که از روی دلبستگی به احمد، خود را به مشقتی بیرون از طاقت افکندم و او را پیوسته، چون دوستداران دوست داشته ام...(۱) .

دشمنی قریش و عکس العمل ابوطالب

آن گاه که قریشیان، با سرسختی ابوطالب مواجه و از متوسل شدن

۱- ۱ . المناقب والمثالب / ۹۲؛ البدایه والنهایه، ج۳، ص ۴۶؛ الروض الانف، ج ۳، ص ۶۳-۶۸ و شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۷۹.

به او برای حلّ قضیه ناامید گردیدند، راه کینه و تهدید را در پیش گرفتند . ابوطالب در قصیده ای دشمنی آنان را غیر کارآمد وصف می کند:

لمّا رأیت القوم لاودّ فیهم وقد قطعوا کلّ العری والوسائل...

«آن گاه که دیدم در قوم مَحبتی نیست، و تمام بندها و پیوندها را گسسته اند، و ما را با دشمنی و آزار تمام افکنده اند، و... بر ضدّ ما با گروهی متهم و مظنون پیمان بسته اند و پشت سرِ ما، از غیض، انگشت به دندان می گزند، خود را چون نیزه انعطاف پذیر و شمشیر برّان درخشانی از یادگارهای بزرگان به صبوری واداشتم . از هر که با بدی با ما طعنه زَنَد و به باطل با ما ستیزد، و از هر کینه ورزی که در عیبجوییِ ما بکوشد،. از همه این ها به خداوند مردم پناه می بَرم... به خدا محمد را تسلیم نخواهیم کرد مگر آن که در اطرافش به خاک افتیم. و دراین راه، فرزندان و زنان مان را فراموش می کنیم. و به خدا سوگند اگرکار از آنچه می بینم سخت تر شود، ما نیز شمشیر خود را بربزرگان خواهیم کشید، و ...»(1).

۳ _ ۱۳ . خطاب به نجاشی

۳ _ ۱۳ . خطاب به نجاشی

در بخشی ، خطاب به نجاشی پادشاه حبشه می گوید:

تعلم ملیک الحبش انّ محمّدا وزیرٌ لموسی والمسیح بن مریم...:

«پادشاه حبشه (مردان نیک وبرگزیده) می دانند که محمد، وزیر وجانشین موسی و پسر مریم (عیسی) است. و هدایتی از آن دست که آن ها آوردند، به ارمغان دارد و همگی به فرمان خدا راه می نمایند،

---

۱ - ۱ . سیره ابن اسحق / ۱۵۶؛ البدایه والنهایه، ج ۳، ص ۴۳؛ الروض الانف، ج ۳، ص ۶۳؛ الحجه علی الذاهب / ۲۹۶-۲۹۹ و المواهب اللدنیه، ج ۱، ص ۱۸۵-۱۸۶.

و به او پیونـد می دهنـد. و- شـما- مسـیحیان در کتاب تان احوال او (محمـد) را می خوانیـد؛ خوانـدنی دُرُست و نَه داسـتانی و دروغین. و تو نجاشـی! آن چنـان که از امت محمـد به تو روی نیـاورده انـد، مگر آن که بـا بزرگـداشت و تجلیل تو باز گشـته باشند...»(۱).

۴ _ ۱۳ . هشدار به بنی کعب

۴ _ ۱۳ . هشدار به بنی کعب

زمانی که سـردمداران شـرک نتوانسـتند با مـذاکره ابوطالب را متقاعـد سازنـد تا برادرزاده اش را از انجام رسالتش باز دارد، از یک سو: آزار رسول خـدا را پیشه کردنـد و به سـفیهان و جاهلان خود دسـتور دادنـد به محمـد در معابر و گـذرگاه ها توهین کنند، و از سویی نیز: تحریم همه جانبه بنی هاشم را در ضـمن قطعنامه ای امضا کردند. روزی که سفیهان شان محتوای شکمبه شتر را بر سر وصورت حضـرت انداختند، ابوطالب سـخت غضـبناک شد. ابتدا دسـتور داد حاضران قریش، همان کثافات را بر سبیل های خود بمالند، سپس اشعار زیر را انشا و آنان را به شدت تهدید کرد:

ألا ابلغا عنّی علی ذات بیننا لویّاً و خصّا من لویّ بنی کعب

و الم تعلموا انّا وجدنا محمّداً نبیّاً کموسی خطّ فی اوّل الکتب...

«آیـا دشـمنی و بـدی از مـا بر تیره «لوءی» مخصوصـاً کعب از لوءی رسـیده است؟ آیـا ندانسـتند که ما محمـد را پیامبری چون «موسـی» یافتیم که نامش در کتاب های پیشـین آمده است؟ همانا در میان بندگان، مَحبت محمد را قرار نداده وتردیدی نیست که خداوند مَحبت و دوستی را مخصوص او قرار داده است. و همانا آنچه را شما

۱- ۱ . سیره ابن اسحق / ۲۲۱-۲۲۲؛ الروض الانف، ج۳، ص ۲۴۴؛ المناقب والمثالب / ۱۰۹؛ اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۱، ص ۱۱۷ و المستدرک الصحیحن، ج۲، ص ۶۲۳.

(جماعت قریش) به عنوان صحیفه بر دیوار کعبه آویخته اید، برای تان چون فریاد بچّه شتر شُوم و نحس ماند. به هوش باشید، به هوش باشید! قبل از این که خاکِ نمناک شما را دریابد... و به پروردگار این خانه سوگند که ما احمد را تسلیمِ تان نخواهیم کرد...(۱).

در بخشی دیگر ضمن هشدار به قریش چنین به «خاتمیت» رسول خدا اعتراف می کند: «خواب های شیطانی را در مورد محمد صلی الله علیه و آله به نادانی به کار نبندید. و در این باره امر و دستورهای گمراهان چپ رو و نامبارک را پیروی نکنید. شما آرزو می کنید محمد صلی الله علیه و آله را بکُشید و همانا این آرزوی تان چون خواب شیطانی است. سوگند به خدا! که نمی توانید اورا بکشید... پنداشته اید که ما محمد صلی الله علیه و آله را تسلیم تان خواهیم کرد و حال آن که به سنگ های پرتاب شده شما پاسخ محکم می دهیم...او امین و محبوب در میان بندگان است و پروردگار قاهر، او را «خاتم» در خاتمه ها نامگذاری کرده است، مردم بر پیامبری او بُرهان و شُکوه می بینند، و هیچ جاهلی در میان پیروان او جایگاه عالِم را ندارد. او پیامبری است که پروردگارش به او وحی می کند و کسی که طریق او را بر نگزیند راه پشیمانی را پیموده است»(۲).

۵ _ ۱۳ . محمد مصطفی

۵ _ ۱۳ . محمد مصطفی

۱- ۱ . سیره ابن اسحق / ۱۵۷؛ البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۷۰؛ الروض الانف، ج ۳، ص ۲۸۳؛ المناقب و المثالب / ۱۲۰؛ حلیه الابرار، ج ۱، ص ۳۳؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۶۳؛ الرسول والرساله... / ۴۱؛ الدرجات الرّفیعه فی طبقات الشیعه / ۵۲؛ ایمان ابوطالب / ۲۲: شیخ می فرماید: این داستان خود دلیل بر این است که اولاً: ابوطالب بر آن جماعت ریاست داشته و قریش به او احترام می گزاردند، ثانیاً: غضبناک شدن او به دلیل حمایت از رسول خدا بوده است.

۲- ۲ . شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۷۳.

ابوطالب، وقتی سرسختی سرانِ قریش را می بیند، بنی هاشم را برای پاسداری از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرا می خوانَد و او را، مایه افتخار آنان بر می شمارد:

اذا جمعت یوماً قریش لمفتخر فعبد مناف سرّها و صمیمها....

«اگر تمام قریش، روزی برای بزرگ نمایی و برشمردن افتخارها، گرد هم آیند، عبد مناف بی پیرایه ترین و بخشنده ترین آن ها است. و اگر بزرگان عبدمناف گرد هم آیند، شریف ترین و کهن ترین و دیرپاترین شان بنی هاشم خواهد بود. واگر بنی هاشم روزی تفاخر کند. باید به محمد تفاخر کنند؛ چرا که او از میان پاک ترین و بخشنده ترین آن ها برگزیده شده است».(۱)

۶ _ ۱۳ .برترین دین

۶ _ ۱۳ .برترین دین

آن گاه که ابوطالب می بیند، به راستی قریشْ ظالمانه درمقابل پیامبر خدا قد برافراشته اند و جز به کشتن او رضا نمی دهند، ضمن اعلام حمایت شدید، به صداقت وامانتداری محمد صلی الله علیه و آله و برتریِ دین او، گواهی می دهد و می گوید: به مرامت پایدار باش، و آنچه دوست می داری انجام بده: «فواللّه لااسلمک لشی ء ابداً»:

واللّه لن یصلوا الیک بجمعهم حتی اوسّد فی التراب دفیناً...

«به خدا سوگند که با تمام جمع ونیروی شان هرگز به تو دست نخواهند یافت، مگر آن که من چهره درخاک کشم. پس دعوتت را آشکار کن ، که برتو عیب وننگی نیست. و با دعوتت بشارت دِه و چشم ها را روشن ساز. مرا دعوت کردی و دانستم که تو نصیحت گرِما

---

۱ - ۱ . سیره ابن اسحق / ۱۴۹؛ البدایه والنهایه، ج ۳، ص ۴۰؛ المناقب والمثالب / ۸۹؛ الروض الانف، ج۳، ص ۴۸ و السیره النبویه ج ۱، ص ۱۹۴.

هستی، و فراخواندی ، و در دعوتت امین بودی...»(1).

۱- ۱ . سیره ابن اسحق / ۱۵۵؛ تذکره الخواص / ۱۸؛ شرح المولد النبوی / ۲۳۴؛ الروض الانف، ج ۳، ص ۵۵؛ الکشاف،ج ۲، ص ۱۳ و الدرجات الرفیعه / ۵۲.

فصل سوم

اشاره

فصل سوم

چگونگی ایمان ابوطالب

آنچه گذشت، این نتیجه را به ارمغان آورد که ابوطالب، آن مرد ایثارگر و نستوه، نه تنها مسلمان از دنیا رَخت بر بست، که ایمان و رستگاری او با ایمان توده امت اسلامی قابل مقایسه نخواهد بود و نور اوچون خورشید می درخشد، و خود اگربخواهد در صفِ شفاعت کنندگان قرار می گیرد(۱) . اما این سوءال باقی می ماند که ایمان او به چه کیفیت بوده؟ آیا وی ایمانش را از دیگران مخفی می داشت ، یا بی پرده رستگاری خود را ابراز می نمود؟ و اگر چنین است چرا فراوانی از اهل سنّت، مصرّانه او را کافر می پندارند؟

از این رو، شایسته است دراین قسمت به چگونگی ایمان عموی نامدار رسول خدا اشاره ای هر چند کوتاه صورت گیرد؛ باشد که خواننده ارجمند به گونه ای شایسته، پاسخِ سوءال های یاد شده را دریابد.

نخست باید گفت: با توجه به منابع تاریخی و سرگذشتْ نامه ها،

۱- ۱ . نک: بحث های گذشته.

چند دیدگاه در بُعد دینی ابوطالب ابراز شده است:

۱. گروهی معتقدند ابوطالب از ابتدای بعثت به برادرزاده اش ایمان آورد، ولی برای مصلحت (حفظ و حراست وحمایت از رسول خدا) ایمانش را مخفی نگاه داشت.

۲. بسیاری بر این عقیده اند که او مشرک از دنیا رفت، و به دعوت پیامبر خدا و اسلام، جواب منفی داد.

۳. گروهی دیگر اعتقاد دارند وی صراحتاً و بدون هیچ هراسی ایمان آورد وآن را ابراز داشت.

۴. دسته ای ایمان او را به دلیل حمایت های بی دریغش از رسول خدا، به خدا واگذار کرده اند.

۵. برخی که در رأس آن ها عبدالحمید بن ابی الحدید قرار دارد، متوقف و متحیر مانده اند(۱).

چهار دیدگاه نخست را دکتر رفاعی در کتاب خود طرح و به شواهد هر کدام اشاره ای کوتاه کرده است(۲) . او می افزاید: دیدگاه سوم از آنِ شیعیان امامیه، بسیاری از زیدیه، برخی شیوخ معتزله، گروهی از صوفیه واندکی از اهل سنّت است. وی دیدگاه دوم را به سیره نویسان و جمهور اهل سنّت نسبت می دهد.

آن گاه با توجه به بحث های صورت گرفته ، این نتیجه را فراروی ما قرار می دهد که: دیدگاه های دوم وچهارم وپنجم از جهات مختلف بی اعتبار است و هیچ تردیدی در بی پایگی آن ها باقی نمی مانَد و از میان دو دیدگاه دیگر، دیدگاه نخست را می توان تأیید کرد. به عبارت دیگر: می توان میان دو دیدگاه اول و سوم را جمع کرد وگفت: ابوطالب از

۱- ۱ . شرح نهج البلاغه ج ۱۴، ص ۸۲.

۲- ۲ . امیرالموءمنین علی بن ابی طالب من المیلاد الی استشهاد و المواهب الواهب... / ۲۵۳.

ابتدا موحد بود وازنخستین روزهای مبعوث شدن برادرزاده اش اسلام آورد، ولی از روی حکمت و مصلحت، ایمان خود را از مشرکان قریش مخفی نگاه می داشت تا درسایه تدبیر مصلحت جویانه بتواند از دین خدا و رسول اوحمایت کند، اما در عین حال هیچ گاه تظاهر به شرك و بت پرستی نیز نکرد.

از سوی دیگر: درمیدان عمل و زبان شعر که هر دو، بستر و ظرفیتی گسترده دارند، بی پروا و بدون پرده ایمان و رستگاری خویش را ابراز کرد و هیچ تردیدی را باقی نگذاشت. به تعبیر دیگر: ابوطالب بر اساس سیاستی که در پیش گرفت، ایمان خود را از قریش و حتّی توده مسلمانان پنهان می داشت ولی از خواص و انسان های وارسته و مورد اطیمنان چون: رسول خدا صلی الله علیه و آله ، و علی علیه السلام ، اباذرو... مخفی نمی داشت. این شیوه در زندگی وی، سبب شد ناآگاهان که حشر و نشر وی را با کافران می دیدند، چنین پندارند که او کافر از دنیا رفته است. برای اثبات این مدعا با ذکر دو نکته، بحث را جمع می کنیم.

۱. اعتقاد درونی

۱. اعتقاد درونی

مکتوم نگهداشتن باورهای اعتقادی، درتاریخ دینی بشر، امری تازه و غیرمنتظره نبوده است. مروری بسیار کوتاه در آن بخش از کتاب آسمانی اسلام (قرآن)، که فراز و نشیب های سرگذشت موءمنان را گوشزد می کند، این قضیه را به خوبی روشن می سازد؛

موءمن آل فرعون: داستان موءمن آل فرعون، درفضای خفقان و وحشت فرعونی دوران حضرت موسی علیه السلام (۱) یکی از مواردی است که

---

۱ – ۱ . غافر ۲۸: دیگر بار «قالَ رَجُلٌ مُـؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ یَكْتُمُ إِیمانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلاً أَنْ یَقُولَ رَبِّیَ اللّهُ وَقَدْ جاءَكُمْ بِالبَیِّناتِ مِنْ رَبِّكُمْ...».

قرآن کریم آن را برای بیداری مسلمانانِ گرفتار در چنگال فرعونیان زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله یادآوری می کند. موءمن آل فرعون از دودمان خود فرعون یعنی نژاد قبطیان و خواصّ دربار بود که می کوشید ایمان خویش را پنهان نگه داشته و تقیه کند.(۱)

اصحاب کهف: داستان عبرت آور اصحاب کهف(۲)، یکی دیگر از مصادیق ادعای یاد شده است که عده ای اعتقادِ یکتاپرستی خود را برای حفظ جان شان، نه تنها پنهان نگه داشتند که وقتی شرایط را برخود دشوار یافتند به غاری پناه بردند؛ مدتی در آن جا مکث کردند و دیگر بار زنده شدند.(۳) خداوند نیز به پاس حُسن نیت واقدام شایسته آنان سرگذشت شان را در کتاب آسمانی خود جزء امور عبرت انگیز برای بشر خطاکار، گوشزد، و به پیامبر اسلام یادآوری می کند این داستان آن گونه که اتفاق افتاده، امری تازه و عجیب نیست. این انسان است که به دلیل اُنس به امور مادّی از امور دیگر چون: معاد غفلت می کند(۴).

مماشات و تظاهر: حتّی قرآن کریم، برای این که یک موءمن بتواند در جامعه کفر و شرک به حیات مادّی و معنوی خود ادامه دهد و هستی اش به باد نرود، انکار زبانی و تظاهر به شرک را مُجاز می شمارد و تکلیف او را از دستور کلی عذاب کافران و مرتدان استثنا می سازد(۵).

ص: ۱۵۲

۱- ۱ . المیزان، ج ۱۷، ص ۵۲۳.

۲- ۲ . کهف / ۱ - ۲۶: «أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ الكَهْفِ وَالرَّقِـيم كانُوا مِنْ آیاتِنا عَجَباً * إذ أَوَی الفِتْیَهُ...».

۳- ۳ . المیزان، ج ۱۳، ص ۴۰۴: داستان اصحاب کهف از نظر قرآن.

۴- ۴ . همان، ج ۲۳، ص ۳۴۲.

۵- ۵ . نحل/ ۱۰۶: «مَن كَفَرَ بِاللَّهِ مِن بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلاَّ مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلكِن مَّن شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْراً فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ».

بنـابراین ، از نظر تاریخی، ابراز عقیـده به خداونـدِ یگانه و پیامبران الهی در جوامع بشـری همواره با موانع و مشـکلاتی روبه رو بوده است؛ از این رو، عـده ای بر اساس شـرایط روزگار خویش با این که موءمن بوده اند، ولی نتوانسـته اند اعتقاد واقعی خود را آشکار سازند، و مماشات با کفار را در پیش گرفتند، که ابوطالب یکی از آن موارد بود.

۲. مصلحت اهم یا تقیه؟

۲. مصلحت اهم یا تقیه؟

از آن جـا که دین اسـلام برای پیروانش هیـچ یـک از راه های ایمن سازی را از نظر دور نداشـته، در فرهنگ اعتقادی اش یک اصـل اساسـی به نام «تقیه» یا مصـلحت اندیشـی، با شـرایط خاص ودر زمان خاص، برای حفظ جان موءمن درنظر گرفته است. قرآن کریم پس از نهی شدید موءمنان از دوستی و ولیّ گرفتن کفار، «تقیه» را به عنوان عامل حفظ جان آنان یادآور می شود:

«... إِلاَّ أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرُكُمُ اللّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللّهِ الْمَصِيرُ»(۱).

علامه طباطبایی در تفسـیر آیه می آورد: «وکوتاه سـخن این که: کتاب و سـنّت هر دو برجواز تقیه به طور اجمال دلالت دارند؛ اعتبار عقل نیز موءیـد این حکم است؛ چون دین جز این نمی خواهـد و شارع جز این هـدفی ندارد که حق را زنده کند و جان تازه ببخشد. و بسیار می شود که تقیه کردن و بر حسب ظاهر طبق دلخواه دشمن و مخالفان عمل کردن، مصلحت دین و حیاتِ آن را چنان تأمین می کند که ترک تقیه آن را تأمین نمی کند. و این قابل انکار نیست، مگرکسـی که بخواهد منکِر واضـحات شود»(۲).

۱- ۱ . آل عِمران / ۲۸.

۲- ۲ . المیزان، ج ۳، ص ۲۴۰.

و باز می گوید: «اخبار در مشروعیت تقیه از طریق ائمه اهل بیت، بسیار است و شاید، به حدّ تواتر برسد... آیه نیز بر آن دلالت دارد؛ دلالتی که به هیچ وجه نمی توان آن را انکار کرد»(۱). در منابع روایی شیعی، تقیه وحدود و شرایط آن به عبارت های مختلف انعکاس یافته است، که در این جا به اشاره دو نمونه بسنده می گردد؛

- از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «التقیّه فی کل شی ء یفطرّ الیه ابن آدم فقد احله اللّه له»(۲).

- از امیرالموءمنین علی علیه السلام آمده: «التقیّه من افضل الاعمال الموءمن، یصون بها نفسه و اخوانه عن الفاجرین، و قضاء حقوق الاخوان اشرف الاعمال المتقین، یستجلب مودّه الملائکه المقربین، و شوق الحور العین»(۳).

در منابع اهل سنّت نیز تقیه به عنوان یک اصل پذیرفته شده، قلمداد گردیده است: بخاری در صحیح خود پس از آوردن آیات ۱۰۶ نحل و۲۸ آل عمران و۷۵ و۹۷ نسآ ، این اصل را یادآوری کرده و و می گوید: قال الحسن: التقیه الی یوم القیامه(۴).

ابن حجر عسقلانی بعد از تعریف تقیه که: «الحذر من اظهار ما فی النفس من معتقد و غیره، للغیر» در توضیح این که تقیه جایز است یا نه،

۱- ۱ . همان / ۲۵۴.

۲- ۲. وسایل الشیعه ، ج ۱۶، ص ۲۱۴: کتاب الامر النهی، ابواب امر به معروف...، باب ۲۵، ح ۲: در هر چیزی که فرزند حضرت آدم علیه السلام به آن مضطر باشد، خداوند تقیه را در آن حلال کرده است.

۳- ۳ . همان، باب ۲۸، ح ۴،: با فضیلت ترین اعمال مؤمن، تقیه است؛ زیرا مؤمن با تقیه جان خود و برادرانش را از شرّ بدکاران حفظ می کند، و ادا کردن حقوق برادران ایمانی از شریف ترین اعمال پرهیزکاران است، مؤمن با تقیه دوستی فرشتگان مقرّب الهی و اشتیاق حوریان بهشتی را جلب می کند. برای اطلاع بیش تر به این کتاب مراجعه شود.

۴- ۴ . صحیح بخاری، ج ۸، ص ۵۵؛ کتاب الاکراه.

می گویـد: «قال الحسن البصـری: تقیه برای موءمن تا روز قیامت جایز است، مگر در قتل»(۱). وی در قسـمتی دیگر بعد از نقل داستان ابی الجندل که گفت: «ای گروه مسلمانان! برگردید به سوی مشرکان»؛ از رسول خدا صلی الله علیه و آله این گونه نقل می کنـد: «رسول خـدا فرمود: ای ابـا جنـدل! صبر را پیشه کن، وحسـاب کن، من مخـالفت نـدارم وخداونـد برای تو فَرَج و راه خروج از این حال قرار خواهد داد»، سپس به نقل از «خطابی» می گوید: «عالمان قضیه ابی الجندل را دو گونه توجیه کرده اند؛ یکی از توجیهات این است که وقتی مسلمان از جانش هراس داشته باشد، خداوند تقیه را برای وی مباح کرده است و رخصت داده که اگر «توریه» ممکن نباشد، کفر را بر زبان آوَرَد، با این که در باطن موءمن است(۲).

سیوطی در تفسیر خود می آورَد: ابن جریز وابن ابی حاتم از طریق عوفی از ابن عباس در مورد آیه شریفه: «إِلاّ أَنْ تَـتَّـقُوا مِنْهُمْ تُقاةً» (آل عِمران/۲۸) گفته اند: تقیه به زبان، آن است که کسی با این که قلباً موءمن است، از ترس مردم (ناس) برخلاف آن تکلم کند...»(۳).

ابن کثیر نیز در توضیح آیه می گوید: یعنی کسـی که در برخی شـهرها و زمان ها از شرّ مردمِ آن جا با این که در قلب موءمن است، در ظاهر تقیه نماید، و همان روایتِ ابن عباس را نقل می کند(۴).

قرطبی پس از نقل روایت ابن عباس و فتوای حسن بصری، محدوده و شرایط تقیه را چنین تبیین می کند: «وقتی موءمن در میان

۱- ۱ . فتح الباری شرح البخاری، ج ۱۳، ص ۲۷۹؛ کتاب الاکراه.

۲- ۲ . همان، ج ۵، ص ۲۵۴؛ کتاب الشروط، باب الشروط فی الجهاد والمصالحه... .

۳- ۳ . الدرّ المنثور، ج ۲، ص ۱۶.

۴- ۴ . تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۳۶۵.

کفار زندگی می کند اگر بر جانش هراس داشته باشد، باید با زبان دورویی ومداهنه نماید، درحالی که قلبش مطمئن به ایمان است. البته تقیه جز درمواردی که قتل، نقص عضو و آزار و اذیت عظیمی در پی داشته باشد، جایز نیست»(۱).

ابی شیبه در کتاب خود با نقل چندین روایت درباره تقیه، روایت ذیل را چنین نقل می کند: «حدّثنا شریک عن جابر عن ابی جعفر قال: التقیه اوسع ما بین السماء الی الارض»(۲).

بنابر آنچه یادآوری شد باید گفت پنهان نگهداشتن ایمان (در حالی که قلب مملو از ایمان باشد) و حتّی تظاهر به شرک، نَه تنها از دیدگاه پیروان اهل البیت علیهم السلام که از دیدگاه اهل سنّت نیز امری مسلّم و غیر قابل تردید است.

در نتیجه با توجه به روایات بسیار که در آن ها ابوطالب، به موءمن آل فرعون و اصحاب کهف تشبیه شده(۳) و نیز شرایط خاص و دشمنی سرسختانه قریش با رسول خدا صلی الله علیه و آله ، ابوطالب علیه السلام آن مرد فداکار و خستگی ناپذیر بدون این که هیچ گاه اظهار شرک کند، با حفظ سیادت خود در میان قریش، ایمان و اسلام خویش را پنهان نگاه داشت، تا در سایه آن بتواند نه تنها از جان رسول خدا و دین او حمایت کند، که مصلحت کُلّ بنی هاشم ومسلمانان را تأمین کرد، و شکی نیست که این کار بزرگ ترین مصلحت وبالاتر از حفظ جان خودِ او به حساب می آید؛ چنان که فرزندش علی علیه السلام می فرماید: «کان واللّه ابوطالب بن عبدالمطلب موءمناً مسلماً یکتم ایمانه مخافه بنی هاشم ان تنابذها قریش»(۴).

۱- ۱ . الجامع الاحکام القرآن، ج ۴، ص ۵۷.
۲- ۲ . المضف، ج۷، ص ۳۶۳، ح ۱۲ و ۱۳.
۳- ۳ . الحجه علی الذاهب... / ۳۶۲.
۴- ۴ . همان / ۳۶۲-۱۲۲ و بحارالانوار ، ج ۳۵، ص ۱۱۴، ح ۵۱.

چه این که بسیاری از اندیشه مندان همین نظر را درباره چگونگی ایمان عموی پیامبر ابراز داشته اند: نویسنده کتاب الحجه علی الذاهب... می آورد: «اباطالب سیّد و آقای قریش و رئیس بدون رقیب بود. قریش درحالی که بت می پرستیدند، از او فرمان می بردند وبه دستورهایش گردن می نهادند. هنگامی که خداوند دینش را اظهار و رسولش را برانگیخت، ابوطالب از او حمایت کرد و به وی یاری رساند، ولی اسلام و ایمان خود را کتمان می کرد؛ چون در غیر این صورت نمی توانست از دین و رسول خدا حمایت کند.

طبیعی بود که اگر ابوطالب مانندِ دیگر مسلمانان عقیده وایمان خودرا علنی می ساخت، قریش به وی به دیدِ دشمن می نگریستند و با او همانند دیگر مسلمانان معامله می کردند، و به فرمان هایش گوش نمی دادند؛ از این رو ابوطالب ضمن کتمان ایمان خود با حفظ ریاستش با کافران حشر و نشر داشت و... در اجتماعشان حضور می یافت»(۱).

تا این که خداوند پایه های دینش را در قلب ها محکم کرد و مسلمانان افزون شدند، و در خارج از جزیره العرب حضور یافتند و از آیینش تبلیغ کردند. اسلام در جایْ جایِ جهان پُرآوازه شد و یهود و نصاری باور کردند که دین اسلام پا گرفت. آن گاه ابوطالب با قلبی آرام و باطنی مملو از ایمان بدرود حیات گفت. همه مورخان معتقدند وقتی ابوطالب به جوار پروردگارش شتافت، جبرئیل نازل شد وبه پیامبر فرمان داد که: «قدماتَ ناصِرَکَ فَاخرُج منهم، وامَرَه بِالمُهاجره»(۲).

۱- ۱ . الحجه علی الذاهب.../ ۳۴۰ و الفصول المختاره / ۲۸۶.

۲- ۲ . همان / ۳۴۱.

همچنین دانشـمندی دیگر می نویسـد: «این که ابوطالب به دین عرب رغبت نشان می داد و به آن تظاهر می کرد، در حالی که پیامبر را تصدیق و به نبوت او اقرار کرد؛ به دلیل «تقیه» و دفاع از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود؛ زیرا اگر اسلام خویش را آشکار می ساخت، از چشم اَعراب می افتاد و دیگر نزد آنان احترام نداشت...»(۱).

اندیشه مندی دیگر می نگارد: «بنابراین: ابوطالب باید به رسالت پسر برادرش ایمان آورده باشد، ولی آن را علنی نساخت؛ زیرا شرایـط وحکمت و سـیاست روزگار، آن را اقتضا می کرد و اگر در همان ابتـدای بعثت، ایمان خود را آشـکار می ساخت، بی درنگ همه قریش از او می رمیدند و از آن نقشی که ایفا می کرد، باز می ماند...»(۲).

۱- ۱ . المناقب والمثالب / ۹۲.

۲- ۲ . ملحمه الامام علی او العقیده العلویه المبارکه / ۴۷.

چکیده

چکیده

هر چند بسیاری از عالمان اهل سنّت بر پایه جعلیات و تهمت هایی که از دوران معاویه آغاز شد و به منابع اهل سنّت راه یافت، ابوطالب علیه السلام را مشرک می پندارند ، با توجه به روایات فراوانِ رسیده از اهل البیت علیهم السلام و شواهد زنده تاریخی و به ویژه اَشعار و قصیده های بلند و پر معنایی که از خود ابوطالب باقی مانده اند، هیچ تردیدی در ایمان و خدا باوری و اعتقاد او به رسالت رسول خدا، وجود ندارد، ولی چون آن مرد فداکار، مصلحت را در مخفی نگه داشتن باورهای خویش می دید آن رابرای توده مردم اظهار نمی کرد؛ تا بتواند همچنان به حمایت از رسول اللّه صلی الله علیه و آله و مسلمانان بپردازد وباسرانِ شرک مماشات نماید، و به حق توانست با پایمردی ومقاومت خود بزرگ ترین افتخارها را درتاریخ اسلام از آنِ خویش کرده، و به عنوان اسوه مقاومت مطرح باشد؛ وچه زیبا گفت آن اندیشه مند اهل سنّت که:

لولا ابوطالب وابنه لما مُثِّل الدین شخصا فقاما

فذاک بمکه آوی وحامی وهذا بیثرب جسّ الحماما...(۱)

ص: ۱۵۹

۱- ۱ . شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۸۴: اگر ابوطالب و فرزندش علی نبودند، دین اسلام، وجود نمی یافت. آنان قیام کردند؛ پدر در مکه، پناهگاه و حامی بود و فرزند در مدینه، تا پای جان جنگید... .

کتاب نامه

کتابنامه

۱ . قرآن کریم، ترجمه آیت اللّه ناصر مکارم شیرازی.

۲ . آلوسی، السیدمحمود (۱۲۷۰ ق) روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی، تهران، انتشارات جهان.

۳ . آل سید علیخانی، سید محمدعلی، ابوطالب و بنوه، نجف اشرف، ط اول، مطبعه الادب، ۱۹۶۹ م.

۴ . ابراهیم حسن، حسن، تاریخ الاسلام والسیاسی والدینی والثقافی والاجتماعی، قاهره، ط هفتم، ملتزم النشر والطبع، ۱۹۶۴م.

۵ . ابن سیدالناس، محمدبن عبداللّه بن یحیی، (۶۷۱- ۷۳۴ ه ق)، السیره النبویه - المسی عیون الاثر فی فنون المغاذی والشمائل والسیر، طبعه جدیده ومصححه، موءسسه عزّالدین، ۱۴۰۶ ق / ۱۹۸۶ م.

۶ . ابن اسحق، محمدبن اسحاق بن یسار(۸۵ -۱۵۱ ق) سیره ابن اسحق، به تحقیق سهیل زکار، قم، دفتر مطالعات تاریخ و فرهنگ اسلامی، زمستان ۱۳۶۸ .

۷ . ابن ابی الحدید، عبدالحمید، شرح نهج البلاغه، به تحقیق محمدابوالفضل ابراهیم، بیروت، ط دوم، مطبعه الحیدریه، ۱۳۸۹ ق /۱۹۶۹م.

۸ . ابن حنبل احمد، مسند احمدبن حنبل، بیروت، ط اول، مکتب الاسلامی، دار صادر، ۱۳۸۹ ق / ۱۹۶۹ م.

ص: ۱۶۰

۹ . ابن حزم، علی بن احمد (م ۴۵۶ ق)، المحلی، به تصحیح احمد شاکر، بیروت، دار الآفاق، بی تا.

۱۰ . ابن عربی، محمدبن عبداللّه(۳۶۸- ۴۵۶ ق)، احکام القرآن، بیروت، ط اول، دارالفکر، ۱۴۰۹ ق.

۱۱ . ابن الجوزی، عبدالرحمن بن علی بن محمد(م۵۹۶ ق)، المنتظم فی تاریخ الملوک والامم، به تحقیق محمد عبدالقادر عطا، مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، ط اول، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ ق / ۱۹۹۲م.

۱۲ . ابن جوزی ، الوفا باحوال المصطفی، تصحیح و تعلیق محمد زهری البخاری، و ریاض، موءسسه السعدیه بالرضا.

۱۳ . ابن عساکر، علی بن الحسین(م۵۷۱ ق)، تاریخ دمشق، به تحقیق و تعلیق علی عاشور الجنوبی، بیروت دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ ق /۲۰۰۱م.

۱۴ . ابن ابراهیم، سلیمان و ای – دنت، محمدپیامبر خدا، قم، چ اول، کتاب فروشی صحافیان، ۳۴۷ ق .

۱۵ . ابن سلیمان، تفسیر مقاتل بن سلیمان، به تحقیق عبداللّه محمود شامه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۳ ق / ۲۰۰۲م.

۱۶ . ابوریه، محمود، بازرگان حدیث، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران، کتاب فروشی محمدی، بی تا.

۱۷ . ابی داوود، سلیمان بن اشعث السجستانی(۲۰۲–۲۷۵ ق)، سنن ابی داوود، شرح و تعلیق السید محمد – عبدالقادر عبدالخیر...، قاهره، دارالحدیث.

۱۸ . ابی السعود، محمدبن محمد(م۹۵۱ ق)، تفسیر ابی السعود – المسمی ارشاد العقل السلیم الی مزایا القرآن الکریم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۱۹ . ابی شیبه(م۲۳۵ ق)، المصنف، به تحقیق سعید محمد اللحام، بیروت، ط اول، دارالفکر، ۱۴۰۹ ق.

۲۰ . اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، بیروت، دارالکتاب

الاسلامی، بی تا.

۲۱ . الازهری، سلیمان، بلوغ المارب فی نجاه آبائه و عمّه ابی طالب، به تحقیق و تعلیق سامی العزیزی و زهرا اکادمی، قم، ط اول، مطبعه سید الشهدا، ۱۴۲۱ ق .

۲۲ . الاسبر، محمدعلی، ابوطالب عملقا الاسلام الخالد، بیروت، ط اول، دارالتعارف، ۱۴۱۱ ق /۱۹۹۱م.

۲۳ . استرآبادی، محمدبن الحسن الخوی،(۶۸۶ ق)، شرح شافیه مع شرح شواهد عبدالقادر البغدادی، به تحقیق وتصحیح محمد نور الحسن...، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۳۹۵ ق .

۲۴ . اصفهانی، علی بن الحسین ابی الفرج (۲۸۴- ۳۵۶ ق)، مقاتل الطالبین، ترجمه سیدهاشم رسولی محلاتی و مقدمه علی اکبر غفاری، ایران، چ دوم، نشر صدوق.

۲۵ . الاصفر، ابن عنبه، عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، به تحقیق و تعلیق جمعی از محققین بیروت، ط اول، مکتبه الثقافه الدنیه، ۱۴۲۱ ق / ۲۰۰۱ م.

۲۶ . العک، الشیخ خالد عبدالرحمن، موسوعه عظماء حول الرسول، بیروت، ط اول، دار النفایس، ۱۴۱۲ ق /۱۹۹۱ م.

۲۷ . اندلسی، محمدبن یوسف الشهربااین حیان، (م۷۴۵ ق)، البحر المحیط، به تحقیق عبدالموجود، بیروت، ط اول، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۳ ق /۱۹۹۱م.

۲۸ . انطاکی، عبدالمسیح، ملحمه الامام علی او العقیده العلویه المبارکه، بیروت، ط دوم، موءسسه الاعلمی، ۱۴۱۱ ق /۱۹۹۱ م.

۲۹ . الایجی، عبدالرحمن بن احمد(۲۲۰- ۳۶۰ ق)، المواقف، به شرح السید شریف الجرجانی، تحقیق و تخریج عبدالرحمن عمیره، بیروت، ط اول، دارالجلیل، ۱۴۱۷ ق / ۱۹۹۷م.

۳۰ . الامین، السید محسن، اعیان الشیعه، به تحقیق و تخریج حسن الامین،

ص: ۱۶۲

بیروت، دارالتعارف، ۱۴۰۶ ق /۱۹۹۴م.

۳۱ . الامینی، عبدالحسین احمد، الغدیر فی الکتاب والسنه، بیروت، ط اول الممیزه، موءسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۴ ق /۱۹۹۴م.

۳۲ . ______________ ، ابوطالب مظلوم تاریخ، ترجمه انتشارات بَدر، تهران، انتشارات بَدر، بهار۱۳۵۹.

۳۳ . الباقلانی، ابی بکر محمدبن الطیب (م۴۰۳ ق)، تمهیدالاوائل و تلخیص الدلایل، تحقیق عماد الدین احمد حیدر، بیروت، ط سوم، موءسسه الکتب الثقافیه،۱۴۱۴ ق / ۱۹۹۳م.

۳۴ . البَحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، به تحقیق و تعلیق جمعی از علمای بیروت، ط اول، موءسسه الاعملی، ۱۴۱۹ ق /۱۹۹۹م.

۳۵ . ______________ ، حلیه الابرار فی احوال محمّد و آله الاطهار علیهم السلام ، به تحقیق غلام رضا مولانا بروجردی، قم، ط اول، موءسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۱ ق .

۳۶ . بخاری، محمدبن اسماعیل بن ابراهیم (م۲۵۶ ق)، صحیح البخاری، شرح وتعلیق قاسم الشماعی الرفاعی، بیروت، دار القلم ، بی تا.

۳۷ . الرزنجی، جعفر(۱۲۵۰-۱۳۱۷ ق)، شرح المولد النبوی - المسمی بالکوکب الانور علی عقد الجوهری الازهر- به تحقیق و تصحیح محمد نورالحسن...، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۳۹۵ ق .

۳۸ . البغدادی، محمدبن محمدبن النعمان بن معلم، معروف به شیخ مفید(۳۳۶- ۴۱۳ ق)، الفصول المختاره، به تحقیق سیدعلی میر شریفی، بیروت، ط دوم، دارالمفید ، ۱۴۱۴ ق / ۱۹۹۳م.

۳۹ . ایمان ابوطالب، به تحقیق موءسسه البعثه، الموءتمر للعالمی لالفیه للشیخ المفید، ۱۴۱۳ ه .

۴۰ . ______________ ، اوائل المقالات، بیروت، ط دوم، دار المفید، ۱۴۱۴ ق / ۱۹۹۳ م.

۴۱ . البغوی، حسین بن مسعود الفرّا(م۵۱۶ ق)، تفسیر البغوی، المسمی معالم التنزیل، به تحقیق عبدالرحمن العبک و مروان سوار، بیروت، ط سوم، دارالمعرفه ، ۱۴۱۳ ق / ۱۹۹۲ م.

۴۲ . بلخی، محمّدبن برهان الدین خاوند شاه، معروف به میرخوند، روضه الصفا، تلخیص و تهذیب عباس زریاب، تهران، چ اول، انتشارات علمی، پاییز ۱۳۷۳.

۴۳ . البهبهانی ، محمدبن عبدالکریم ، الدمعه الساکبه فی احوال النبی والعتره الطاهره، بیروت، موءسسه الاعلمی مکتبه العلوم العامه البحرین، ۱۴۰۹ ق / ۱۹۸۸م.

۴۴ . البیهقی احمدبن الحسن (۳۵۸-۳۸۴ ق)، دلایل النبوه و معرفه احوال صاحب الشریعه، به تحقیق و تعلیق عبدالمعطی قلجعی، بیروت، ط اولی.

۴۵ . ______________ ، السنن الکبری، به تحقیق عبدالقادر عطا، بیروت ، ط اول، دارالکتب العلمیه۱۴۱۴ ق / ۱۹۹۶ م. از نسخه دیگر این کتاب همراه جوهر النقی، بیروت، دار المعرفه، چاپ شده نیز، استفاده گردیده است.

۴۶ . التمیمی، عبدالرحمن بن ابی حاتم محمدبن ادریس(م۳۲۷ ق)، الجرح والتعدیل، به تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، ط اول، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۶ ق / ۱۹۹۶م.

۴۷ . التمیمی، نعمان بن محمد المغربی(م۳۶۳ ق)، المناقب والمثالب، به تحقیق ماجدبن الاحمد العطیه، بیروت، ط دوم، موءسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۳ ق / ۲۰۰۲ م.

۴۸ . ______________ ، شرح الاخبار فضائل الائمه الاطهار، قم، موءسسه النشر الاسلامی التابعه، لجماعه المدرسین.

۴۹ . التنکابنی، محمدبن عبدالفتاح (۱۰۴۰-۱۱۲۴ ق)، سفینه البحار، به تحقیق سیدمهدی رجایی، قم، ط اول، طبع امیر، ۱۴۱۹ ق / ۱۳۷۷ ش.

۵۰ . الثعلبی، ابوالحسن احمد (م ۴۲۷ ق)، الکشف والبیان المعروف به تفسیر الثعلبی، به تحقیق ابی محمدبن عاشور، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ ق / ۲۰۰۲ م.

۵۱ . الثقفی، ابراهیم بن محمد سعید المعروف به ابن هلال، الغارات، او الاستنفار والغارات، به تحقیق و تعلیق السید عبدالزاهراء الحسینی، بیروت، ط اول، دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۱۰ ق / ۱۹۹۰م.

۵۲ . جرج جرداق، الامام علی صوت العداله الانسانیه، بیروت، منشورات مکتبه الحیاه، ۱۹۷۰ م.

۵۳ . الجرجانی، ابو المحاسن حسین بن الحسن، تفسیر گارز، جلاء الاذهان و جلاء الاحزان، تصحیح و تعلیق میر جلال الدین الحسینی، ارموی، ط اول، محدث، ۱۳۷۸ ق/ ۱۳۳۷ ش.

۵۴ . الجرجانی، عبدالّله بن عدی (۲۲۷ - ۳۶۵ ق)، الکامل فی ضعفاء الرجال، بیروت، ط سوم، دارالفکر.

۵۵ . الجزری، المبارک بن محمدبن اثیر، تتمه جامع الاصول فی احادیث الرسول، اعداد و ترتیب یوسف محمد التفاعی، بیروت، ط اولی، دارالفکر، ۱۴۰۵ ق / ۱۹۸۵ م.

۵۶ . الجزری، عزّالدین بن اثیر علی بن محمد (م۶۳۰ ق)، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، به تحقیق و تعلیق علی محمد المعوّض- احمد عبدالموجود، بیروت، دارالکتب العلمیه.

۵۷ . ______________ ، (۵۴۴ - ۶۰۶ ق)، النهایه فی غریب الحدیث والاثر، به اهتمام ابوفضل عاشور، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ ق / ۲۰۰۱ م.

۵۸ . الجوزی، جمال الدین عبدالرحمن بن علی(م۵۹۷ ق)، زاد المنیر فی علم التفسیر، به تحقیق محمدبن عبدالرحمن عبدالّله، بیروت، ط اول، دارالفکر، ۱۴۰۷ ق / ۱۹۸۷ م.

ص: ۱۶۵

۵۹ . ــــــــــــــــــــــ ، صـفه الصـفوه، صنع و فهرسه عبدالسلام محمدهارون، بیروت، ط اول، دارالفکر، ۱۴۱۳ ق / ۱۹۹۲ م.

۶۰ . حر عـاملی، الشـیخ محمـدبن الحسن (م۱۱۰۴ ق)، وسائل الشـیعه -تفصـیل وسائل الشـیعه الی تحصـیل مسائل الشـریعه، به تحقیق موءسسه آل البیت علیه السلام قم، ط دوم، موءسسه آل البیت علیه السلام ، ۱۴۱۴ ق .

۶۱ . حلبی، علی بن محمدبرهان الدین، السیره الحلبیه مع حاشیه دحلان، بیروت، المکتبه الاسلامیه.

۶۲ . الحلی، رضی الدین علی بن موسی بن طاووس، (م۶۶۴ ق)، الطرائف فی معرفه مذاهب الطوائف، قم، مطبعه الخیّام، ۱۴۰۰ ق.

۶۳ . الحنفی، شـمس الـدین عبدالرحمن بن الجوزی(۵۸۱ - ۶۵۴ ق)، تـذکره الخواص - المعروف بتـذکره الخواص الاـمه فی خصائص الائمه، با مقدمه السید محمدصادق بحرالعلوم، بیروت، موءسسه اهل البیت علیه السلام ، ۱۴۰۱ ق /۱۹۸۱ م.

۶۴ . الحمیدی، عبدالعزیز عبداللّه، التاریخ الاسلامی، مواقف و عبر، اسکندریه، ط اول، دار الدعوه للطبع والنشر والتوزیع، ۱۴۱۸ ق / ۱۹۹۸ م.

۶۵ . الحنابـذی، سـلطان محمـد الملقب به سـلطان علی شـاه، تفسـیر بیان السـعاده فی مقامات العباده، بیروت، ط دوم، موءسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۷ ق / ۱۹۸۸ م.

۶۶ . حوّی، سعید، الاساس فی التفسیر، بیروت، ط دوم، دارالسلام، للطباعه والنشر، ۱۴۰۹ ق / ۱۹۸۹ م.

۶۷ . خـازن، علی بن محمدالبغـدادی المعروف بالخـازن، مختصـر تفسـیر الخـازن، المسـمی لبـاب التأویـل فی معانی التنزیل، به اختصار عبدالغنی وقّر، بیروت، ط اول، الیمامه للطباعه والنشر، ۱۴۱۵ ق / ۱۹۹۶ م.

۶۸ . الخصیبی، حسین بن حمدان (م ۳۳۶ ق)، الهدایه الکبری، بیروت، ط چهارم، موءسسه البلاغ، ۱۴۱۱ ق .

۶۹ . الخنیزی، عبداللّه، ابوطالب موءمن قریش، بیروت، ط اول، المکتب العالمی للتألیف والترجمه، ۱۳۸۱ ق / ۱۹۶۹ م.

۷۰ . دشتی، محمد - سید کاظم محمدی، المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه، همراه متن، قم، موءسسه تحقیقاتی امیرالموءمنین علیه السلام .

۷۱ . الدمشقی، اسماعیل بن کثیر(۷۰۱-۷۴۴ ق)، البدایه والنهایه، به تحقیق عبدالرحمن الاوفی، محمدغازی بیضون، بیروت، ط دوم، دار المعرفه، ۱۴۱۷ ق / ۱۹۹۷م.

۷۲ . _______________ ، تفسیر القرآن العظیم، به تحقیق و حاشیه محمدحسین شمس الدین، بیروت، ط اول، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ ق / ۱۹۹۸ م.

۷۳ . _______________ ، السیره النبویه، به تحقیق مصطفی عبدالواحد، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۷۴ . _______________ ، مختصر تفسیر ابن کثیر، اختصار الشیخ محمدکریم راجح، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۶ ق / ۱۹۸۶ م.

۷۵ . _______________ ، مختصر فی اخبار البشر، بیروت، دارالفکر، دارالجار، ۱۳۷۵ ق / ۱۹۵۶ م.

۷۶ . _______________ ، معجزات النبی صلی الله علیه و آله ، به تحقیق و تعلیق الشیخ عبدالحفیظ فرغلی، عبدالحمید مصطفی، قاهره المکتبه القیمه.

۷۷ . الدیابکری، حسین بن محمدبن الحسن، تاریخ الخمیس فی احوال انفس نفیس، بیروت، موءسسه شعبان للنشر والتوزیع، دار صادر.

۷۸ . الدینوری، عبداللّه بن مسلم بن قتیبه (۲۱۳-۲۷۶ ق)، الامامه والسیاسه المعروف به تاریخ الخلفاء، به تحقیق علی شیری، قم، ط اول، مطبعه امیر - انتشارات الشریف الرضی، ۱۴۱۳ ق / ۱۳۷۱ ش.

۷۹ . الذهبی، محمدبن احمدبن عثمان(م۷۴۷ ق)، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر الاعلام، به تحقیق عمر عبدالسلام قدمرمی، بیروت، ط دوم، دارالکتاب

العربی، ۱۴۰۹ ق / ۱۹۸۹ م.

۸۰ . الرازی، عبدالرحمن بن محمدبن ادریس(م ۳۲۷ ق)، تفسیر القرآن العظیم مستنداً عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله والصحابه والتابعین، به تحقیق سعد محمد الطیب، صدا بیروت، مکتبه العصریه، ۱۴۱۹ ق / ۱۹۹۹ م.

۸۱ . الرازی، محمد، تفسیر الکبیر، تهران، ط دوم، دارالکتب العلمیه.

۸۲ . رازی، حسین بن علی بن محمد ابوالفتوح (نیمه قرن ششم)، روض الجنان وروح الجنان فی تفسیر القرآن، به تصحیح محمد جعفر یاحقی و مهدی ناصح، مشهد، آستان قدس رضوی، بهار ۱۳۶۹.

۸۳ . الراوندی، قطب الدین (م۵۷۳ ق)، الخرائج والجرائح فی معجزات النبی صلی الله علیه و آله ، قم، مؤسسه الامام الهادی علیه السلام ، ذی حجه ۱۴۰۹ ق .

۸۴ . الرفاعی، السید طالب الحسینی، عقیده ابی طالب (سی دی معجم العقائدی).

۸۵ . الرفاعی، السید یعقوب یوسف، امیرالموءمنین علی بن ابی طالب من المیلاد الی استشهاد، قاهره، دار الفضیله.

۸۶ . رمضان، یونس، بغیه الطالب فی معرفه علی بن ابی طالب، بیروت، ط اول، موءسسه الاعملی، ۱۴۱۳ ق /۱۹۹۳م.

۸۷ . الرومی، یاقوت بن عبداللّه الحموی، معجم البلدان، بیروت، دار صادر للطباعه والنشر، دار بیروت، ۱۳۹۹ ق / ۱۹۷۹م.

۸۸ . الزمخشری، محمود بن عمرجاراللّه(م۵۲۸ ق)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل وعیون الاقاویل فی وجوه التأویل، قم، ط اول، مکتب الاعلام الاسلامی،۱۴۱۴ ق .

۸۹ . الزهری، محمدبن سعدبن منیع(م۲۳۰ ق)، الطبقات الکبیر، به تحقیق علی محمد، قاهره، ط اول، مکتبه الخانجی، ۱۴۲۱ ق /۲۰۰۱. م، چاپ های قبلی این مجموعه ۱۱ جلدی به نام الطبقات الکبری، است.

ص: ۱۶۸

۹۰ . الزیلعی، عبداللّه بن یوسف الحنفی(م۷۶۲ ق)، نصب الرایه الاحادیث الهدایه، قاهره، دار الحدیث.

۹۱ . الزینی دحلان، احمد الشافعی(م۱۳۰۴ ق)، اسنی المطالب فی نجاه ابی طالب، اعداد و تقدیم صالح الوردانی، بیروت، الهدف للاعلام. نسخه دیگر آن به اهتمام السید یوسف بن السید محمد الموءید الحسنی، ط دوم.

۹۲ . ________________ ، السیره النبویه، به تصحیح و طبع الشیخ ناجی السوید، بیروت، ط اول، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۶ ق / ۱۹۹۵م.

۹۳ . ________________ ، ابوطالب چهره درخشان عرب، ترجمه نشر سعدی، تهران، نشر سعدی، ۱۳۵۱.

۹۴ . سپهر، محمدتقی لسان الملک (۱۲۱۶-۱۲۹۷ ق)، ناسخ التواریخ زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله به اهتمام جمشید کیان فر، چ اول، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۰ .

۹۵ . السنجری، طالب، حیاه محمد فی احادیث الشیعه، بیروت، ط اول، دارالمجتبی، ۱۴۱۸ ق.

۹۶ . سعید الخن، مصطفی، عبداللّه بن عباس حبرالامّه و ترجمان القرآن، دمشق، ط چهارم، دارالقلم، ۱۴۱۵ ق / ۱۹۹۴م.

۹۷ . السهیلی، عبدالرحمن،(۵۰۸-۵۸۱ ق)، الروض الانف فی شرح السیره النبویه لابن هشام، به تحقیق و تعلیق عبدالرحمن الوکیل، بیروت، دار احیاء التراث العربی، مؤسسه التاریخ العربی ، ۱۴۲۱ ق /۱۹۹۲م.

۹۸ . السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن(م۹۱۱ ق)، الاتقان فی علوم القرآن، به تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ط دوم، منشورات الرضی، ۱۳۶۷.

۹۹ . السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن(م۹۱۱ ق)، الدرالمنثور فی تفسیر بالمأثور، تصحیح و تخریج الشیخ نخدت نجیب، بیروت، ط اول، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ ق / ۲۰۰۱ م.

۱۰۰ . ________________ ، التعظیم والمنه فی انّ الابوی رسول اللّه صلی الله علیه و آله فی الجنه، به

تحقیق محمدمخلوف، مصر، دار جوامع الکلم.

۱۰۱ . ـــــــــــــــ ، کفایه الطالب فی خصائص الحبیب، المعروف بخصائص الکبری، بیروت، ط اول، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۵ ق .

۱۰۲ . ـــــــــــــــ ، الرسائل التسع، بیروت، ط اول، دار احیاء العلوم، ۱۴۰۹ ق / ۱۹۸۸ م.

۱۰۳ . سیدقطب، فی ظلال القرآن، بیروت، ط هفتم، دار احیاء التراث العربی،۱۳۹۱ ق / ۱۹۷۱م.

۱۰۴ . سیدرضی، محمدبن ابی احمد(۳۵۹- ۴۰۶ ق)، نهج البلاغه، همراه معجم المفهرس.

۱۰۵ . الشافعی، کمال الدین محمدبن طلحه (۵۸۲-۶۵۶ ق)، مطالب السئول فی مناقب آل الرسول علیه السلام ، به تحقیق ماجدبن احمد العطیه، بیروت، ط اول، موءسسه ام القری للتحقیق والنشر، ذی حجه ۱۴۲۰ ق .

۱۰۶ . الشاهرودی، علی النمازی، مستدرکات علم الرجال الحدیث، تهران، ط اول، مطبعه حیدری، رجب ۱۴۱۵ ق .

۱۰۷ . شبّر، السید عبداللّه، الجواهر الثمین فی تفسیر الکتاب المبین، با مقدمه السید بحرالعلوم، کویت، مکتبه الالفین، ۱۴۰۷ ق / ۱۹۸۶م.

۱۰۸ . ـــــــــــــــ ، حق الیقین فی معرفه اصول الدین، صیدا، مطبعه العرفان، (چاپ قدیم).

۱۰۹ . الشعرانی، الشیخ عبدالوهاب، کشف الغمه عن جمیع الامه، مصر، دارالکتب العربیه الکبری، (سنگی).

۱۱۰ . ـــــــــــــــ ، الیواقیت والجواهر فی بیان عقائد الاکابر، ضبط وتصحیح عبدالوارث محمدعلی، بیروت، ط اول، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ ق /۱۹۹۸م.

۱۱۱ . شبلنجی، مؤمن بن حسن (ازعلمای قرن سیزدهم). نورالابرار فی مناقب آل بیت النبی المختار، منشورات الشریف الرضی.

ص: ۱۷۰

۱۱۲ . الشوکانی، محمدبن علی بن محمد(م۱۲۵۰ ق)، فتح القدیر- الجامع بین فنّی الروایه والدرایه من علم التفسیر-، بیروت، ط سوم، دارالمعرفه، ۱۴۱۷ ق / ۱۹۹۷م.

۱۱۳ . الشهرستانی، محمدبن عبدالکریم(۴۷۹-۵۴۸ ق) الملل والنحل، به تحقیق امیر علی مهنّا - علی حسن فاعور، بیروت، ط چهارم، دارالفکر، ۱۴۱۵ ق / ۱۹۹۵م.

۱۱۴ . الشیبانی عزّالدین ابوالحسن بن اثیر(۵۵۵- ۶۳۰ ق)، الکامل فی التاریخ، بیروت، موءسسه التاریخ العربی، ۱۴۱۴ ق / ۱۹۹۴ م.

۱۱۵ . الشیبانی، عبدالرحمن بین علی بن محمدالمشهور بابن الدیبع، حدائق الانوار و مطالع الاسرار- فی سیره النبی المختار و علی آله المصطفی الاخیار - ، به تحقیق عبداللّه ابراهیم الانصاری، بیروت، ط دوم: مکتبه المکیه ، ۱۴۱۳ ق .

۱۱۶ . الشیرازی،السیدعلیخان(م۱۱۲۰ق)، الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه، با مقدمه سید محمدصادق بحرالعلوم، قم، منشورات مکتبه بصیرتی، ۱۳۹۷ ق .

۱۱۷ . شیرازی، سلطان الواعظین(۱۲۹۱ ق)، شب های پیشاور در دفاع از حریم تشیع، تهران، دارالکتب الاسلامیه.

۱۱۸ . الصالحی، محمدبن یوسف الشامی(م۹۴۲ ق)، سبل الهدی والرشاد فی سیره خیر العباد، به تحقیق و تعلیق عادل احمد عبدالمعبود- علی محمدمعوض، بیروت، ط اول، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۴ ق /۱۹۹۳م.

۱۱۹ . الصنعانی، عبدالرزاق بن همان، المصنف، به تحقیق حبیب الرحمن الاعظمی، بیروت، ط دوم، المکتبه الاسلامی، ۱۴۰۳ ق / ۱۹۸۳م.

۱۲۰ . الطایی، نجاح، سیره الامام علی بن ابی طالب علیه السلام ، بیروت، و لندن، ط اول، دارالهدی لاحیاء التراث، رمضان ۱۴۲۴ ق / ۲۰۰۳م.

۱۲۱ . الطباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه

ص: ۱۷۱

مدرسین حوزه علمیه قم.

۱۲۲ . طبرسی، ابی علی الفضل الحسن – من اعلام القرن السادس هجری – اعلام الوری باعلام الهدی – سلسله مصادر بحار الانوار –، به تحقیق موءسسه آل البیت علیه السلام ، قم، ط اول، موءسسه آل البیت لاحیاء التراث، ۱۴۱۷ ق .

۱۲۳ . ________________ ، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، به تحقیق جمعی از علمای بیروت، ط اول، موءسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۵ ق /۱۹۹۵ م.

۱۲۴ . الطبری، محمدبن جریر(۲۲۴– ۳۱۰ ق)، تاریخ الطبری – تاریخ الامم والملوک –، به تحقیق ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار سویدان.

۱۲۵ . ________________ ، المسترشد فی امامه امیرالموءمنین علی بن ابی طالب، به تحقیق الشیخ الاحمد المحمودی، کوشانپور، ط اول، موءسسه الثقافه الاسلامیه.

۱۲۶ . الطبری، محب الدین احمدبن عبداللّه(م۶۹۴ ق)، ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، مکتبه المقدسی، ۱۳۵۶.

۱۲۷ . ________________ ، جامع البیان عن تأویل القران، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ ق .

۱۲۸ . الطبرانی، سلیمان بن احمد(۲۲۰–۳۶۰ ق)، المعجم الکبیر، به تحقیق حمدی عبدالمجید السلفی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۱۲۹ . الطبسی، محمّدرضا النجفی(م ۱۴۰۵ ق)، منیه الراغب فی ایمان ابی طالب، به تحقیق محمدجعفر الطبسی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۷ ق ۱۳۷۵ ش.

۱۳۰ . الطوسی، ابی جعفر محمدبن الحسن(۳۸۵ – ۴۶۰ ق)، التبیان فی تفسیر القرآن، به تحقیق و تصحیح احمد حبیب قصیر العاملی ، بیروت، دار احیاء العربی.

۱۳۱ . العاملی، السید جعفر مرتضی، الصحیح من السیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله ، بیروت، ط چهارم، دار الهادی للطباعه والنشر والتوزیع، ۱۴۱۵ ق / ۱۹۹۵م.

۱۳۲ . ________________ ، حقائق الهامه حول القرآن الکریم، قم، جامعه مدرسین حوزه

ص: ۱۷۲

علمیه قم.

۱۳۳ . عبدالفتاح عبدالمقصود، الامام علی بن ابی طالب، تهران، چاپخانه حیدری، اسفند ۱۳۵۳.

۱۳۴ . عبدالفتاح، قاضـی، اسـباب النزول عن الصـحابه والمفسرین، بیروت، موءسسه دارالندوه الجدیده للطباعه والنشر، ۱۴۰۸ ق /۱۹۷۸م.

۱۳۵ . العجیلی، سـلیمان بـن عمر الشـافعی (م ۱۲۰۴ ق)، الفتوحـات الالـهیه، به توضـیح تفسـیر الجلالین...، به تصـحیح ابراهیم شمس الدین، بیروت، ط اول، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۶ ق /۱۹۹۶م.

۱۳۶ . العسـقلانی، احمدبن علی بن حجر (م ۸۵۲ ق)، الاصابه فی تمییز الصـحابه، به تحقیق و تعلیق عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معوض، بیروت، ط اول، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق /۱۹۹۵ م.

۱۳۷ . ________________ ، فتح الباری شرح البخاری، بیروت، ط سوم، دارالفیجاء، للطباعه والنشر، ۱۴۲۱ ق / ۲۰۰۰ م.

۱۳۸ . ________________ ، لسـان المیزان، به تحقیـق عـادل احمـد عبـدالموجود - علی محمـد معوض، بیروت، ط اول، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۶ ق / ۱۹۹۶ م.

۱۳۹ . العسکری، نجم الدین، ابوطالب حامی الرسول، نجف اشرف، مطبعه الآداب، ۱۳۸۰ ق.

۱۴۰ . فرغلی، الشیخ عبدالحفیظ - حمزه و عبدالحمید، سیره آل البیت النبی صلی الله علیه و آله ، بیروت، مکتبه القیمه.

۱۴۱ . فضل اللّه، السید محمدحسن، تفسیر من وحی القرآن، بیروت، ط دوم، دارالملک، ۱۴۱۹ ق / ۱۹۹۸ م.

۱۴۲ . فقیه یوسف، یوسف بن احمدبن عثمان، تفسـیر الثمرات الیانعه والاحکام الواضـحه القاطعه، بیروت، ط اول، مکتبه التراث الاسلامی الجمهوریه الیمنیّه،۱۴۲۳ ق /۲۰۰۲ م.

ص: ۱۷۳

۱۴۳ . قاضی، عنایت اللّه ، حاشیه الشهاب المسمات – علی تفسیر البیضاوی، بیروت، دار صادر.

۱۴۴ . قربانی زرّین، باقر ، ابوطالب، تهران، شرکت نشر و تبلیغ نیک معارف، ۱۳۷۱.

۱۴۵ . القرطبی، محمدبن احمد الانصاری، الجامع الاحکام القرآن فی تفسیر القرآن (تفسیر قرطبی)، بیروت ، ط اول، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۰ ق /۲۰۰۰ م.

۱۴۶ . القسطلانی، احمدبن محمد (۸۵۱–۹۲۳ ق)، المواهب اللدنیه بالمنح المحمدیه، به تحقیق صالح احمدالشامی، بیروت، ط اول، مکتب الاسلامی، ۱۴۱۲ ق/۱۹۹۱م.

۱۴۷ . القمی، ابی جعفر محمدبن علی بن الحسین بن بابویه صدوق(م۳۸۱ ق)، امالی، به تحقیق موءسسه البعثه، قم، ط اول، موءسسه البعثه، ۱۴۱۷ ق .

۱۴۸ . ________________ ، علل الشرایع، بیروت، ط اول، موءسسه الاعلمی، ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۸ م.

۱۴۹ . ________________ ، کمال الدین و تمام النعمه، بیروت، موءسسه الاعلمی، ۱۴۱۲ ق / ۱۹۹۱م.

۱۵۰ . ________________ ، معانی الاخبار، به تصحیح علی اکبر غفاری، بیروت، موءسسه الاعلمی، ۱۴۱۰ ق /۱۹۹۰م.

۱۵۱ . الکاندهلوی، الشیخ محمدیوسف، حیات الصحابه، به تحقیق و تعلیق و مقدمه جمعی از علمای بیروت، ط دوم، دارالکتاب العربی، ۱۴۱۰ ق / ۱۹۹۰م.

۱۵۲ . کاشانی، محمدبن المرتضی المعروف بالمولی محسن فیض(۱۰۰۷–۱۰۹۱ ق) کتاب الصافی فی تفسیر القرآن، به تحقیق السید محسن الحسنی الامینی، طهران، ط اولی، داراالکتب الاسلامیه، ۱۴۱۹ ق / ۱۳۷۷ ش.

۱۵۳ . الکراجکی، محمدبن علی بن عثمان الطرابلسی(م۴۴۹ ق)، کنز الفوائد، به تحقیق و تعلیق عبداللّه نعمه، قم، منشورات دارالذخائر، ۱۴۱۰ ق .

۱۵۴ . کلینی، محمدبن یعقوب،(م۳۲۸/۳۲۹ ق)، اصول کافی - موسوعه الکتب الاربعه فی احادیث النبی صلی الله علیه و آله والعتره-، تصحیح و تعلیق محمدجعفر شمس الدین، بیروت، دارالمعارف للمطبوعات، ۱۴۱۱ ق /۱۹۹۰م.

۱۵۵ . ______________ ، روضه الکافی- موسوعه الکتب الاربعه فی احادیث النبی و العتره -، به تحصیح و تعلیق محمد جعفر شمس الدین، بیروت، دارالمعارف للمطبوعات، ۱۴۱۱ ق / ۱۹۹۰ م.

۱۵۶ . مارتن- مکدرموت، تعریب علی هاشم، نظریات علم الکلام عندالشیخ المفید، مشهد، ط اول، آستان قدس رضوی، ۱۴۱۳ ق / ۱۳۷۱ ش.

۱۵۷ . المازندرانی، ابی جعفر محمدبن علی بن شهر آشوب (۴۸۸ - ۵۸۸ ق) ، مناقب آل ابی طالب، به تحقیق و فهرست یوسف البقاعی، بیروت، ط دوم، دارالاضواء، ۱۴۱۲ ق / ۱۹۹۱ م.

۱۵۸ . الماوردی، علی بن محمد حبیب(۳۶۴-۴۵۰ ق)، النکت والعیون، به تعلیق السید المقصود بن عبدالرحیم، بیروت، دارالکتب العلمیه - موءسسه الکتب الثقافیه.

۱۵۹ . المبرد، محمدبن یزید المعروف بالمبرّد النحوی(۲۷۷-۳۶۵ ق)، الکامل المبرد، به شرح من الشیخ ابراهیم محمدبن الدلجمونی الازهری، مصر، میدان الازهر.

۱۶۰ . مجلسی، محمدباقر،(م۱۱۱۱ ق)، بحارالانوار - الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار - بیروت، ط سوم، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق / ۱۹۸۳ م.

۱۶۱ . ____________________ ، مِرآت العقول فی شرح اخبار آل الرسول، اخراج ، مقابله و تصحیح السیدهاشم الرسولی، تهران دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۰ .

۱۶۲ . محقق، محمدباقر، نمونه بینات در شأن نزول آیات از نظر شیخ طوسی...، تهران، چاپخانه حیدری، اسفند ۱۳۵۰ .

۱۶۳ . محمدی اشتهاردی، محمد، ابوطالب یگانه مدافع اسلام - ترجمه منیه

ص: ۱۷۵

الراغب...، تهران، انتشارات قائم.

۱۶۴ . محمود، بدرالدین ابی محمد(م۸۵۵ ق)، عمده القاری شرح صحیح البخاری، بیروت، دار احیاء التراث العربی.

۱۶۵ . المراغی، احمد مصطفی، تفسیر المراغی، بیروت، ط دوم، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۵ م.

۱۶۶ . المرتضی، رسائل الشریف المرتضی، تقدیم و اعداد السید احمد الحسینی، السیدمهدی رجایی، قم، دار القرآن، مدرسه آیت اللّه العظمی گلپایگانی، مجموعه اول، ۱۴۰۵ ق .

۱۶۷ . المزّی، جمال الدین ابی الحجاج یوسف (۶۵۴ - ۷۴۷ ق)، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، باحاشیه ابن حجر و تحقیق احمد علی عبید و حسن احمد آغا، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۱ ق / ۱۹۹۴ م.

۱۶۸ . المسعودی، علی بن الحسین (م ۳۴۶ ق)، مروج الذهب و معادن الجواهر، به شرح عبدالامیر علی مهنّا، بیروت، موءسسه الاعلمی، ۱۴۱۱ ق / ۱۹۹۱ م.

۱۶۹ . المصری، محمدبن منظور، لسان العرب، بیروت، ط اول، دار صادر، ۱۹۹۷ م.

۱۷۰ . المعافری، عبدالملک بن هشام، السیره النبویه، به تحقیق و تعلیق جمال ثابت، محمدمحمود، قاهره، ط دوم، دارالحدیث، ۱۴۱۹ ق / ۱۹۹۸ م.

۱۷۱ . المقدمی، عبداللّه بن احمدبن محمد القدامه(م۶۲۰ ق)، التبیین فی انساب القرشیین، به تحقیق و تعلیق محمدنایف الدلیمی، بیروت، ط دوم، عالم الکتب، مکتبه النهضه، ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۸ م.

۱۷۲ . مکارم شیرازی، ناصر، الامثل فی کتاب المنزل، بیروت، موءسسه البعثه، ۱۴۱۳ ق ق ط اول، ۱۴۱۳ ق.

۱۷۳ . ______________ ، تفسیر نمونه، با همکاری جمعی از نویسندگان، قم، چ پانزدهم، مدرسه امیرالموءمنین علیه السلام ، ۱۳۷۷ .

۱۷۴ . المنقری، نصربن مَزاحم (۲۱۲ ق)، وقعه الصفین، به تحقیق و شرح عبدالسلام محمدهارون، قاهره، ط سوم، موءسسه العربیه الحدیثه للطبع والنشر، ۱۳۸۲ ق - منشورات مکتبه آیه اللّه نجفی، ۱۴۰۴ ق .

۱۷۵ . مهران، محمدبیوتی - استاد جامعه اسکندریه وام القری -، الامام علی بن ابی طالب، به اهتمام سید محمود مرهندی اصفهانی، ط دوم، ۱۴۱۹ ق / ۱۳۷۷ ش.

۱۷۶ . الموسوی، فخاربن معد ابی علی (م ۶۳۰ ق)، الحجه علی الذاهب الی تکفیر ابی طالب، به تحقیق السید محمد بحرالعلوم، قم، ط اول، انتشارات سیدالشهدا ، ۱۴۱۰ ق .

۱۷۷ . الموسوی، عبدالحسین شرف الدین، شیخ المضیره ابوهریره، بیروت، ط پنجم، دارالزهرا، ۱۴۰۶ ق / ۱۹۸۶م .

۱۷۸ . ________________ ، الشیخ الابطح او ابوطالب، صور بیروت، ط سوم، دار الارقم، رمضان ۱۴۰۷ ق / ۱۹۸۷ م .

۱۷۹ . النجفی، الشیخ محمد حسن (م۱۲۶۶ ق)، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، بیروت، ط اول، موءسسه المرتضی - دار المورخ العربی، ۱۴۱۳ ق / ۱۹۹۲ م.

۱۸۰ . النقدی، الشیخ جعفر بن محمد (۱۲۰۳- ۱۳۶۹ ق)، مواهب الواهب فی فضائل والدامیر الموءمنین ابی طالب علیه السلام ، به تحقیق دکتر محمدهادی الامینی، بیروت، ط دوم، شرکه الکتبی للطباعه والنشر ، ۱۴۱۳ ق / ۱۹۹۳ م.

۱۸۱ . النوری، السید ابوالمعاطی.، الجامع فی الجرح والتعدیل لاقوال الخاری.، بیروت، ط اولی، عالم الکتب، ۱۴۱۲ ق / ۱۹۹۲ م.

۱۸۲ . النسائی، احمدبن شعیب (م۳۰۳ ق)، سنن النسائی، با شرح سیوطی، بیروت، ط سوم، دار المعرفه، ۱۴۱۴ ق / ۱۹۹۴ م.

۱۸۳ . ________________ ، (م۳۰۳ ق)، تفسیرالنسائی، به تحقیق و تعلیق جری بن

عبدالخالق...، بیروت، ط اول، موءسسه الکتب الثقافیه، ۱۴۱۰ ق / ۱۹۹۰ م.

۱۸۴ . النیشابوری، الشیخ محمّد بن الفتال (م ۵۰۸ ق)، روضه الواعظین، تعلیق و تصحیح الشیخ حسین الاعلمی بیروت، ط اول، موءسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۶ ق / ۱۹۸۶م.

۱۸۵ . النیشابوری، مسلم بن الحجاج القشیری،(۲۰۶-۲۶۱ ق)، صحیح مسلم، به تحقیق و تعلیق موسی شاهین - احمد عمرهاشم، بیروت، ط اول، موءسسه عزالدّین للطباعه والنشر، ۱۴۰۷ ق / ۱۹۸۸ م.

۱۸۶ . النیشابوری، محمدبن عبداللّه الحاکم، المستدرک علی الصحیحین، به تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱ ق / ۱۹۹۰م.

۱۸۷ . النیشابوری، علی بن احمد الواحدی (م ۴۶۸ ق)، الوسیط فی تفسیر القرآن المجید، به تحقیق و تعلیق عادل عبدالموجود - علی محمد معوض، بیروت، ط اول، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق / ۱۹۹۴ م.

۱۸۸ . ______________، الاسباب النزول، تخریج و تدقیق عصام بن عبدالمحسن، الحمیدی، بیروت، ط اول، مؤسسه الریان للطباعه والنشر، ۱۴۱۱ ق / ۱۹۹۱ م.

۱۸۹ . وحده تألیف...، تاریخ الاسلام(۱) وحده تألیف الکتب الدراسیه، ط اول، المنظمه العالمیه للحوزات والمدارس الاسلامیه، ۱۴۲۱ ق .

۱۹۰ . یعقوبی، احمدبن ابی یعقوب بن جعفر الکاتب العباسی، تاریخ یعقوبی، قم، موءسسه نشر فرهنگ اهل البیت علیه السلام ، دار صادر.

ترجمه این کتاب: ترجمه تاریخ یعقوبی، محمد ابراهیم آیتی، تهران، چ ششم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی وابسته به وزارت آموزش عالی، ۱۳۷۱ ق .

ص: ۱۷۸

ویراستاری کل انجام شد ۱/۷/۱۳۸۸ توسط حاج اسماعیلی

ویراستاری جزئی برای چاپ انجام شد ۷/۱۱/۱۳۸۸

ص: ۱۷۹

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹